

چین در عزیمت، اما به کدام سو؟



مترجم: خ. طه‌وری

تارنگاشت عدالت

پاییز ۱۳۸۷

فهرست

- ۳ چین در عزیمت، اما به کدام سو؟
- ۵ جمهوری خلق چین: ۳۰ سال رفرم و سیاست گشایش
- ۱۹ موفق اما غیرسوسیالیستی
- ۲۴ چین زیر نفوذ نئولیبرالیسم
- ۲۹ مشخصات اساسی اقتصاد بازار سوسیالیستی
- ۳۸ استراتژی تکامل سوسیالیستی جمهوری خلق چین
- ۵۵ نگاهی به سیاست داخلی و خارجی چین
- ۶۹ جامعه موزون، مزد و مبارزه طبقاتی
- ۷۶ اعتراضات و تجزیه طلبی در تبت
- ۸۴ ملیت‌ها و مسأله ملی در جمهوری خلق چین

چین در عزیمت، اما به کدام سو؟

空而下久之乃滅即
 今建塔處也寺內淨
 人名法相先於其地
 復見燈光遠望則明
 近尋即滅竊以水流
 開於法性舟泛表於
 慈航塔現兆於有成

نه تنها ناآرامی‌های اوایل ماه مارس، که زمان آغازش، درست چند ماه قبل از آغاز بازی‌های جهانی المپیک، به هیچ‌وجه اتفاقی نبود و برعکس بسیار مناسب انتخاب شده بود، سؤالات در مورد چشم‌اندازهای کشور چین را، که یک پنجم جمعیت کره زمین را در برمی‌گیرد، مطرح می‌سازد. در سه دهه گذشته، یعنی از آغاز «سیاست گشایش»، اقتصاد چین، نرخ رشد سالانه بیش از ۱۰٪ ارایه می‌دهد. کالاهایی که امروزه در چین تولید می‌گردند، در تمامی بازارهای جهانی حضور دارند. در عین حال با رشد قدرت خرید مردم چین، این کشور به بازار فروش جالب توجهی برای صنایع صادراتی متروپول‌های سرمایه‌داری تبدیل گردیده است.

ولی رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی بنا بر تجربیات موجود نباید حتماً دست در دست هم حرکت کنند. نه تنها منتقدان رژیم که مورد لطف و محبت غرب قرار دارند، بلکه همین‌طور نمایندگان بلندپایه حزب کمونیست چین در رابطه با تعمیق دره مابین فقر و ثروت، شهر و ده و شرق و غرب و همین‌طور نابودی فضای زیستی و مشکلات دیگری از این قبیل که حداقل برخی از آن‌ها پدیده‌های همراه با شکوفایی پرتحرک اقتصادی است، نگرانی‌های خود را ابراز داشته‌اند.

با این وجود: همین که این مشکلات (می‌تواند) در کشور با صراحت مطرح گشته و مورد بحث قرار گیرد، و سه مطلبی که در این کتاب به قلم دانشمندان چینی به تحریر درآمده و تنها گوشه‌ای از جُنگ مقالات دیگری است که به زبان انگلیسی انتشار یافته، ما را امیدوار می‌سازد که عنوانی را که «مانفرد زمایتات» انتخاب کرده است، «موفق ولی غیرسوسیالیستی» آخرین کلام در راه تکامل این کشور عظیم نباید باشد. ولی برای ما بسیار مهم است، که خوانندگان را با استدلالاتی که مقاله نامبرده مطرح می‌سازد، آشنا سازیم. همین‌طور با برداشت‌های «تئودور برگمان» و «رولف برتولد» که به نتایج و احکامی کاملاً مخالف و متضاد دست یافته‌اند و یا ارزیابی بسیار متفاوتی که چین‌شناس برجسته «هلموت پترز» ارائه داشته است.

چهار مقاله نامبرده، در کنار مقاله «مانفرد لائورمان»، متون تکمیل شده‌ی مطالبی است که در طی کنفرانس بنیاد مارکس-انگلس در آوریل سال ۲۰۰۸ تحت همان نام ارائه گردیده بود. با شرمندگی باید گفت که این کنفرانس بانی آن شد تا برای اولین بار در تاریخ ۴۵ ساله نشریه «اوراق مارکسیستی»، بخش عمده یک شماره به جمهوری خلق چین اختصاص داده شود. بدیهی است که این اولین گام، جوابی برای همه سؤالات ما و خوانندگان ما ارائه نخواهد داد، ولی به همین دلیل در این رابطه انتشار جلد بعدی مطمئناً باز ۴۵ سال طول نخواهد کشید.

جمهوری خلق چین: ۳۰ سال رفرم و سیاست گشایش

هلموت پترز

تحول چین یک تجربه تاریخی است که در ویژگی خود، یعنی گذار از یک جامعه ماقبل سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در ابعاد خود، پی‌آمدهایش و همین‌طور صراحت و بی‌پردگی آن نادر است. نتیجه این تجربه دوران‌ساز، تکامل جنبش جهانی سوسیالیستی را به طور محسوسی تحت تأثیر قرار خواهد داد.

۳۰ سال رفرم و گشایش، کشور را با وجود همه مشکلات مدرن‌سازی، گام بلندی به جلو برده است. اما از نظر تاریخی این تنها اولین مرحله پشت سر گذارده شده است. مرحله به مراتب طولانی‌تر و احتمالاً مشکل‌تر روند تاریخی گذار هنوز پیش روست.

بحث در مورد مشکلات ۳۰ سال رفرم و گشایش باید در رابطه با این ابعاد تاریخی و در رابطه با ویژگی‌های مشکلات سوسیالیسم مربوط به آن در نظر گرفته شود.

من در مقاله خود مایلم مشکلات زیر را مورد بررسی قرار دهم:

۱. تأثیرات عناصر موجود خاص یک جامعه قرون وسطایی
۲. جوهر سیاست رفرم حزب کمونیست چین و پی‌آمدهای متضاد آن
۳. خصلت و سطح تکامل جامعه امروزی چین.

تذات اول

در روند کنونی گذار در چین، چه در بخش مادی و چه معنوی، هنوز فاکتورهایی که خاص سیستم جامعه ماقبل انقلابی است، وجود دارد. آن‌ها جامعه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند و در مقابل پیشرفت اجتماعی قرار گرفته‌اند.

درک و هضم واقعیت‌های بغرنج ملی، به ویژه هسته اصلی آن، یعنی نظم اجتماعی و درجه تکامل آن، برای تفاهم در مورد مشکلات انقلاب و همین‌طور ساختمان جامعه نوین دارای اهمیت ویژه است. مابین برآورد داده‌های ملی و تعیین استراتژی برای یک سوژه انقلابی، رابطه مستقیمی وجود دارد. ما به تجربه دریافته ایم که

در این رابطه در کشورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود» مشکلات زیادی وجود داشت. به دلایل مختلف از طرف احزاب حاکم در این کشورها، برداشت‌های سیاسی در مورد سطح تکامل جوامع خود ارایه داده شد، که بعدها از نظر علمی قابل قبول نبود و اغلب در قیاس با تکامل تاریخی کم‌وبیش غلوآمیز بود. (۱) من امروز در این روند نوعی «بیماری کودکی کمونیستی» می‌بینم.

حزب کمونیست چین نیز مستثنا نیست. این کشور با تزه‌های هنوز تصحیح نشده جامعه نیمه مستعمراتی- نیمه فئودالی (۲) در سال ۱۹۴۹ به نیروها و عناصر ماقبل سرمایه‌داری و در جامعه سنتی چین عمیقاً ریشه‌دار کم بها داد. بر پایه این تز، تئوری و عمل «انقلاب بورژوا-دمکراتیک نوین» (چون به رهبری پرلتاریا) و یا «انقلاب دمکراتیک نوین» و یا «انقلاب دمکراتیک خلقی» بنا شد. این تز، بر این تفکر استوار بود که «باقی‌مانده‌های فئودالی» در جامعه، «در حال عبور» قابل از میان برداشتن است و در نتیجه راه برای سوسیالیسم آزاد خواهد بود. (۳) این یک خطایی بود که سرانجام پی‌آمدهای اجتماعی سنگینی به همراه داشت (رجوع شود به «جهش بزرگ»- کمون خلقی و «انقلاب فرهنگی»).

رفرم‌ها و گشایشی که حزب کمونیست در پایان دهه ۷۰ آغاز کرد، بر پایه برآوردهای نوینی از داده‌های ملی «quoging» بنا گردیده بود. «دنگ شیائوپینگ» به عنوان معمار این سیاست نوین چهار جنبه عمده را برجسته ساخت:

۱. عقب‌ماندگی برطرف نشده اقتصادی و فرهنگی کشور، بزرگی جمعیتش، ذخایر نسبتاً محدودش نسبت به جمعیت، عقب‌ماندگی چین نسبت به همسایگانش و تایوان در بخش‌های اقتصادی،

۲. تضاد نسبتاً شدید مابین نیروهای مولده اجتماعی عقب‌افتاده و اجتماعی شدن فرمال بیش از حد مالکیت بر وسایل تولید،

۳. یک سیستم قدرت سیاسی بسیار متمرکز، ناکارا و بورکراتیزه شده

۴. یک سوسیالیسم عقب‌افتاده و رشدنیافته.

جنبه چهارم نیاز به توضیح بیش‌تری دارد. اینجا باید جواب داد که کدام معیار برای یک جامعه سوسیالیستی باید انتخاب کرد. آیا مهم، برآورد ذهنی انقلابی است و یا تعیین‌کننده، واقعیت عینی؟ این تز که چین یک جامعه سوسیالیستی هر چند عقب‌افتاده و تکامل نیافته است، از مائوتسه تونگ است. این تز را وی در

سال ۱۹۵۶، هنگامی که تحول به اصطلاح سوسیالیستی مالکیت بر وسایل تولید تقریباً به طور جامع صورت گرفته بود، مطرح ساخت. برای وی، این کار، دوران گذار را به اتمام رسانده بود. (۴) این وضعیت یک توضیح سیاسی بود. ولی آیا سوسیالیسم می‌تواند اساساً بر پایه‌های مادی عقب‌افتاده بنا گردد؟ جواب آن را در نزد کارل مارکس می‌یابیم. مارکس می‌گفت: «حقوق نمی‌تواند از پیشرفت اقتصادی و در نتیجه تکامل فرهنگی اجتماع پیشرفته‌تر باشد.» (۵) این گفته مارکس مخالف این برداشت حزب کمونیست چین است که بر پایه یک اقتصاد عقب‌مانده، می‌توان یک روبنای مترقی سوسیالیستی بنا کرد.

در مشاجرات دهه ۸۰ در مورد تعیین و تعریف جدید سوسیالیسم دو نکته جلب توجه می‌کند: از یک طرف نتیجه بحث و گفت‌وگو در مورد این که «سوسیالیسم یعنی چه؟ کاپیتالیسم یعنی چه؟»، برخی از عناصر سرمایه‌داری، سوسیالیستی اعلام گردید (مثلاً اقتصاد بازار). از طرف دیگر هیچ خط فاصلی مابین عناصر و ارزش‌های سوسیالیستی و عناصر و ارزش‌های موجود در سیستم اجتماعی ماقبل انقلابی کشیده نشد.

عمدتاً این «دنگ شیائوپینگ» بود که در دهه ۸۰ مکرراً به نفوذ قوی «باقی‌مانده‌های فئودالی» در روبنای سیاسی-ایدئولوژیک اشاره کرد. (۶) این «باقی‌مانده‌های فئودالی» هنوز به طور وسیعی مخل رشد اجتماعی است. آن‌ها در عمل روابط اجتماعی را به طور محسوسی تحت تأثیر قرار می‌دهند. مایلیم این تأثیر را به طور نمونه در چند مورد مشخص برجسته سازم.

نمونه اول: در جمهوری خلق چین، Citoyen، یعنی شهروند یک جامعه مدرن به وجود نیامد. یعنی جمهوری خلق چین در اینجا نتوانست از هیچ «پیش‌داده» جامعه کشاورزی با چندین هزار سال قدمت، استفاده‌ای کند. «لیانگ شومینگ» فیلسوف به این مطلب اشاره کرده بود: «بزرگ‌ترین مصیبت فرهنگ چین در این نهفته بود که فرد کشف نشد.» (۷) توده و نه فرد تعیین‌کننده بود. پس از تأسیس جمهوری خلق چین این فکر سنتی به شکل سازوکارهای توده‌ای ادامه داده شد. نه بسط و تکامل نقش فرد، بلکه تا اواخر دهه ۷۰ سازوکارهای توده‌ای، راه‌های معمول برای تحقق سیاست حزب بود.

همانطور که پروفیسور «زنگ هوئی» دبیر مدرسه حزبی ایالت گوانگ دونگ تأکید می‌کند، این واقعیت که شهروند مدرن چینی تاکنون پدید نیامده است، پی‌آمدهای فراوانی به همراه دارد: «در فرهنگ قانون سنتی وزنه بر روی کلکتیو گذارده می‌شود، فرد کم‌ارزش است. این جهان‌بینی به قدرت دولتی اجازه می‌دهد تا حقوق

فردی را محدود سازد. به همین دلیل ما در چین به سختی می‌توانیم نیروهای مقاومت، که قدرت دولتی را محدود و مشخص سازد، پیدا کنیم. به همین دلیل در چین کمبود حقوق فردی وجود دارد، که بتواند علیه قدرت دولتی عمل کند و نوعی تعادل مابین آن دو پدید آورد. نتیجه این که برای تحول در عملکرد دولتی، نیروهای محرکه درونی که از پایین عمل کند، کمبود موجود است.» (۸) بدین صورت نقش غالب دستگاه و به همین صورت قدرت نمایندگان آن در مقابل توده وسیع مردم با همه پی‌آمدهای ممکن آن مکرراً احیا می‌گردد. (۹)

نمونه دوم: از آغاز اجرای سیاست گشایش، در سیستم قدرت سیاسی وضعیتی پدید آمده که به قول چینی‌ها رده‌های پایینی بدون در نظر گرفتن سیاست مرکزی، سیاست خود را اجرا می‌کنند. در پس این عدم هماهنگی مابین مرکز و مقامات محلی علت سنگین‌تری مخفی گردیده است. سیستم قدرت متمرکز در همه سطوح و در همه واحدها، غیرمتمرکز عمل می‌کند، یعنی در مناطق مختلف، متفاوت عمل می‌کند و با منافع ویژه خود، خود را نسبتاً مستقل ساخته است. (۱۰)

این یک پدیده نوین نیست و در جامعه کشاورزی سنتی چینی با استقرار محافل «جون» (محفل یک حاکم) پدید آمد. در نتیجه در پراتیک امروزی حقوق مثلاً می‌تواند به تبعیض در بین شهروندان بیانجامد. طبق قانون اساسی جمهوری خلق چین در کلیه مناطق این کشور حقوق اساسی شهروندان برابر است. «ولی در همه مناطق کشور قوانینی، ابلاغیه‌ها و سیاست‌هایی وجود دارند، که شهروندان مناطق دیگر را که به آنجا آمده‌اند مورد تضییق قرار می‌دهد. مثلاً اگر فردی از ایالت «الف» به ایالت «ب» برود اغلب حقوق اساسی خود را از دست می‌دهد.» (۱۱) برجسته‌ترین مثال تاکنون کارگران کشاورزی بوده‌اند. باقی‌مانده عواقب قرون وسطا در دیگر بخش‌ها نیز به چشم می‌خورد مثلاً عناصری از اقتصاد قبیله‌ای در ادارات دهات (۱۲)، و یا گرایشات قدیمی و سنتی در تکامل اقتصاد محلی.

هضم و یکدست کردن اقلیت‌های ملی که طی «انقلاب فرهنگی» صورت گرفت یک نمونه دیگر است که چگونه عاداتی که هزاران سال قدمت دارد، هنوز قادر است امروز نیز عمل کند.

نمونه‌هایی از این نوع ما را متوجه این امر می‌سازد که چین امروزی، چین سنتی را نه از نظر فرهنگ مادی و نه فرهنگ معنوی پشت سر نهاده است. ما امروز نیز با «چینی مابین دیروز و فردا» روبه‌رو هستیم.

تزدوم

حزب کمونیست چین با سیاست رفرم و گشایش خود نه تنها خود را از ولونتاریسم مائوتسه دونگ، بلکه همین‌طور از سیاست اقتصادی کلی «سوسیالیسم واقعاً موجود» جدا کرد. این کشور اکنون آن‌چنان سیاست اقتصادی را انتخاب کرده است که با خصلت و سطح تکامل نیروهای مولده اجتماعی تطابق دارد و به دنبال نیروهای محرکه جدید است.

رفرم سیستم اقتصادی چین که تحت تأثیر آن قرار داشت، مبدأ حرکتی برای مدرن‌سازی اقتصاد گردید که بعدها در انتشارات به «معجزه چینی» مشهور گردید.

به دنبال این تغییرات، تا آغاز قرن ۲۱ در بخش‌های اقتصاد پایه، سه روند اساسی که به یکدیگر نیز مربوط است صورت گرفت:

۱. انحلال ساختارهای فرمال مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و بازگشت به اقتصادی چندجانبه بر پایه مالکیت خصوصی با سهم کردن سرمایه‌های داخلی و خارجی که زیر نظر دولت عمل می‌کند.
۲. گذار به اقتصاد بازار، به صورت حرکت به منظور نضج دادن به اشکال نوین مالکیت به طور کلی و نه تنها برای سرمایه‌های خارجی.
۳. گشایش کشور و ارتباط اقتصاد چین با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، که با عضویت چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ عمده‌تاً به اجرا درآمد.

در مرحله اول (۱۹۷۸-۱۹۹۱) ساختارهای اساسی برای اشکال مختلف مالکیت بر وسایل تولید، پایه‌ریزی و اولین عناصر اقتصادی اقتصاد بازار به کار گرفته شد و اولین مناطق ویژه اقتصادی پدید آمد، تا اولین تجربیات در استفاده از سرمایه‌های خارجی، تحت شرایط اقتصاد بازار و با وجود اقتصاد دولتی غالب، جمع‌آوری گردد. این تغییرات در زیربنای اقتصادی، باعث شد تا در کنگره ۱۳ حزب کمونیست چین در سال ۱۹۸۷، تصمیماتی در جهت اجرای رفرم‌های وسیع در روبنای سیاسی اتخاذ گردد. لکن این رفرم‌ها، هنوز سیستم سنتی قدرت سیاسی شدیداً متمرکز را زیر سؤال نمی‌برد.

در دوره دوم (۱۹۹۲-۲۰۰۱) اقتصاد بازار آغاز شد و در نتیجه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نوینی پدیدار شد. در این رابطه «تنظیم و نوسازی استراتژیکی» مالکیت دولتی آغاز گردید. (۱۴) به کمک واردات به سرعت فزاینده سرمایه‌های خارجی، مدرن‌سازی شتاب یافت. رهبری وقت حزب، افزایش یک‌طرفه مطلق تولید ناخالص داخلی را در مرکز توجه خود قرار داد، تا بتواند در این مورد در اسرع وقت کشور را به سطح کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته برساند و از آنها حتا سبقت گیرد. پس از وقایع ژوئن سال ۱۹۸۹ تأمین ثبات سیاسی، در سیاست حزب کمونیست چین اولویت یافت. این وضعیت، امکانات برای تحقق بخشیدن به رفرم‌های سیاسی را محدود کرد و قدرت شخص «اول» در سطوح و واحدهای مختلف را به شکل مطلق و غیرقابل کنترل تقویت ساخت.

با آغاز دوره سوم سیاست گشایش و رفرم (از ۲۰۰۲ به بعد) به طوری که حزب کمونیست چین فرموله کرده است، هم چالش‌های نوین و هم امکانات نوین برای رشد شتابان چین پدید آمده است. چالش‌های نوینی که من می‌بینم عبارت است از:

۱. احیای یک تعادل اقتصادی و اجتماعی تا بتوان از شدت وضعیت بحرانی کاست و روند مدرن‌سازی را «خوب و سریع» ادامه داد.
۲. گذار سریع به شیوه رشدی که با منابع صرفه‌جویانه رفتار کند، محیط زیست را آلوده نسازد و در عین حال شدید و پر قدرت باشد.
۳. تناسب نیروها در سطح جهانی و وابستگی رشد ملی به رشد بین‌المللی، چین را مجبور می‌سازد، به شیوه کیفی نوینی (مثلاً ایجاد تعادل نیروها در سطح بین‌المللی و یا ایجاد تفاهم...) به شرکت در حل مشکلات بین‌المللی بپردازد.

امکانات نوین برای رشد چین را من عمدتاً در سه چیز می‌بینم:

۱. در امکانات نوینی که به دنبال تقویت مالی و اقتصادی کشور حاصل می‌گردد. (چین در حال حاضر ، برعکس اوایل دهه ۹۰ نسبتاً به قدر کافی سرمایه در اختیار دارد تا مثلاً در سطح وسیع به دیپلماسی اقتصادی بپردازد)

۲. در امکاناتی که پس از پیوستن به سازمان تجارت جهانی برای چین پدید آمده است. (شتاب رشد اقتصادی که به خارج توجه دارد، نرخ رشد بسیار بالا، افزایش حجم ذخایر ارزی)
۳. در پس رفتن نسبی تضاد «چینی-آمریکایی» پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پس از آن که امپریالیسم مبارزه جهانی علیه «تروریسم» را هدف خویش اعلام کرد و بدین صورت عرصه بین‌المللی برای چین بهبود یافت. (۱۵)
- چین نه تنها ملاحظاتی را که به خاطر عضویت در سازمان تجارت جهانی پذیرفته بود، به خوبی پشت سر گذارد، بلکه حتا با در نظر گرفتن سهم مطلق این کشور در تولید ناخالص جهانی و در حجم مبادلات بازرگانی جهانی خود را به رأس هرم ارتقا داد. چین امروز پس از ایالات متحده آمریکا «موتور اقتصاد جهانی» گردیده است. پیشرفت‌های چشم‌گیر در مدرن‌سازی کشور ثابت می‌کند که روند گذار به سیستم اقتصادی نوینی که از دهه ۷۰ آغاز گردیده، با داده‌ها و قیود ملی این کشور هم‌خوانی دارد.
- اما «مخارج» این پیشرفت آنقدر زیاد است که ثبات تکامل اجتماعی را زیر سؤال برده است. بدون شک علل عینی برای این وضعیت وجود دارد. علل اصلی این پدیده‌های جنبی منفی را باید در سیاست حزب جست‌وجو کرد.
- مثلاً:
- اهمال در ایجاد تعادل در رشد اقتصادی و اجتماعی که به ویژه در عقب‌ماندگی کشاورزی، روستاها و همین‌طور اهمال و کالایی ساختن تأمین اجتماعی بازتاب می‌یافت،
 - وخامت شدید وضعیت محیط زیست که نتیجه سیاست اول اقتصاد و بعد ترمیم خسارات محیط زیست بود،
 - تثبیت وابستگی کشور به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری،
 - تحمل نقض گسترده قوانین کار و در نتیجه ایجاد نوعی کاپیتالیسم منچستری که در سطح وسیع حتا بازتولید ساده نیروی کار را زیر سؤال می‌برد،
 - کاهش سهم شهروندان در تقسیم درآمد ملی، در عین بی‌عدالتی در تقسیم این درآمد.

• نفوذ نئولیبرالیسم در سیاست اقتصادی حزب کمونیست چین، که در دهه ۹۰ در کلیه سطوح بسط یافت و به از دست رفتن وسیع مالکیت دولتی و اشتراکی انجامید و باعث تشدید تنش‌های اجتماعی در جامعه گردید.

در این رابطه سؤالات دیگری نیز طرح می‌گردد، مثلاً چرا حزب کمونیست چین در این روند از جست‌وجو و تکامل اشکال دیگر اقتصاد تعاونی خودداری کرد.

این مشکلات تهدید کننده اجتماعی و این تضادها مدت کوتاهی پس از کنگره ۱۶ حزب کمونیست چین، اواخر سال ۲۰۰۲ با شیوع بیماری شدید و حاد ریوی (SARS) در بهار ۲۰۰۳ موجب بحث و گفت‌وگوی علنی شدیدی گردید. این بحث ۴ سال ادامه یافت تا این که کنگره ۱۷ حزب در نتیجه‌گیری‌های خود استراتژی سیاست داخلی و خارجی حزب را به طور عمده تصحیح کرد. این تصحیح نه تنها راه‌های عینی برای حل مشکلات و تضادهای موجود اجتماعی گشود، بلکه در عین حال جهت تکامل و مراکز ثقل مشخص برای نایل گردیدن به مرحله کیفی نوینی از تکامل اجتماعی تا سال ۲۰۲۰ را نیز تعیین کرد. (۱۷) از این طریق تأمین خدمات اجتماعی در اختیار بازار قرار نمی‌گیرد، بلکه به عنوان یکی از وظایف اصلی به عهده دولت قرار داده می‌شود. وظیفه دیگر دولت، رهبری جامعه، از جمله تنظیم و کنترل اقتصاد بازار است. و سرانجام در کنار مهلت‌های حداکثر، همین‌طور مدت زمان‌های مشخص برای انجام وظایف در نظر گرفته شده تا سال ۲۰۱۰ تعیین گردید که مثلاً اهداف اکولوژیکی و یا حفظ سطح مشخصی از زمین برای فعالیت‌های کشاورزی از آن نوع است.

تزو سوم

جامعه کنونی چین نه یک جامعه سوسیالیستی و نه یک جامعه بورژوازی به معنای شناخته شده کلمه است. جامعه چین دارای یک خصلت گذار است.

حزب کمونیست چین در مقابل وظایفی قرار دارد که تحت شرایط «عادی»، بورژوازی باید آن‌ها را از میان بردارد. تحت شرایط کنونی تنها حزب می‌تواند این وظایف را اجرا کند و بدین صورت شرایط کلی برای ساختمان سوسیالیسم را تنها هنگامی فراهم سازد که قانون حرکت شیوه تولید سرمایه‌داری، سرمایه و نیروهای

محرکه آن را به عنوان «مركز محرکه» به کار گیرد. (۱۸) در نتیجه منطقاً پایان این روند تکاملی و پاسخ به مسأله «که بر که؟» می‌تواند برای مدت نسبتاً طولانی باز باقی بماند. در نتیجه این روند می‌تواند در دو جهت مختلف حرکت کند. یکی حفظ سمت‌گیری سوسیالیستی و در نتیجه همان‌طور که در برنامه و آیین‌نامه حزب کمونیست چین آمده، گذار آرام به ساختمان بلاواسطه سوسیالیسم با «ویژگی‌های چینی»، و دیگری ترک سمت‌گیری سوسیالیستی و در غلطیدن به یک جامعه بورژوازی با «ویژگی‌های چینی».

جمهوری خلق چین امروز خود را کشوری در حال رشد با خصلت سوسیالیستی می‌نامد. مائوتسه دونگ یک چنین «جامعه خنثا»ی را در سال ۱۹۴۹، هرچند تحت شرایط تاریخی دیگری «جامعه بورژوا-دمکراتیک نوین» می‌نامید. نوین به این خاطر که توسط پرولتاریا (یعنی حزب کمونیست) رهبری می‌شود.

واقعیت‌های اجتماعی در چین امروزی را می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:

۱. چین روی هم‌رفته تازه در ابتدای روندی قرار گرفته که پیشرفت‌های مادی و معنوی تمدن بشری را برای خود کسب کند. اما بدون دستیابی به «فرهنگ بورژوازی»، سوسیالیسم به عنوان مرحله بالاتری در تکامل بشری، ممکن نیست (لنین).

در دهه ۹۰ حزب کمونیست چین، کم‌وبیش به کپی کردن وضعیت دفاکتو برخی بخش‌های دستچین شده از کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پرداخت. (منباب مثال کالایی کردن خدمات اجتماعی دولتی و سیستم بیمارستانی ایالات متحده آمریکا و یا سیستم دانشگاهی ویژه خبرگان مثل کشورهای آمریکا، انگلیس و دیگر کشورها). پی‌آمدهای مصیبت‌بار اجتماعی یک چنین اقدامی حزب را مجبور کرد تا امروز گرایشاً عصاره این پیشرفت‌های انسانی را با در نظر گرفتن داده‌ها، حواجیح و اهداف کشور چین به طور خلاقیتی به کار گیرد.

۲. عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور، با وجود پیشرفت‌های خارق‌العاده در مدرن‌سازی کشور که از دهه ۹۰ آغاز شد، هنوز پابرجاست. کشور به گفته خود آن‌ها در مرحله میانی صنعتی‌سازی است. (۱۹) در بخش‌های وسیعی از کشور و همین‌طور در بخش‌های مهمی از اقتصاد، روند صنعتی‌سازی در ابتدای راه قرار دارد. این مسأله عمدتاً شامل حال کشاورزی می‌گردد. بخش مهمی از صنایع در رده‌های بسیار نازل در تقسیم کار بین‌المللی در زنجیره تولید قرار دارد (واردات مواد خام و قطعات پیش‌ساخته برای مونتاژ و یا استفاده در تولید محصول، حجم محصولات مونتاژ شده نسبت به حجم کل صادرات تا ۷۰ درصد)

۳. مالکیت بر وسایل تولید در اثر نوع ویژه‌ای از سرمایه‌داری دولتی، تحت رهبری حزب کمونیست چین و اکیداً زیر چتر قوانین قرار دارد. مالکیت دولتی اقتصاد کشور را کنترل می‌کند و خصلت اقتصاد کشور را تعیین می‌سازد. هر شکل از سرمایه، در آن چنان اقتصاد بازاری شکل می‌گیرد که تحت کنترل و هدایت سیاست کلان اقتصادی دولت مرکزی قرار دارد.

۴. جامعه امروزی چین دارای ساختارهای طبقاتی و اجتماعی متحرکی است، که در خطوط اصلی خود به جامعه‌ای که در حال «ترمیم عقب‌افتادگی صنعتی» خود است، شباهت دارد. سمت‌گیری حزب کمونیست چین در جهت حفظ تعادل و موازنه اجتماعی و گرد آوردن نیروها برای مدرن‌سازی ملی و پیشرفت اجتماعی، به طور عینی سمت‌گیری سوسیالیستی است.

۵. روبنای سیاسی کشور به طور عمده مثل گذشته، یک سیستم قدرت تمرکز یافته است که توسط حزب کمونیست اعمال می‌گردد. این سیستم که با بورکراتیسم شدید اداری اجین گردیده، با وجود کوشش‌های وسیع رهبری حزب در جهت ایجاد و ساختمان یک جامعه مدنی، امکانات رشد دمکراتیک را محدود می‌سازد. این قدرت تماماً متوجه دستیابی به پیشرفت‌های مادی و معنوی تمدن بشری و در جهت تقویت شتابان و همه‌جانبه کشور و رنسانس ملی است. به طور عینی در این روند، اساس مادی و معنوی گذار به سوسیالیسم پایه‌ریزی می‌گردد.

تردید من در وهله اول متوجه ضعف نسبی پایه حزب در بین کارگران و دهقانان و با وجود کلیه پیشرفت‌ها، همین‌طور اجرای ناقص حقوق شهروندان و عدم وجود رابطه دمکراتیک مابین دولت و شهروندان که در قانون اساسی به ثبت رسیده است، می‌باشد.

۶. با تغییر سیاست راهبردی اجتماعی که به تصویب کنگره ۱۷ رسید، سیاست خارجی کشور نیز به جلوه‌های نوینی دست یافت. این سیاست در جهت تضمین حوایج مدرن‌سازی و صعود صلح‌آمیز چین به یک قدرت جهانی پایه‌ریزی شده و بر اساس پرنسپ‌های هم‌زیستی مسالمت‌آمیز خلق‌های جهان برای زندگی صلح‌آمیز در جوار یکدیگر و بر پایه تساوی حقوق، گفت‌وگو، همکاری، استفاده متقابل و در مطابقت بر منشور سازمان ملل متحد استوار می‌باشد. (۲۰) جمهوری خلق چین با کوشش برای ایجاد تعادل درازمدت تناسب نیروها در سطح بین‌المللی، در جهت دمکراتیزه کردن نظم سیاسی و اقتصادی جهان گام برمی‌دارد.

این سیاست بدیلی است که جمهوری خلق چین در مقابل سیاست تجاوزکارانه و نظامی ایالات متحده آمریکا و نیروهای هم‌پیمان آن ارایه می‌دارد. به‌هیچ وجه اتفاقی نیست که در سال‌های اخیر این نیروها برای دفاع از منافع و مواضع خود، کوشش می‌کنند تا با کلیه امکانات، جمهوری خلق چین را بی‌اعتبار سازند، تا از گسترش نفوذ بین‌المللی این کشور جلوگیری به عمل آورند. (۲۱)

۷. باوجود تمامی پراگماتیسمی که در سیاست چین رعایت می‌شود و دارای ریشه‌های تاریخی است، تصور می‌کنم که حزب کمونیست چین پس از ۱۷ کنگره خود، خلاق‌تر و آگاهانه‌تر کوشش می‌کند تا پرنسپ‌های بنیادی و متدولوژی مارکسیستی را نسبت به شرایط داخلی و بین‌المللی در آغاز قرن ۲۱ به کار گیرد.

برای درک این مطلب، نمی‌توانیم خیلی ساده تجربیات و تصورات خود در مورد سوسیالیسم را الگومانند روی چین کپی کنیم و یا چین امروزی را با معیارهای یک جامعه سوسیالیستی واقعاً موجود بسنجیم. تنها معیاری که می‌توان به کمک گرفت این است که آیا رشد و تکامل در چین و در پیرامون چین، در جهت پیشرفت مشخص اجتماعی این کشور، با حفظ چشم‌انداز سوسیالیستی، شرط قبول این واقعیت است که جنبش سوسیالیستی در کشورهایی چون چین، از طرق دیگر و طولانی‌تری تا آنچه که مارکس و انگلس در رابطه با کشورهای سرمایه‌داری اروپایی در نظر داشتند، گذار می‌کند. لنین به نوبه خود اشاره کرده بود: «خرده بورژواهای اروپایی ما در رؤیا نیز نمی‌توانند متصور شوند، که انقلابات دیگری در کشورهای شرقی، که از نظر جمعیت به مراتب غنی‌تر بوده و از نظر مناسبات اجتماعی بسیار متلون‌تر می‌باشند، به وقوع خواهد پیوست، که ویژگی‌های فراوان‌تری از انقلاب روسیه خواهند داشت.» (۲۲) این قاعده با در نظر گرفتن شرایط بین‌المللی امروزی خیلی بیش‌تر صدق می‌کند.

چشم‌انداز

کنگره ۱۷ حزب کمونیست چین با ارایه راه‌حل‌های فراوانی برای تضادهای اجتماعی کنونی، راه را برای دستیابی به مرحله کیفیتاً نوینی از پیشرفت اجتماعی تا سال ۲۰۲۰ گشود. در حال حاضر ما شاهد تجهیز وسیع‌ترین نیروها، حتی کلیساها و ادیان برای دستیابی به این آماجیم.

تکامل کیفی نوین رشد اجتماعی و در نتیجه گام کیفی نوینی در جهت چشم‌انداز سوسیالیستی، قبل از هر چیز منوط بر این خواهد بود که آیا حزب کمونیست چین خواهد توانست در مدت زمانی محدود:

۱. به تولید و بازتولید عمیق و فشرده و رشدی که در رابطه با منابع، صرفه‌جویانه و نسبت به محیط زیست، بامدارا باشد، دست یابد؛
۲. رابطه بین دولت و شهروندان را در چارچوب دمکراتیزه کردن وسیع تغییر دهد؛

با در نظر گرفتن شرایط ویژه چین تنها در اثر اشتباهات اساسی سیاسی توسط حزب کمونیست چین ممکن است جهت‌گیری سوسیالیستی این کشور به مخاطره افتد. برعکس حل وظایفی که توسط کنگره ۱۷ تا سال ۲۰۲۰ تعیین گردیده، شانس بنای سوسیالیسمی مدرن و از هر جهت متمدن و پر قدرت را در جمهوری خلق چین افزایش خواهد بخشید.

زیرنویس‌ها:

۱. این مثلاً به تزی مربوط می‌شود که سوسیالیسم پس از پایان دوران گذار، دارای خصلتی غیرقابل بازگشت گردیده و برداشت ورود به دوران «سوسیالیسم پیشرفته»
۲. این تزی با تزی که استالین در رابطه با «باقی‌مانده‌های فئودالی» در چین در سال ۱۹۲۷ مطرح کرده بود، در ارتباط است. بدین وسیله وی می‌خواست بحث‌های متضادی را که در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) در رابطه با برداشت‌های مختلف از جامعه چین وجود داشت، به پایان ببرد. و در نتیجه این برداشت از «باقی‌مانده‌های فئودالی» در چین، در بین‌الملل کمونیستی پای گرفت و در نتیجه وارد حزب کمونیست چین نیز گردید.
۳. این تصور متعلق به برداشت‌های بلشویکی در سال ۱۹۱۷ بود. لنین نظر خود را با سیاست «نپ»، هنگامی که به جای حمله رو در رو به سرمایه‌داری، این مسأله را مطرح کرد که گذار از یک جامعه قرون وسطایی به سوسیالیسم چگونه ممکن خواهد بود، تغییر داد. با مرگ لنین، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک) تحت تأثیر استالین به برداشت گذشته سال ۱۹۱۷ بازگشت. به همین دلیل کوشش لنین در جهت سیاست کاربردی اجتماعی نوین در سال ۱۹۲۱، در کتاب «تاریخ کوتاه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (بلشویک)» بازتابی نیافته است.
۴. این تزی در دهه ۸۰ با تزی به اصطلاح «مرحله آغازین سوسیالیسم» ادامه یافت.
۵. کارل مارکس در مبارزه طبقاتی در فرانسه، جلد ۷، ص. ۲۱
۶. وی به پدیده «پدرشاهی» و برداشت‌های سلسله مراتبی، تصورات کم‌رشدیافته در رابطه با حقوق و وظایف شهروندان، برخورد «اداری» به مشکلات اقتصادی و جدا کردن از واحدهای اداری هم‌جوار اشاره داشت. رجوع شود به «آثار منتخب دنگ شیائو پینگ، پکن ۱۹۸۲، ص. ۲۹۴ تا ۲۹۵
۷. لیانگ شومین، آثار فرهنگ چین، شانگهای، نشر خلق، ۲۰۰۳، ص. ۲۲۱
۸. زنگ، هوئی: ورود به سازمان تجارت جهانی و تغییرات در کارکردهای کشور ما. مجله «جهان کنونی و سوسیالیسم»، سال ۲۰۰۲، شماره ۶، ص. ۹۶
۹. این رابطه، به نظر من در پرنسپ اعمال قدرت متجلی می‌شود، «حزب بر خلق حکومت می‌کند».
۱۰. پرفسور «زوتیانینگ» مدیر یک برنامه تحقیقی وابسته به مدرسه حزبی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، در مورد رفرم اجرایی که در ماه مارس ۲۰۰۸ مورد تصویب قرار گرفت (مثلاً در مورد ایجاد وزارتخانه‌های بزرگ)، نوشت: «اگر مسایل زیادی در مقابل این مؤسسات قرار گیرد، آن‌ها حتا به فکر اصلاح خود نخواهند افتاد، در نتیجه مشکل قابل حل نخواهد بود.» رجوع شود به روزنامه «روزنامه اقتصادی قرن ۲۱»، ۲۶ فوریه ۲۰۰۸، چین
۱۱. «حل مشکل یک منطقه غریب، سخت است. مسأله بر سر ایجاد سیستم دادگاه‌های مستقل است.» سرمقاله روزنامه «نانفانگ شیائو»، ۲۸ مارس ۲۰۰۸
۱۲. رجوع شود به «یانگ دجون» (مدرسه حزبی ایالت هایلونگ جیان) مشکلات اصلی که برای دولت و در سطح دهات وجود دارد و اقدامات برای از میان برداشتن آن. در نشریه: «جهان کنونی و سوسیالیسم، سال ۲۰۰۳، شماره ۲، ص. ۸۷
۱۳. رجوع شود به مثلاً «کنفسیوس گفت: حتا بربرهایی که دارای حاکمند، با امپراتوری بزرگ ما قابل قیاس نیستند، حتا اگر ما حاکم نداشته باشیم.» نقل قول از «کنفسیوس، مصاحبات» ناشر، ار، موریتز، نشر رکلام، لاپیز یگ ۱۹۸۲، ص ۵۱.
۱۴. با خصوصی‌سازی وسیع بخش‌های دولتی و اقدامات دیگر، هدف ادامه کاهش بخش دولتی و ایجاد کنسرن‌های مدرن و رقابت‌پذیر دولتی و شرکت‌های بزرگ و تمرکز بخش دولتی برای تسلط بر مراکز رهبری کننده اقتصاد بود و هست.

۱۵. نیروهای ضد کمونیستی و ضد چینی در مراکز سرمایه‌داری با تمام نیرو کوشش می‌کنند تا با قلب واقعیات و دروغ‌پراکنی وجه رشدیابنده جمهوری خلق چین در جهان را خدشه‌دار سازند و جو بین‌المللی برای ادامه تکامل این کشور را مسموم سازند.
۱۶. وقتی در شرایطی که تأمین اجتماعی پایه‌ای وجود ندارد، سیستم تأمین اجتماعی به عهده اقتصاد بازار نهاده می‌شود، که طبیعتاً به افزایش عظیم قیمت‌ها در بهداشت، فرهنگ و اماکن مسکونی می‌انجامد، آنگاه طی مدت کوتاهی، در جامعه‌ای که یکسان‌سازی متداول بود، یک جامعه عمیقاً انشقاق یافته پدید خواهد آمد. (ضرب جینی بیش از ۰.۴۵)
۱۷. رجوع شود به هلموت پترز، کنگره ۱۷ حزب کمونیست چین، بازنگری: اوراق مارکسیستی شماره ۱، ۲۰۰۸
۱۸. این فرمول‌بندی برمی‌گردد به اسکار نکت، مدرن‌سازی زیر لوای اژدها. چین و میتولوژی اروپایی دوران مدرن. گوتینگن، ۲۰۰۷، ص. ۵۲۵
۱۹. رن مین وانگ لیلون، روز ۲۹ اوت ۲۰۰۷
۲۰. این سیاست خارجی عمدتاً بر پایه همزیستی مسالمت‌آمیز، مبارزه علیه هژمونی‌طلبی و تجاوز، برای برابری کلیه کشورها، برای رهیافت مسالمت‌آمیز بحران‌ها به کمک گفت‌وگو، بر پایه منشور سازمان ملل متحد و با در نظر گرفتن منافع کلیه طرفین و رشد و تکامل روابط و همکاری دوجانبه بدون پیش‌شرط سیاسی بنا گردیده است.
۲۱. در مباحثه جدال‌انگیز فعلی در مورد چین بین نیروهای چپ، قبل از هر چیز این مهم است که ما این نقش چین در روابط بین‌المللی را درک کنیم و زیر فشار فزاینده سیاست ضدچینی سبع محافل حاکمه در غرب، به زانو در نیاییم.
۲۲. ولادیمیر ایلیچ لنین، آثار، جلد ۳۳، ص ۴۶۶

موفق، اما غیر سوسیالیستی

مانفرد زامیاتات



جمهوری خلق چین اکنون بیش از یک دهه تاریخی است که از جمله مناطق اقتصادی جهان با رشد بسیار سریع به شمار می‌رود. اکنون سال‌هاست که تولید ناخالص ملی کشور ۱۰ یا ۱۱ درصد رشد می‌کند. تنها برای مقایسه: در سال ۲۰۰۷ وقتی که رشد اقتصادی آلمان به ۲ درصد رسید، دولت و رسانه‌های اقتصادی فریاد شادی بلند کردند. این رشد، شکوفایی پر قدرت غیر معمولی به حساب می‌آید. یک مقایسه دیگر: توانایی اقتصادی چین به مرحله‌ای رسیده که آلمان را پشت سر گذارد. در این رابطه مطالب زیادی نوشته شده و به نقد رسیده است. هنوز معلوم نیست که این سبقت، کی صورت خواهد گرفت. سنجش تولید ناخالص ملی هر کشور، وابسته به پارامترهای مختلف و گاه اختیاری می‌باشد. بسته به این که کدام تناسب ارزی انتخاب گردد، این سبقت می‌تواند در سال ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و یا در اوایل سال ۲۰۰۹ صورت گیرد. بعد از آن چین، پس از ایالات متحده آمریکا و ژاپن، «بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان» خواهد بود. جالب توجه در این مقایسه‌ها این هم هست که توان اقتصادی که با آلمان مقایسه می‌گردد، توسط بیش از یک میلیارد نفر انسان فراهم می‌گردد، در حالی که آلمان، با کم‌تر از ۹۰ میلیون نفر این توان را عرضه می‌دارد. با این وجود عجیب است که چگونه کالاها در بازار جهانی سرمایه‌داری ارزیابی می‌گردد.

رشد سریع اقتصادی چین برای تاریخ جهان یک فاکت مثبت و مهم است. نمی‌توان به اندازه لازم این واقعیت را ارج نهاد که یک کشور بسیار فقیر و عقب‌مانده و در عین حال بزرگ و وسیع در یک چنین مدت کوتاه چند دهه‌ای یک چنین جهشی، که می‌توان آن را یک «جهش بزرگ» نامید، پشت سر نهاده و خود را تا سطح جامعه صنعتی ارتقا بخشیده است.

حکم «از نظر تاریخی مثبت» برای رشد چین، بر پایه نکات زیر مستدل است:

۱. مهم‌تر از همه، بهبود عظیم وضعیت مالی مردم چین است.
۲. رشد چین از نظر تاریخ جهانی از این نظر یک پیشرفت است، چون در نتیجه در مقابل امپریالیسم تجاوزگر ایالات متحده آمریکا و امپریالیست‌های کوچک و کم‌تر تجاوزگر مثل اروپا و ژاپن یک فاکتور محدود کننده پدید آمده است.
۳. چین قدرتمند، کوشش قدرت‌های قدیمی امپریالیستی، برای تبدیل مجدد جهان به مستعمرات خود را ترمز می‌کند.
۴. در نتیجه کشورهای فقیر و صادرکنندگان مواد خام کم‌تر تحت فشار قرار خواهند گرفت. قدرت مذاکره آن‌ها افزایش خواهد یافت، چون اکنون یک بازیگر صنعتی پیشرفته در بازار جهانی و در صحنه سیاسی عمل می‌کند. افزایش شدید مواد خام مثل نفت، ذغال سنگ، فلزات، مواد معدنی، غلات... و غیره به همین دلیل است.
۵. چین در عین حال سرمشق رشد برای بسیار از خلق‌های جهان شد. نقش کشور نمونه را چین با کشورهای دیگری چون کره جنوبی، مالزی، و هندوستان تقسیم می‌کند، ولی چین به عنوان کشور نمونه از این نظر بسیار مهم است چون رشد عینی این کشور بدون تکیه به امپریالیسم و حتا علیه آن رخ داده است. (این واقعیت طی بحران آسیا، ۱۹۹۷/۱۹۹۸ بسیار واضح نمودار گردید، که کشورهایی که مرزهایشان برای نقل و انتقال سرمایه گشوده بود، بیش از دیگران لطمه خوردند. رشد و تکامل در چین ولی مثبت باقی ماند. دنیا با کمال توجه سفر وزیر دارایی ایالات متحده

آمریکا «رایین» و رییس صندوق بین‌المللی پول «کامدسوس» را به پکن دنبال کرد که به التماس از دولت چین خواستند که ارزش «یوان-رن مین بی» (واحد ارزی چین) را کاهش ندهد.

رشد و تکامل چین، چالشی برای قدرت‌های قدیمی امپریالیستی است. به عنوان قیاس تاریخی شاید بتوان ژاپن در اوایل قرن ۲۰ را در نظر گرفت که برای آسیا الگوی نمونه‌ای بود و برای اروپا چالشی عظیم. البته هنوز وقایع موازی، نظیر جنگ روسیه و ژاپن پدید نیامده است.

البته چین به عنوان کشور سوسیالیستی سرمشق نیست و نمی‌تواند باشد، زیرا چین یک کشور سوسیالیستی نیست.

این گفته برخی را متردد می‌سازد، زیرا با آنچه که حزب کمونیست چین، راجع به خود و کشور در اسنادش اشاعه می‌دهد، هیچ قرابتی ندارد. برعکس، در رابطه با واقعیات کشور، خیلی عجیب به نظر می‌رسد که رهبری چین هنوز هم از سوسیالیسم سخن می‌گوید، از سوسیالیسم نوع چینی و یا از چینی‌سازی سوسیالیسم و یا از راه رشد سوسیالیستی. با وجود تمام این تعبیرات برای من مشخص نیست که برای حزب کمونیست چین سوسیالیسم اصلاً چه معنایی دارد. در برخی از گزارشات این طور به نظر می‌رسد که برای حزب کمونیست چین، رشد فزاینده و سریع اقتصادی، به معنای سوسیالیسم است. اگر ما بخواهیم سوسیالیسم را این طور تعریف کنیم، بلی، در واقع در چین سوسیالیسم وجود دارد. و البته آن وقت آن کاپیتالیسمی که مارکس در مانیفست به عنوان شیوه تولیدی انقلابی نام می‌برد نیز سوسیالیسم است.

برای روشن شدن این که آیا یک کشور و یا یک منطقه اقتصادی دارای ساختارهای فنودالیستی،

کاپیتالیستی و یا سوسیالیستی است، لازم است که نگاهی به مناسبات تولیدی آن بیافکنیم:

۱. در اینجا باز مالکیت بر وسایل تولید بسیار مهم است. بخش صنایع دولتی در چین هنوز بسیار گسترده است. ولی اهمیت آن روزبه‌روز و به سرعت کاهش می‌یابد. از بین زحمتکشانی که در دهه ۹۰ در شهرها به کار اشتغال داشتند، ۸۰ درصد کارمند دولت، شرکت‌های دولتی و یا شرکت‌های تعاونی بودند. در سال ۲۰۰۲ این تعداد به یک سوم تقلیل یافت. (منبع: D.Harvey داستان کوتاه نئولیبرالیسم، زوریخ ۲۰۰۷) این کاهش نسبی در بخش‌های دولتی و تعاونی تاکنون ادامه یافته است. به سخن دیگر: سرمایه

خصوصی در چین از اوایل دهه ۸۰ پدید آمد و تقویت شد. در سال ۱۹۹۴ خصوصی سازی شرکت های دولتی در سطح وسیع صورت گرفت. به دنبال پرداخت سخاوتمندانه وام و اعتبارات از طرف بانک های دولتی، نوعی انباشت اولیه سرمایه پدید آمد. وام با بهره هایی که نازل تر از نرخ رشد و تورم بود برای شرکت های کوچک و بزرگ سودهای خوبی را تضمین می کرد. سرمایه گذاری های مجدد در بانک ها توسط دولت، نشان می دهد که ریسک های اعتبارات به گردن بانک ها قرار داشت و نه سرمایه داران تجاری و صنعتی که در گوشه و کنار پدید می آمدند. همین طور سرمایه های خارجی روز به روز نقش پراهمیت تری کسب کردند. سرمایه های خارجی در ابتدا به طور محدود، یعنی با اقلیت سهام و در مناطق ویژه اقتصادی دعوت به همکاری شدند. محدودیت ها روز به روز بیش تر به عقب رانده شد. به گفته «جورج بلومه» (چین سرزمین خبیث نیست. هامبورگ، ۲۰۰۸) در معنای محدود خود، آن بخش از تولید ناخالص ملی که توسط شرکت های خصوصی تولید گردیده، از کمی بیش از ۷ درصد در ده سال گذشته به ۶۵ درصد ارتقا یافته است. نتیجه: مالکیت خصوصی سرمایه داری بر وسایل تولید در چین غلبه پیدا کرده است و مهم تر از آن این که گرایش به خصوصی سازی بیش تر تا هنوز ادامه دارد.

۲. در چین یک بازار سرمایه وجود دارد، که بسیار سریع رشد می یابد. در این بازار مستغلات، شرکت ها، سهام، اعتبارات خرید و فروش می گردد. بازار بورس شانگهای و «شنزن» تنها علایم قابل رؤیت این بازار است. در برخی از جوانب این بازار سرمایه هنوز درست رشد نیافته است. یکی از نقاط ضعف در اینجاست که ارتباط بازارهای سرمایه تک تک ایالات (به ویژه هنگ کنگ) با خارج تنگاتنگ تر است تا با باقی کشور.

۳. در چین یک بازار کار وجود دارد. و این یکی از خصایص سرمایه داری است. نیروی کار به مثابه کالا در چین بسیار آزادانه برای استثمار معامله می گردد. تنظیم بازار کار به ضرر نیروهای کار، مثل کشورهای در حال رشد است (قوانین حافظ کار، سندیکاها، حداقل دستمزد، بیمه بیکاری). البته در برخی از نقاط اخیراً تغییراتی صورت گرفته است.

۴. در چین برنامه‌ریزی اقتصادی، که در کشورهای سوسیالیستی متداول بود و لازم است، وجود ندارد. به جای آن دولت وظیفه خود در کنترل و اداره اقتصاد را مثل دیگر کشورهای سرمایه‌داری، از طریق تأمین و تضمین فرهنگی و ساختارهای زیربنایی در تقویت اقتصاد می‌بیند. این اقدامات به طور عمده غیرمتمرکز و در سطح ایالات صورت می‌گیرد. سیاست مالی و پولی کل چین خوددار و غیرخلاق می‌ماند. تنها استثنایی را که می‌توان نام برد، رابطه با خارج است.

۵. نقل و انتقال کالا با کشورهای خارجی به طور عمده لیبرالیزه شده است. چین عضو سازمان تجارت جهانی است و از قواعد و قوانین این سازمان پیروی می‌کند.

۶. هنوز کنترل نقل و انتقال سرمایه وجود دارد. ارز را می‌توان به طور آزاد تبدیل کرد، ولی کورس ارز توسط بانک مرکزی تعیین می‌گردد. صادرات و واردات سرمایه قرار است لیبرالیزه گردد. بزرگ‌ترین بانک‌های کشور تاکنون نیمه خصوصی گردیده، البته کم‌تر از ۵۰ درصد سهام آن‌ها به سرمایه‌داران خارجی فروخته شده است. کنترل ورود و خروج سرمایه تنها جوانبی از مناسبات تولید است که راه رشد سوسیالیستی را در خاطر ما زنده می‌سازد.

در اینجا نمی‌توان بحث کرد، کدام عنصر تاکنون به موفقیت مدل چینی رشد کمک کرده است. در اینجا این سؤال بسیار جالب است که تا چه حد مبارزه‌رهای بخش ملی و سیاست چین که در ابتدا از الگوهای سوسیالیستی متأثر بود، مبدأ حرکت مثبتی را فراهم ساخت و تا چه اندازه چرخش به راست در ابتدای دهه ۸۰ مسبب این موفقیت بوده است. حال به هر صورت هم که ما جزء جزء مطالب را ارزشیابی کنیم، در ابتدا این مسأله مهم است که راهی را که چین دنبال می‌کند، این کشور را از نظر رشد و تکامل اقتصادی تاکنون موفق ساخته و آن را به سوسیالیسم نرسانده است. در این مورد به شفافیت دست یافتن و بی‌پرده سخن گفتن برای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بازی و سرگرمی بی‌اهمیت نیست. هر کس که به دنبال سوسیالیسم است، باید در باره این هدف حداقل این قدر دانش و آگاهی داشته باشد که اگر در واقعیت با آن مواجه شد، بتواند آن را بشناسد، و شاید هم نه!

چین زیر نفوذ نئولیبرالیسم

بینگ یان لی



پرفسور دکتر «بینگ یان لی» رئیس انستیتوی اقتصاد «نانجین» است و در انستیتوی اداری ایالت «جیانگسو» و همین‌طور دانشگاه مرکزی برای امور مالی و اقتصادی در پکن به تدریس اشتغال دارد.

از زمانی که دوران نئولیبرالیسم آغاز گردید، بدتر شدن وضعیت طبقه کارگر، گرایش عمومی در مناسبات کارمزدی در سطح بین‌المللی گردیده است و چین در اینجا استثنا نیست. در تاریخ چین نوین، زیر نفوذ نئولیبرالیسم در دهه اخیر، شرایط زندگی طبقه کارگر، به طور بی‌سابقه‌ای وخیم گردید.

به نسبت حجم سرمایه‌گذاری در شرکت‌های بخش‌های درجه یک و دو اقتصادی، امروز ۵۲ درصد اقتصاد چین در دست بخش خصوصی و ۴۸ درصد در دست دولت است. اقتصاد خصوصی در حال حاضر ۶۳ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌دهد و این حجم در حال افزایش است. تنها ۳۲ درصد شاغلین در بخش‌های درجه یک و دو اقتصاد در شرکت‌های دولتی به کار مشغولند.

تعمیق شکاف در تقسیم درآمد

تغییرات حاصله در ساختارهای مالکیت همان‌طور که در بال ذکر شد، طبیعتاً به تغییراتی در تقسیم درآمدها می‌انجامد. برای سنجش تقسیم نابرابر و شکاف میان فقیر و غنی، در سطح بین‌المللی از ضریب

Gini استفاده می‌گردد؛ هرچه این ضریب به عدد یک نزدیک‌تر باشد، نابرابری شدیدتر است؛ ضریب ۰.۴ مرز بحرانی محسوب می‌گردد. طبق محاسبات دانشمندان چینی و مؤسسات علمی این ضریب در سال ۱۹۸۵، ۰.۲۵ بود که در سال ۱۹۹۵ به ۰.۴۳۵ و در سال ۲۰۰۰ به ۰.۴۵۸ ارتقا یافت. بانک جهانی این ضریب را برای سال ۲۰۰۴ به ۰.۴۶۹ برآورد کرده است. برای مقایسه ضریب جینی کشورهای مختلف را در زیر ملاحظه فرمایید:

۰.۲۴۹	۱۹۹۳	ژاپن
۰.۲۸۳	۲۰۰۰	فرانسه
۰.۲۸۳	۲۰۰۰	آلمان
۰.۲۹۲	۲۰۰۳	بلغارستان
۰.۳۱۶	۱۹۹۸	کره
۰.۳۲۶	۲۰۰۰	کانادا
۰.۳۴۳	۲۰۰۲	اندونزی
۰.۳۴۴	۲۰۰۰/۹۹	مصر
۰.۳۵۲	۱۹۹۴	استرالیا
۰.۳۶	۲۰۰۰	ایتالیا
۰.۳۶	۱۹۹۹	هلند
۰.۳۶	۱۹۹۹	انگلیس
۰.۳۶۸	۰۵/۲۰۰۴	هندوستان
۰.۳۹۹	۲۰۰۲	روسیه
۰.۴۰۸	۲۰۰۰	ایالات متحده آمریکا
۰.۴۲	۲۰۰۲	تایلند
۰.۴۳	۱۹۹۸	ایران

۰.۴۶۹	۲۰۰۴	چین
۰.۵۷	۲۰۰۴	برزیل
۰.۵۷۸	۲۰۰۰	آفریقای جنوبی

این ارقام نشان می‌دهند: ضریب جینی کشور ما (چین) از کلیه کشورهای در حال رشد، از جمله هندوستان، اندونزی، کره، ایران و مصر بالاتر است و تنها وضعیت برزیل و آفریقای جنوبی در این مورد از کشور ما بدتر است. ضریب جینی کشور ما از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز مثل فرانسه، آلمان، انگلیس و ایالات متحده آمریکا و ایتالیا و همین‌طور کشورهای سوسیالیستی سابق مثل روسیه و بلغارستان نیز بالاتر است. به همین دلیل ممکن است برخی سؤال کنند: سوسیالیسم ما دارای کدام امتیازات است؟ آیا به هدف خود که رفاه عامه است نزدیک‌تر شده‌ایم و یا این که روزبه‌روز از آن دورتر رفته‌ایم؟

بنا بر گزارش سال ۲۰۰۵ برنامه رشد و تکامل سازمان ملل متحد ۵۹ درصد مالکیت در کشور ما (چین) در اختیار ۲۰ درصد اقشار بالایی جامعه قرار دارد، در حالی که تنها ۳ درصد مالکیت به ۲۰ درصد اقشار پایینی جامعه تعلق دارد. تناسب مابین آن‌ها ۲۱:۱ است. بنا بر گزارش سالانه در مورد تقسیم درآمد در چین، که توسط کمیسیون برنامه برای تکامل، برای اداره آمار ملی و آکادمی علوم اجتماعی چین تهیه می‌گردد، ۱۰ درصد خانواده‌های ثروتمند با بالاترین سطح درآمد، ۴۵ درصد مالکیت در کشور را به خود تخصیص داده‌اند، در حالی که ۱۰ درصد فقیرترین خانواده‌ها در کشور دارای ۱.۴ درصد مالکیت هستند. این یعنی نسبت مابین آن‌ها ۱:۳۲ است. در سال‌های اخیر دولت کوشش‌های چشم‌گیری برای تقسیم درآمد انجام داده تا این تضاد را تخفیف بخشد، ولی قادر نیست قطب‌بندی مابین فقیر و غنی را به طور اساسی تغییر دهد، زیرا که تقسیم درآمد نهایتاً وابسته به مالکیت بر وسایل تولید است.

پیدایش یک طبقه سرمایه‌دار نوین

بسط سریع اقتصاد خصوصی به شکل‌بندی و تکامل گروه‌های اجتماعی وابسته به خود می‌انجامد. این گروه بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ از ۶۶۰ هزار نفر به ۴.۳ میلیون نفر رشد داشته و تعداد کارگران و کارمندان آن‌ها از ۸.۲۲ میلیون نفر به ۴۷.۱۵ میلیون نفر رسیده است و سرمایه‌های آن‌ها از ۲۲۶.۲ میلیارد رنمینبی به ۶۱۳۳.۱ میلیارد رنمینبی (۱۰ رنمینبی معادل یک یورو) افزایش یافته است.

به موازات رشد سریع اقتصاد خصوصی، مرتبت سرمایه‌داران نیز تغییر یافته است. تعداد اعضای حزب کمونیست چین در بین سرمایه‌داران در سال ۱۹۹۵، ۱۷.۱ درصد بود و در سال ۱۹۹۵ به ۱۹.۹ درصد و در سال ۲۰۰۱ به ۲۹.۹ درصد رسید. بدین صورت به نسبت تعداد کمونیست‌ها در بین کارگران و دهقانان افزایش یافت، در حالی که اساسنامه حزب در گذشته به سرمایه‌داران اجازه عضویت در حزب را نمی‌داد. بعد از این که این بند از اساسنامه تغییر یافت، تعداد اعضای حزب در بین سرمایه‌داران چینی باز هم بیش‌تر شد و در سال ۲۰۰۴ به ۳۳.۹ درصد رسید.

وخامت شدید وضعیت طبقه کارگر

طبقه کارگر و دهقانان نیروی اصلی ساختمان سوسیالیسم و در عین حال اربابان چین هستند. ولی زیر تأثیر مخرب نئولیبرالیسم در دهه اخیر بخش عظیمی از مالکیت دولتی و همگانی خصوصی‌سازی گردید. طبقه کارگر چینی به دامن فقر سوق داده شد، تضعیف گردید و به انشقاق کشیده شد. اگر از وضعیت استثنایی دهکده‌های «نانجی» و «هوکسای» چشم‌پوشیم، که برای دستیابی به رفاه عمومی از اقتصاد تعاونی دست‌نکشیدند، اغلب دهقانان به خاطر اشتغال به کار انفرادی، توان استفاده از تکنولوژی پیشرفته را ندارند. شرایط کاری و زندگی کارگران سیار بسیار بد است. پس از تلاشی سیستم تأمین اجتماعی و اشتغال که بر پایه اقتصاد دولتی و تعاونی بنا گردیده بود، مشکل تأمین حواجیج، تحصیل و آموزش، تأمین بهداشتی و تضمین محل کار به معضل اساسی اغلب شهروندان چین مبدل گردید.

گزارشی از انستیتوی جامعه‌شناسی وابسته به آکادمی علوم اجتماعی چین ساختار اجتماعی چین را یک هرم ۵ پله با ۱۰ طبقه‌ای مختلف ترسیم می‌کند. کارگران، دهقانان، به انضمام کارگران اخراجی و دهقانان بی‌زمین در پایین‌ترین سطح این هرم قرار گرفته‌اند. در نظرخواهی در شانگهای بین ۴۰۰۰ نفر، تنها ۱ درصد اعلام داشته که مایل است شغل کارگری را انتخاب کند. این رقم در رابطه با اطلاعات دیگر، نمایانگر سقوط دراماتیک طبقه کارگر از طبقه حاکم و داشتن موقعیت «صاحبخانه»، به پایین‌ترین نقطه هرم می‌باشد.

هم وضعیت رسوا و مفتضح در برخی از آجرپزی‌ها که خبرنگار رادیو تلویزیون «هنان» در ماه می و ژوئن سال ۲۰۰۷ افشا کرد و هم شرایطی که کارگران بسیاری از معادن خصوصی ذغال سنگ و یا دیگر اماکن استثمار ثابت می‌کند، که شاخه سرمایه‌داری پدید آمده در اقتصاد کشور ما علایمی از وحشیگری و شقاوت با خود دارد که دوران اولیه رشد سرمایه‌داری را به خاطر می‌آورد.

مشخصات اساسی اقتصاد بازار سوسیالیستی

چنگ انفو



نویسنده این مقاله آقای پرفسور «چنگ انفو»، پرزیدنت آکادمی مارکسیسم وابسته به آکادمی علوم

اجتماعی چین است.

دولت مرکزی چین نه تنها کوشش فراوان در جهت تکامل دانش و بهبود قابلیت‌ها برای کار خلاق مستقل به خرج می‌دهد، بلکه اخیراً هم به پیشرفت‌هایی در ساختمان سوسیالیسم در جهت ایجاد جامعه‌ای موزون نایل گردیده است. یک جامعه موزون ۶ بخش را در بر می‌گیرد که بایستی متحول گردد: سیاست، حقوق، فرهنگ، نهادها، جامعه و محیط زیست. آن‌ها بایستی که دمکراتیک باشند، بر پایه موازین قانونی استقرار یافته باشند، متساوی و عادلانه باشند، معتبر و مطبوع باشند، زنده و پرتحرک باشند، مطمئن، منظم و سرانجام با انسان و طبیعت سازگار باشند.

اقتصاد چین از سال ۱۹۷۸ دارای رشدی سریع و مستمر است. در سال ۱۹۷۸ تولید ناخالص ملی چین بالغ بر ۳۶.۴ میلیارد یورو بود و در سال ۲۰۰۵ به ۱۸۳۹.۵ میلیارد یورو افزایش یافت. در سال ۲۰۰۶ تولید ناخالص ملی ۱۱.۱ درصد افزایش یافت و به ۲۱۰۸.۷ میلیارد یورو رسید. نرخ رشد متوسط سالانه در بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۵، ۹.۷ درصد بوده است. با در نظر گرفتن افزایش قیمت‌ها، تولید ناخالص ملی در سال ۲۰۰۵، ۱۲ برابر تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۷۸ بود. جمعیت چین از ۹۶۲.۵۹ میلیون نفر در سال ۱۹۷۸ به ۱۳۰۷.۵۶ میلیون نفر در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت. تولید ناخالص ملی سرانه در همین مدت از ۳۸.۱ به ۱۴۰۴ یورو افزایش یافت؛ با در نظر گرفتن افزایش قیمت‌ها این نرخ ۹ برابر بالاتر از سال ۱۹۷۸ بود.

با این‌که چین دارای رشد عظیمی بوده، بایستی ما وجود پدیده‌های ناموزون مختلفی را در جامعه پذیریم، علل پیدایش آن‌ها را بجوییم و برای پیدا کردن راه‌حل‌های لازم، مکانیسم‌ها و مؤسسات مورد نیاز آن‌ها را بیابیم.

برای دستیابی به زیربنای اقتصادی یک جامعه موزون، لازم است ۴ اقدام عاجل به اجرا درآید:

حاکم بودن مالکیت اجتماعی

مالکیت اجتماعی لازم است که برتری داشته باشد. آن بخش از اقتصاد که جزو مالکیت خصوصی داخلی و یا خارجی است، بایستی تکامل یابد، ولی به شرطی که آن بخش از اقتصاد که جزو مالکیت همگانی است، چه از نظر کیفی و چه کمی بر آن تفوق داشته باشد.

«سوسیالیسم» اجازه ندارد تنها یک عبارت توخالی باشد. به طوری که «دنگ شیائوپینگ» می‌گفت، سوسیالیسم دارای دو پرنسپ است: یکی این است که در آن اقتصادی که مناسبات مالکیتی مختلفی وجود دارد، هر دو رشد کنند ولی آن بخش از اقتصاد که در اختیار مالکیت همگانی است، بخش عمده باقی بماند. یکی دیگر این است که همه شهروندان ثروتمند شوند و قطب‌بندی وجود نداشته باشد. این دو پرنسپ در برخی از تعاریف راه‌های رفرم، آگاهانه مورد اغماض قرار می‌گیرد و علاوه بر آن نادیده گرفته می‌شود که آن بخش از اقتصاد که در مالکیت همگانی قرار دارد، بخش عمده کل اقتصاد است.

تعریفی که در مورد پایه و اساس مناسبات تولیدی سوسیالیستی، مناسبات مالکیت به طور کلی صادق است. روی همین اصل در برخی از رسانه‌های گروهی و یا کنفرانس‌های علمی به کرات شنیده شد که آن بخش از اقتصاد که در اختیار مالکیت خصوصی قرار دارد، پایه و اساس اقتصاد ملی ما است. ولی دولت مرکزی تصمیم گرفت که این بخش از اقتصاد باید همگام با بخش دولتی رشد یابد، آن هم به شرطی که بخش دولتی و نه بخش خصوصی، قسمت اصلی کل اقتصاد ما باشد.

مقاله «تقویت و حمایت زیربنای اقتصادی سوسیالیسم» در منتخب آثار «چیانگ زمین» (جلد ۳) تأکید می‌کند که «ساختارهای زیربنایی سوسیالیسم، توسط بخش مالکیت همگانی که هسته اصلی آن مالکیت دولتی است، تعیین می‌گردد. بدون این امر، نقش رهبری کننده حزب کمونیست و روبنای سوسیالیستی دارای پایه مادی نخواهد بود. کادرها در همه سطوح، به ویژه کادرهای عالی‌رتبه بایستی در این مورد خودآگاهی عمیق و روشنی در خود رشد دهند. کاهش به اصطلاح خفیف آن بخش از اقتصاد که در مالکیت دولت است، بایستی که مرز و در عین حال پیش‌شرط خود را در این ببیند که مرتبت و نقش بخش اصلی از اقتصاد ملی را که در مالکیت همگانی است به خطر نیافکند. هر ایالت و هر بخش و هر شهر بایستی که شرکت‌های بزرگ و کوچکی را کنترل و مدیریت کند تا اقتصاد محلی و رشد اجتماعی منظم بماند.»

طبق آمار اخیر سهم آن بخش از مالکیت در اقتصاد ملی که از آن همگان نیست اکنون بیش از ۵۰ درصد رشد یافته است. مالکیت خصوصی داخلی و خارجی امروز بیش از دو سوم تولید ناخالص ملی جمهوری خلق چین را تشکیل می‌دهد و این بخش حتا روزه‌روز بیش‌تر توسعه می‌یابد، در حالی که مالکیت اجتماعی رفته‌رفته اهمیت خود را از دست می‌دهد. ما مشاهده می‌کنیم که از امکانات کنترلی که در اثر بخش دولتی موجود بود، به سرعت کاسته می‌گردد و در برخی از ایالات و شهرها شرکت‌های دولتی به کلی از بین رفته و این چنین روندی حتا به عنوان نمونه و سرمشق مورد تقدیر قرار گرفته است. دانشمندان داخلی و خارجی بر این عقیده اند که بایستی اشکال مختلف مالکیت، که در آن مالکیت اجتماعی بخش عمده را تشکیل دهد، مجدداً در ساختارهای سرمایه، اشتغال، ساختار تولید ناخالص ملی،

مالیات، تجارت خارجی و غیره مجدداً پدید آید. ساختارهای مالکیتی مختلف لازم است که اشکال اصلی و همین‌طور تکمیل‌کننده مشترکاً تکامل داده شود. باید دید که یک بخش وسیع خصوصی به‌طور غیرقابل اجتنابی به پدیده‌های اقتصادی چون بیکاری و غیره خواهد انجامید و در نتیجه هماهنگی جامعه را به هم خواهد زد. همین مسأله علت ده سال عقب‌گرد در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی شد، ده سال از دست رفته در آمریکای لاتین، ده سال رشد بسیار بطنی در ژاپن، ده سال رشد بسیار کند در اروپا و آمریکا در دهه ۹۰. ۴۹ کشور که جزو فقیرترین‌ها به‌شمار می‌روند و جهان سوم نام گرفته‌اند، غنی‌تر نشدند، بلکه حتا بنا بر استانداردهای سازمان ملل متحد فقیرتر گردیده‌اند. Josef E Stiglitz بر این عقیده است که تئوری و سیاست نئولیبرالی، به انضمام افسانه مالکیت خصوصی، به عدم هماهنگی و بحران‌های اقتصادی مختلف در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی، آمریکای لاتین و غیره... منجر گردیده است. تمام جهان، منجمله چین بایستی که به‌طور عاجل تغییری در شیوه تفکر خود به وجود آورند و ایده‌های محافظه‌کارانه نئولیبرالیستی را به دور ریزند، تا بتواند اقتصاد خود را مجدداً احیا کرده و تکامل بخشند. برای ما، انتقاد از نئولیبرالیسم لازم است، تا از مسیر رفرم بازار اقتصاد سوسیالیستی گمراه نگردیم.

تقسیم متناسب با کار به عنوان هسته اصلی

تقسیم درآمد بایستی که به‌طور عمده متناسب با کیفیت و کمیت کار انجام شده صورت گیرد. صاحبان فاکتورهای مختلف تولیدی می‌بایستی بر مبنای مالکیت خود در تقسیم سهم گردند. عدالت اجتماعی و کارایی اقتصادی به‌طور متقابل برهم اثر می‌گذارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. عدالت اجتماعی به اندازه کارایی اقتصادی مهم است.

بازار نقش مهمی را در تخصیص منابع ایفا می‌کند، بخصوص در تخصیص منابع پرتقاضا، ولی اقتصاد بازار ناکافی و ناتوان است تا تعادل ماکرواقتصادی و یک رابطه معقول مابین رقابت و انحصار، حفاظت منابع و محیط زیست و عدالت اجتماعی را تضمین کند.

در چین قیچی درآمدها به شدت از هم باز شده و با ضریب «جینی» ۰.۴۶ فاصله درآمدها خیلی طولانی‌تر است تا بسیاری از کشورهای در حال رشد. قطب‌بندی اجتماعی بایستی که ما را به فکر وا دارد. چرا شکاف مابین فقیر و غنی، با وجود درآمد و رفاه اجتماعی در سال‌های اخیر، و با این‌که این تکامل مورد پیش‌بینی قرار گرفته و با آن مقابله صورت گرفته بود، تعمیق یافته؟ زیرا که رفم مناسبات مالکیت مورد اغماض قرار گرفت، و پیش از هر چیز بذل و بخشش سرمایه دولتی، اجباراً به این نتایج منجر خواهد شد. دولت مرکزی امروز تأکید می‌کند که مسأله برابری و عدالت اجتماعی را بیش‌تر مورد توجه خود قرار خواهد داد. در نظر گرفته شده، در بخش‌های ثروت و تقسیم آن اقداماتی صورت گیرد تا تقسیمی هماهنگ و موزون حاصل شود، بدین صورت که درآمدهای نازل و متوسط ارتقا یابد، درآمدهای بسیار بالا تصحیح شود و درآمدهای غیرقانونی غیرممکن گردد.

کنترل و تنظیم ساختارهای بازار توسط دولت

دولت ساختارهای اقتصاد بازار را که در چندین سطح موجود است، کنترل و تنظیم می‌کند. به هنگام تقسیم منابع، بازار اساساً و بدون هیچ محدودیتی عمل می‌کند و در عین حال دولت بدون هیچ محدودیتی این وظیفه را به عهده دارد تا بازار را در رابطه با شفافیت، مخارج، دمکراسی و کارایی کنترل و تنظیم کند. رفم‌های علمی در جهت اقتصاد بازار با رفم‌های نپخته بسیار تفاوت دارد. راه چین در جهت خودسازی سوسیالیستی به معنی رفم ساده برای اقتصاد بازار نیست، بلکه یک رفم با هدف دستیابی به اقتصاد بازار سوسیالیستی است. اسناد دولت مرکزی هیچ‌گاه ادعا نکرده که کشور ما تنها خواهان اجرای یک رفم ساده در جهت اقتصاد بازار است. گشایش و رفم‌هایی که در اسناد به ثبت رسیده، همواره با تکیه به چهار اصل اعلام می‌گردد: پیشرفت سوسیالیسم، حکومت دمکراتیک خلق، نقش رهبری کننده حزب کمونیست چین، مارکسیسم-لنینیسم و مائوتسه تونگ. همیشه قبل از واژه اقتصاد بازار، لغت «سوسیالیستی» استعمال می‌گردد. محتوای اصلی لغت «سوسیالیستی» در این نهفته، که آن بخش از اقتصاد که توسط مالکیت اجتماعی تأمین می‌گردد، بخش اصلی اقتصاد ملی را تشکیل می‌دهد. «رفم در جهت

اقتصاد بازار» که برخی از مقالات و کتب به آن اشاره می‌کنند، تنها مخففی است و معنی کامل «رفرم در جهت اقتصاد بازار سوسیالیستی» نیست. البته طبیعی است که این وجه مخفف، راه را برای گمراهی رفرم آسان می‌سازد و درست به همین دلیل توسط هواداران نئولیبرالیسم مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنا بر محاسبات مربوطه ۸۰ درصد اقتصاد ما توسط اقتصاد بازار سازماندهی می‌گردد. برخی، بازار را قادر مطلق دانسته و با رغبت کامل مایلند تمامی زندگی اقتصادی و علاوه بر آن زندگی فرهنگی و اجتماعی، و همین‌طور سیاسی را نیز به طور کامل وابسته به اراده قوانین بازار سازند. آن‌ها با رغبت خواستار از میان برداشتن برنامه‌ریزی در اقتصاد بازار سوسیالیستی و در کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی می‌باشند. کار مضحکی است اگر به دام بازار بیافتیم و برنامه‌ریزی را به دست فراموشی بسپاریم و آن را منطقه ممنوعه به حساب آوریم. ما باید بازار را مورد توجه قرار دهیم، ولی معتاد آن نگردیم. البته که نباید همین‌طور مبهوت برنامه‌ریزی گشت، اما نباید از استفاده آن برای تنظیم بازار سر باز زد.

من به اقتصاددان مشهور چینی آقای پرفسور «لیو گوگووانگ» حق می‌دهم که می‌گوید برنامه‌ریزی تحت شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی، تنها یک برنامه کماندویی نیست، بلکه برنامه‌های هدایت کننده و استراتژیک خواهد بود. از یازدهمین برنامه پنج ساله، یازدهمین پروژه پنج ساله پدید آمد که گرچه همان برنامه است، لکن دارای خصلت‌های هدایت کننده و استراتژیک است. این پروژه می‌بایستی که دارای اهداف، برنامه‌ها و وظایف نیمه طولانی اساسی باشد و مثلاً در بخش‌های علمی، تکنولوژی پیشرفته و مسایل محیط زیست، تکمیل گردد تا بتواند به عنوان هادی سیاست مشخص، عمل کند. بایستی که نمودارهای ملزم کننده‌ای تعیین گردد، مثلاً درست در برنامه‌های سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت ضدتناوبی (Anticyclical)، اقدامات تنظیم و یا کنترل کننده در سیاست مالی، مالیاتی و پولی کشور. به همین دلیل ما اجازه نداریم از برنامه‌های ملزم کننده به کلی چشم‌پوشی کنیم. در حال حاضر، برنامه‌ریزی در این خلاصه شده که برخی از هدف‌ها و وظایف فرموله شود، بدون آن‌که ما نیازی به جوابگویی در ازای آن‌ها داشته باشیم. این وضع اجازه ندارد به همین صورت باقی بماند.

در آنجایی که عملکرد تنظیم کننده دولتی ناکام است، بایستی از مکانیسم‌های تنظیم بازار که خوب عمل می‌کند، کمک گرفت و همین‌طور برعکس. باید به سوی مکانیسم‌های تنظیم دوگانه گام برداشت، جایی که بازار نقش اساسی و دولت نقش هدایت کننده را ایفا می‌کند. از این می‌توان به هماهنگی موزون اقتصاد و اجتماع نایل شد. چرا ما روزه‌روز بیش‌تر با پدیده‌هایی چون گوشزدهای مکرر به رأس دولت، ناآرامی، جنایت و نابرابری اجتماعی روبه‌رو هستیم؟ فقط به این خاطر چون کنترل و تنظیم دولتی وجود ندارد و یا درست عمل نمی‌کند. چندین سال است که سؤالاتی در رابطه با خرید شرکت‌های دولتی توسط مدیریت و یا کارمندان بلندپایه این شرکت‌ها مطرح می‌گردد (Manager Buyout). سؤالاتی که باعث نارضایتی و دلسردی کلیه طبقات اجتماعی می‌گردد. در این رابطه، همواره دخالت دولتی نابخردانه و یا دیر هنگام مسبب اصلی بوده است. هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که رفرم مالکیت لازم است، ولی هیچ‌گاه نباید به قوانین بازار به طور ذهنی لطمه وارد شود.

گشایش آری، ولی هم‌زمان باید به نیروی خود متکی بود

تناسب مابین تکامل بر پایه نیروی خود و تکامل بر پایه واردات سرمایه‌های خارجی و تکنولوژی بایست به طور منطقی شکل بگیرد. تکامل اقتصادی لازم است به طور عمده بر پایه شرایط داخلی به جلو برده شود در حالی که منافع خارجی باید تنها خصلت تکمیل کننده داشته باشد. علاوه بر آن لازم است تا مرکز ثقل گشایش اقتصادی بیش‌تر روی کارایی و کیفیت تا کمیت نهاده شود.

در حال حاضر، روند گشایش اقتصاد ملی ما به آنجا کشیده که ما روزه‌روز بیش‌تر وابسته به خارج گشته ایم. سهم تجارت خارجی (واردات و صادرات) از تولید ناخالص ملی از ۹.۷ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۶۵.۶ درصد در سال ۲۰۰۶ رسیده است. صنایع مونتاژ محصولات، که اول و آخر تولید آن‌ها در خارج از کشور صورت می‌گیرد، با ۵۴.۷ درصد بخش عمده تجارت خارجی چین را تشکیل می‌دهد و بدین صورت اقتصاد ملی در تولید ارزش در این بخش، تنها نقش ضعیفی را ایفا می‌کند. بخش شرکت‌های دولتی در تجارت خارجی در سال ۱۹۹۴ در حدود ۷۰.۲ درصد بود و اکنون، یعنی در سال ۲۰۰۴ به ۲۸.۶ درصد

کاهش یافته است در صورتی که طی همین مدت سهم شرکت‌های مالی خارجی به ۵۷.۵ درصد ارتقا یافته است. ارزش کل صادرات چین در بخش‌های مدرن و پیشرفته تکنولوژی از ۲۴.۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۲۱۸.۲۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ ارتقا یافته، یعنی ۷.۸ برابر گردیده است، ولی به شدت وابسته به خارج است. سهم صادرات محصولات مونتاژ شده نسبت به کل تجارت رشد می‌یابد. ارزش صادرات تکنولوژی پیشرفته و مدرن به شکل محصولات مونتاژ شده در سال ۲۰۰۲ معادل ۶۰.۶۳ میلیارد دلار بود و ۸۹.۳ درصد کل صادرات تکنولوژی پیشرفته را تشکیل می‌داد و بدین صورت نسبت به سال ۱۹۹۳، ۲۰ درصد افزایش یافته بود. شرکت‌های مالی خارجی نقش مهمی در صادرات تکنولوژی مدرن و پیشرفته ایفا می‌کنند و در سال ۲۰۰۲، به ۸۲.۲ درصد رسید. از سال ۲۰۰۱ بخش عمده سرمایه‌گذاری‌های خارجی توسط شرکت‌های خارجی صورت گرفته و چه نسبی و چه مطلق روزبه‌روز افزایش یافته و غالب گردیده است. ارزش سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در سال ۲۰۰۵ بالغ بر ۶۰.۳۲۵ میلیارد دلار بود که ۴۲.۹۶۱ میلیارد آن سرمایه‌های کاملاً خارجی بود. البته سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تعداد محل کار را افزایش می‌بخشد، اما رشد و تکامل شرکت‌های ملی را محدود می‌سازد. شرکت‌های خارجی در حال حاضر دارای موقعیت انحصاری در تولید خودرو، صنایع ارتباطی، صنایع مراقبت و زیبایی می‌باشند و سودهای کلانی را به دست می‌آورند.

به همین دلیل بایستی که ما شرکت‌های ملی و همین‌طور شرکت‌های فراملیتی خود را که سهام، تکنولوژی، مارک‌های تجاری، به ویژه مارک‌های مشهور را کنترل می‌کند، بر اساس امتیازات بهتر رقابت، تکامل بخشیم. ما باید برای حقوق انحصاری اختراعات خود بیش‌تر ارزش قایل شویم و از طریق آن‌ها چین را به جای یک کارخانه مونتاژ جهانی، به یک کارخانه جهانی بزرگ و ملت چین را به جای ملتی با حجم تجاری بزرگ به صادرکننده بزرگ و جهانی تولیدات خودی تبدیل کنیم. برنامه و طرح و راه‌های گشایش تکامل تکنولوژی که در وهله اول این وظیفه را به عهده دارد، مالکیت معنوی خارجی را حفاظت کند، به جای این که ثروت معنوی برای کشور تولید کند، و یا شرکت‌های ملی را در درون شرکت‌های خارجی ذوب گرداند، به جای آن که برعکس شرکت‌های خارجی را وابسته سازد و یا این که

دائماً سرمایه خارجی، تکنولوژی و مارک‌های خارجی را وارد کند و یا تنها هنگامی نتایج مثبت تحقیقات مؤسسات را برای تکامل مورد توجه قرار دهد که از طرف شرکت‌های فراملیتی ارایه گردد، همه و همه خردمندانه نیست و پی‌آمدهای منفی به دنبال خواهد داشت. سمت‌گیری در جهت گشایش کشور با رفتاری متواضعانه به نفع استراتژی استعمارگرانه کشورهای قوی است و به تقویت صلاحیت اقتصاد ملی کمک نمی‌کند و به ضرر تکامل هماهنگ شده اقتصاد داخلی و خارجی است.

استراتژی تکامل سوسیالیستی جمهوری خلق چین

تئودور برگمان



موضع حرکت من:

۱. جمهوری خلق چین یک کشور سوسیالیستی است، که زیر رهبری حزب کمونیست چین راه طولانی به سوی سوسیالیسم را آغاز کرده است.
۲. مدل استراتژی رشد و تکامل این کشور به هیچ وجه به معنای این نیست که زحمتکشانش آلمان این مدل را کپی کنند، حتی اگر ۱۰۰ درصد موفق باشد. مدل یعنی عام ساختن معیارها.
۳. راه و آینده چین کمونیست را من با همبستگی منقدانه و خوش بینی تاریخی ملازم می کنم، زیرا امیدوارم که کمونیست های رفرم گرای چینی با آزمایش علمی خود موفق از آب در آیند.

من با این موضع، نظر غالب در بین سوسیالیست‌ها و همین‌طور در بین کلیه رسانه‌های سرمایه‌داری، که چین را یک کشور سرمایه‌داری می‌دانند و تنها فقدان دموکراسی و حقوق بشر را معیار یک کشور خوب در بین کشورهای سرمایه‌داری می‌دانند، رد می‌کنم.

«مشخصات چینی»

کمونست‌های رفرم‌گرای چینی، مدل خود را سوسیالیسم با مشخصات چینی نام نهاده‌اند. بدین صورت آن‌ها مدل مائوئیستی-استالینیستی را که در آغاز انتخاب کرده بودند، رها کرده‌اند. اکنون باید دید که این مشخصات کدام است؟

۱. چین پرجمعیت‌ترین کشور در حال رشد است که از سال ۱۹۴۹ تاکنون کوشش داشته تا بر عقب‌ماندگی عظیم اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیکی و زیربنایی خود فایق آید.
۲. آن بخش از جمعیت که به کشاورزی اشتغال دارد، گسترده‌تر است. این بخش در سال ۱۹۴۹ بی‌سواد بود. اقلیت‌های ملی ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد.
۳. در سال ۱۹۴۹ نه سیستم فرهنگی گسترده‌ای و نه مؤسسات حقوقی، اداره مالیات و یا مؤسسات پایه‌ای دولتی مشابه و نه ارگان‌های اراده‌سازی دموکراتیکی وجود نداشت.
۴. در هر ۴ نکته نامبرده تفاوت‌های بزرگی در مناطق مختلف وجود داشت: تراکم جمعیت، خواص ملیتی و قومی، موقعیت جغرافیایی، شدت و ضعف تولیدات کشاورزی، سطح صنعت
۵. چین یکی از ۴ جزیره سوسیالیستی در اقیانوس سرمایه‌داری است. پس از پیروزی انقلابیون ۲۲ سال به طول انجامید تا دیوار آهنین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به دور چین رفته‌رفته از میان برود و این کشور به محل مناسب خود در سازمان ملل متحد و شورای امنیت سازمان ملل متحد راه یابد.

رفرم و گشایش

در مرحله کنونی تکامل که با سیاست رفرم و گشایش تقریباً از سال ۱۹۷۸ به کمک اصلاح‌گران اطراف «دنگ شیائوپینگ» آغاز شد، برنامه و بازار به عنوان دو عنصر مکمل و نه متضاد دیده می‌شود. کمیسیون برنامه که بخشی از کمیسیون ملی است، اهداف رفرم و تکامل را که در برنامه پنج‌ساله فرموله شده، کنترل کرده و تکامل و رشد اقتصادی اجتماعی را هدایت می‌کند. دولت کماکان موقعیت فرماندهی اقتصاد را (که بخش‌های آن باید مستمراً مورد بازرسی قرار داشته باشد) در اختیار دارد. اجزای دولت دستگاه‌های ادارای ایالات، مناطق و شهرهاست. بخش‌هایی که از طریق مرکز باید تحت کنترل قرار داشته باشد و بخشاً حتی تکامل یابد عبارتست از:

- کنترل استفاده از زمین و تأمین تغذیه
- نیروگاه‌ها، راه‌آهن، سیستم آبیاری، سد، امکانات سیل‌بندی، صنایع مواد اصلی، جاده‌سازی.
- صنایع نظامی
- سیستم بهداشتی و درمانی، بیمه‌های اجتماعی، طرح خانواده
- سیستم فرهنگی: دبستان، دبیرستان و دانشگاه‌ها
- وزارت دفاع
- کنترل تجارت خارجی و سیستم مالی

علاوه بر بخش دولتی و آن بخش که توسط دولت کنترل می‌گردد «مالکیت دولتی»، چندین نوع دیگر از مالکیت بر وسایل تولید وجود دارد: تعاونی‌ها، جوینت ونچرز، شرکت‌های سرمایه‌داری. در چین سرمایه‌دار وجود دارد ولی به این معنی نیست که چین سرمایه‌داری است (و یا خواهد شد). سیاست اقتصادی کنونی چین مطابق با سیاست «نپ» لنین و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی است. با سرمایه دعوت‌شده، دولت کوشش می‌کند تا جدیدترین تکنولوژی را به دست آورد»، تا از آن طریق عقب‌ماندگی خود در اسرع وقت جبران سازد.

در چین دوران مائو - همان‌طور قبل از آن در دوران جنگ علیه ژاپن و طی جنگ‌های داخلی - نیز همواره سرمایه‌دار وجود داشت. حزب کمونیست چین همیشه به دنبال همکاری با بورژوازی ملی بود. و زیر رهبری مائو، «روننگ چیرن» سرمایه‌دار، معاون رییس‌جمهور بود. همین‌طور در دوران مائو در کنار برنامه، بازار هم موجود بود، اگر اجازه نداشت سفید (قانونی) باشد، خاکستری یا سیاه، نیمه‌قانونی و یا غیرقانونی بود.

سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌گذاری می‌کنند که سود حاصل شود. این را باید یک دولت کمونیستی اجازه دهد. ولی همین دولت بایستی که رشد و تکامل بازار را کنترل کند. مشخص است که منافع دولت و سرمایه‌داران متضاد است و این تضاد در بسیاری از شکایات «سرمایه‌گذاران» در شرکت‌های جوینت ونچری بازتاب می‌یابد.

از لنین به دنگ شیائوپینگ

لنین در مورد «نپ» گفت که سرمایه‌داری دولتی شوروی به طور اساسی با سرمایه‌داری دولتی که رویزیونیست‌ها در دولت سرمایه‌داری تبلیغ می‌کنند، متفاوت است.

«سرمایه‌داری دولتی که ما در کشور خود به وجود آورده ایم، سرمایه‌داری دولتی عجیبی است و با عبارت متداول سرمایه‌داری دولتی مطابقت ندارد. ما کلیه سطوح رهبری را در دست خود نگاه خواهیم داشت، خاک و زمین از آن ماست... این خیلی مهم است... و باید بگوییم که کلیه فعالیت‌های ما در این چارچوب صورت خواهد گرفت. ... سرمایه‌داری دولتی ما با یک سرمایه‌داری دولتی به معنی لغوی کلمه، این تفاوت را دارد که دولت پرولتری نه تنها خاک و زمین، بلکه کلیه بخش‌های مهم دیگر صنایع را در دست خود نگاه خواهد داشت.» (لنین جلد ۳۳، ص. ۴۱۳ تا ۴۱۴)

فاز دوم منطقی «نپ» باعث خواهد شد که سرمایه‌داران خارجی دفع گردیده و منصرف گردند، در ابتدا آن‌هایی که به خاطر سودهای کلان سرمایه‌گذاری کرده بودند و بقیه، بعد از آن که چین به پیشرفته‌ترین مرحله علم و تکنیک رسید. (۱) این‌طور به نظر می‌رسد که جمهوری خلق چین در ابتدای

فاز دوم قرار دارد. شرکت‌های کره جنوبی، چین را به خاطر «افزایش دستمزدها و کاهش امتیازات برای سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها» ترک می‌کنند. «لوو یوانجون» یک نویسنده دیگر چینی در سال ۲۰۰۵ تخمین زده بود که سال‌های آینده بیش از یک سوم شرکت‌های خارجی، چین را ترک خواهند کرد. یکی دیگر از مشخصات فاز تکاملی جدید، نوآوری مستقلانه است و تجارت خارجی رفته‌رفته از صدور به ورود مواد خام تغییر هویت خواهد داد.

طبیعتاً این سؤال مجاز است که آیا در اثر «تفوق» سرمایه‌داران (و یا سرمایه‌داری) تناسب قوا می‌تواند آن قدر تغییر یابد که سیستم سوسیالیستی رو به نابودی رود و یا از طرف کمونیست‌ها رها گردد. این تاریخ هنوز بسته نشده ولی من به عنوان کمونیست معتقدم که یک سیاست خوب کمونیستی در کلیه بخش‌های اجتماعی بر سرمایه‌داری چیرگی دارد.

رشد جبران‌کننده

هدف رشد جبران‌کننده رساندن جامعه چین به سطح تکامل فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی «جهان اول» است. به همین دلیل لازم است که عقب‌ماندگی‌ها را سریع‌تر از آنچه که کشورهای پیشرفته انجام دادند، پشت سر گذارد. روند تکامل در هر جا همواره با تحول اجتماعی و ساختاری اجین بوده که برای مردم دردناک می‌باشد. دهقانان خرده‌پای خودکفا، هرچند اغلب گرسنه به کارگر مزدگیر تبدیل شدند و رفته‌رفته از یک طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود مبدل گردیدند. پیشه‌وران «مستقل» به کارگران باند سیار و یا کارگران ماشینی تغییر یافتند. در سوسیالیسم کودکان کارگران و دهقانان به دانشگاه می‌روند و پزشک، مهندس، معلم و دانشمند می‌گردند. ساعات کار طولانی، اماکن مسکونی جمعی غیربهداشتی، به کارگیری کودکان خردسال، طول عمر کوتاه، فقدان ایمنی کار، همه و همه کمبودهایی بود که به دنبال مبارزه طبقاتی گام‌به‌گام از میان برداشته شد. «کمبودهای» دیگر سرمایه‌داری مدرن باقی می‌ماند و با هر بحران ادواری که از ویژگی‌های این سیستم اجتماعی است، تشدید می‌یابد: ناامنی اجتماعی، بیکاری

توده‌ای. بقیه بیماری‌های بسیار مهم این سیستم، مثل جنگ‌ها، عقب‌افتادگی جهان سوم و فاشیسم را هم نباید فراموش کرد.

تراکم روند پیشرفت و رشد بدین معنا است که «درد» ناشی از این تحول نیز متراکم‌تر و ملموس‌تر خواهد بود. این روند می‌تواند به روش سرمایه‌داری، توسط تک‌تک شرکت‌ها و یا سرمایه‌داران و به نحوی خشن با هدف دستیابی به حداکثر سود و بدون تأمین اجتماعی انجام گیرد و یا به روش غیرسرمایه‌داری و برنامه‌ریزی شده توسط دولت. اگر این روند خیلی متراکم صورت گیرد، دو مشکل پدید خواهد آمد:

۱. برنامه‌ریزی غیرعملی می‌گردد و گزارشات از روند کار بزرگ می‌شود.

۲. مردم انگیزه خود را از دست می‌دهند، چون توقع از آن‌ها بسیار زیاد است.

اقتصاددانانی که خوب برنامه‌ریزی می‌کنند و پرتوقع نیستند، بایستی توانایی اقتصاد ملی و قابلیت تحمل مردم را محتاطانه برآورد کنند و برای این کار نیاز به یک دستگاه گزارشی صادق و رابطه ارگانیک با نمایندگان مستقل مردم دارند. هدف باید ایجاد یک روند برنامه‌ریزی دمکراتیک باشد. به این موضوع بعداً مفصل‌تر خواهیم پرداخت.

اصولاً برنامه‌ریزی دولتی به معنی تمرکز کلیه منابع مادی و معنوی بر روی یک بخش که به عنوان بخش کلیدی برای مفتاح باب در نظر گرفته شده است، می‌باشد. برای این کار بقیه بخش‌ها تا آغاز حرکت «نادیده گرفته خواهد شد» و بایستی که حتا سهم خود را ادا کنند. (مثلاً بخش کشاورزی در ابتدای صنعتی‌سازی کشور، قیمت محصولات کشاورزی تولیدی دهات را نازل پرداخت می‌کرد.) از طریق این درآمدها، مدرسه، کارخانه، کود، ماشین‌های کشاورزی، سیستم‌های آبیاری و غیره تهیه می‌شد تا در فاز بعدی رشد در اختیار بخش کشاورزی قرار داده شود و سطح زندگی دهقانان و همین‌طور سطح تولید محصولات کشاورزی را ارتقا بخشد.

مقایسه استراتژی رشد مابین هندوستان و چین

این روند تکاملی را در دو طرح ترسیم کرده و از این طریق کوشش نمودم تا منطقی بودن روند در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده را مشخص کنم. در طرح سوم استراتژی‌های رشد دو کشور چین (غیر سرمایه‌داری) و هندوستان (سرمایه‌داری) را در مقابل یکدیگر قرار داده‌ام.

مشکلاتی که هنوز حل نگردیده

وظایف و مشکلاتی را که کمونیست‌های چینی باید حل کنند را می‌توان به صورت زیر شمرد:

- محدود ساختن رشد کمی تولید
- تعطیل شرکت‌های کوچک ناکارا و مخرب محیط زیست (Township and Village enterprises) که از فازهای گذشته رشد باقی مانده، تعطیل معادن پرخطر
- حفاظت از محیط زیست
- تقویت بازار داخلی، بهبود شرایط زیست و کار
- حفاظت جامع ۱۲۰ میلیون کارگر کوچنده، تعلیم و تربیت اطفال آنها در شهرها
- مدرن‌سازی منطقه صنعتی قدیمی در شمال شرقی چین (کمر بند زنگ‌زده)
- بسط کامل بیمه‌های اجتماعی برای تمامی شهروندان
- تقویت شدید تولیدات کشاورزی دهات و شهروندان کشاورز
- اولویت رشد برای مناطق غربی کشور

آن‌هایی که به خصلت سوسیالیستی استراتژی رشد چین مشکوکند، به نامه انگلس به «نیکلای دانیلسون» استناد می‌کنند. آن‌ها از این نامه بدین نتیجه می‌رسند که کلاسیک‌های مارکسیسم بعید می‌دانستند که یک جامعه فئودالی-کشاورزی بتواند پس از انقلاب یک فاز از سرمایه‌داری را نادیده گرفته و تجربه نکند. به همین دلیل فاز کنونی در چین فاز سرمایه‌داری است.

به نظر من این نوع تعبیر، خیلی تعبیر لغوی از مارکس است. مارکس و انگلس نمی‌توانستند کلیه راه‌های رشد را پیش‌بینی کنند. جمهوری خلق چین طی دوران «رشد و تکامل مستقل» کلیه منابع داخلی خود را به کار گرفت و بدین وسیله خود را برای کسب دست‌آورد‌های مادی و سیاسی سرمایه‌داری، در آن حدی که برای چین قابل استفاده بود، آماده ساخت، بدون آن‌که سلطه سیاسی خود را به کنار بگذارد. من کوشش کردم نشان دهم، که چگونه جمهوری خلق چین یک استراتژی رشد غیرسرمایه‌داری را تعقیب می‌کند. علاوه بر آن به چند دلیل سیاسی باید روند تکاملی جمهوری خلق چین را سوسیالیستی دانست. یک دلیل، برخورد خصمانه قدرت غالب سرمایه‌داری و مهم‌ترین هم‌پیمانانش نسبت به جمهوری خلق چین است. دلیل دیگر این تجربه است که ما کمونیست‌ها، هرگاه که کمونیست‌های منتقد و خارج از خط را کنار گذاریم و با برجسب‌های مختلف که نمی‌خواهم در اینجا بشمارم، آراستیم، به کرات اشتباه کردیم. مائو و فراکسیون وی نیز طی انقلاب فرهنگی بزرگ پرلتری همین‌طور رفتار کردند. من دلیلی نمی‌بینم که به صادقانه بودن نیت کمونیست‌های رفرم‌گرا در مورد ساختار سوسیالیسمی که مطابق بر شرایط و وظایف روز و کشور است، تردید داشته باشم.

تئوری دنگ شیائوپینگ

به هنگام اجرای رفرم‌های اقتصادی و سیاست گشایش، درک کاملاً متفاوتی از وظایف پسا انقلابی کمونیست‌ها شکل می‌گیرد که دنگ شیائوپینگ به حزب کمونیست چین القا کرد. جوهر اصلی تئوری دنگ شیائوپینگ را من در نکات زیر می‌بینم:

۱. وظیفه اصلی حزب پس از انقلاب نه تشدید مبارزه طبقاتی، بلکه بسط و گسترش نیروهای مولده، ارضای حوایج توده‌ها و بهبود سطح زندگی آنان است. (۲)
۲. چین هنوز در فاز اولیه ساختمان سوسیالیسم است. ساختمان جامعه سوسیالیستی یک روند طولانی است و نمی‌تواند با جهش‌های بلند و تناوب کوتاه به انجام برسد. شاید که صد سال به طول انجامد. ولی در طی این مدت بایستی که سازندگان جامعه نوین از نتایج مادی زحمات خود بهره‌ای داشته باشند.

به همین دلیل امروز شعارهای سرخ تهییجی و امیدبخش چندانی که دیوارها را آذین کرده باشد به چشم نمی‌خورد، در عوض آنچه که چشم‌گیر است، بهبود مادی وضعیت توده‌های وسیع مردم می‌باشد.

در این روند طاقت‌فرسا وظایف کمونیست‌های در قدرت عبارتست از:

۱. برای این روند محیطی آرام و صلح‌آمیز فراهم سازند
 ۲. نابرابری اجتماعی را به حداقل رسانند، مثلاً از طریق مالیات‌های مستقیم یا برنامه‌های مشخص برای مبارزه با فقر (۳)، راه‌حلی برای نان و البسه برای فقیرترین‌ها بیابند
 ۳. نابرابری‌های منطقه‌ای را محدود ساخته و کاهش دهند، مثلاً از طریق سیاست‌های ساختاری و یا انتقال بخشی از حجم سرمایه‌گذاری‌ها در مناطق رشدیافته به مناطق عقب‌افتاده
 ۴. علیه آثار نامطلوب جنبی رفرم‌های لازم مبارزه کنند
 ۵. برای نسل‌هایی که بعد از انقلاب پدید می‌آیند، وظایف جدید اجتماعی مشخص کنند
- حزب کمونیست بایستی اجرای این وظایف (و وظایف دیگری چون برنامه‌ریزی خانواده، مبارزه علیه ارتشا، اعمال دموکراسی درون حزبی، تأمین و تضمین بحث آزاد سیاسی (۴)، جلوگیری از انباشت مناصب)، را با کار فرهنگی، اقناع و برخورد نمونه اعضا و کادرهای حزبی تقویت سازد. برعکس سرمایه‌داری، حزب کوشش می‌کند تنش‌های اجتماعی و تضاد منافع را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و طی یک روند بحث و مذاکره دموکراتیک به توازنی درازمدت مابین تضادهای غیرآنتاگونیستی اقشار اجتماعی دست یابد. اگر این راه مقدور نشد، اشکال دیگر مبارزه مثل تظاهرات و اعتصاب برای اعمال خواست‌ها قابل تصور و مشروع خواهد بود. در پروسه تکامل سوسیالیسم، اعتصاب بعید نیست و بالقوه ضدسوسیالیستی هم نخواهد بود.

تزه‌های من

من تصورات خود را برای ادامه تکامل در ۱۲ تز مطرح می‌کنم.

تزاز اول

یک انقلاب اجتماعی رادیکال، کلیه مشکلات یک کشور را برای همیشه از میان نمی‌برد و نظم اجتماعی نوینی را برای همیشه به وجود نمی‌آورد. در دوران پسانقلابی بایستی که محتوا و روش‌های ساختمان یک جامعه سوسیالیستی مستمراً مورد بازبینی قرار گیرد. تکامل سوسیالیسم محتاج به انتقاد و رفرم دائمی است که خود بحث آزاد و طرح آلترناتیوهای سوسیالیستی را ضرور می‌سازد. از آنجایی که تاریخ، فرهنگ، سطح تکامل اقتصادی- اجتماعی و تکنولوژیکی هر کشور ویژه همان کشور است، در نتیجه بایستی که مدل‌های ساختمان سوسیالیستی نیز متفاوت و ویژه کشورها باشد.

تزاز دوم

یک جامعه در حال گذار سوسیالیستی، مثل هر جامعه دیگری فارغ از تضاد و تقابل منافع نیست؛ این تضادها و نحوه برخورد به آن مبین حیات و تکامل آن جامعه است. تضادهای موجود در چین کنونی عبارتست از مثلاً تضاد مابین دهقانان و تولیدکنندگان صنعتی، مابین کمیسیون برنامه و واحدهای اقتصادی، مابین برنامه و بازار، مابین رهبری کارخانه و کارگران، مابین کنترل خانواده و تصورات آرزومندان دهقانی، مابین دولت مرکزی و منافع منطقه‌ای، مابین مناطق ساحلی پیشرفته و مناطق عقب‌افتاده غرب کشور، مابین وظایف دولتی و حزبی. همین‌طور ممکن است که تک‌تک اهداف سیاست رفرم بی‌مناقشه نباشد.

تزاز سوم

تضادهای اجتماعی آنگاه قابل حل است که شناخته و پذیرفته گردد. تضادهای منافع بایستی فرموله و توسط سازمان‌های غیردولتی مستقل نمایندگی گردد: سندیکاها، کلیه مشاغل و بخش‌های اقتصادی، سازمان‌های دهقانی. برای این که بتوان تضادها را از میان برداشت، بایستی که مؤسسات تصمیم‌گیرنده،

نمونه‌های دمکراتیک بوده و در یک پروسه علنی مسأله را از نظر اجتماعی قابل قبول و قابل تحمل از میان بردارد و تعادل به وجود آورد. بدین صورت برنامه‌ریزی مرکزی از نظر اجتماعی مورد قبول واقع می‌گردد و بدون هرگونه ساختار آمرانه کارا خواهد بود. (۵)

تز چهارم

برنامه و بازار با یکدیگر در تضاد قرار نگرفته، بلکه مکمل یکدیگرند. با در نظر گرفتن نتایج برنامه‌های انجام گرفته، بایستی که طرح برنامه، اهداف، ابعاد، شیوه‌ها و ابزار آن دائماً مورد کنترل قرار گیرد. اگر تحت شرایطی، نیاز فیزیولوژیکی توسط تولید ارضا شده باشد، می‌توان از ادامه برنامه‌ریزی مرکزی برای برخی از بخش‌ها و شاخه‌های تولید صرف‌نظر کرد. حدود و ثغور برنامه‌ریزی و بازار را بایستی دائماً از نو مشخص نمود.

تز پنجم

رفرم اقتصادی و رفرم سیاسی بایستی همواره در جوار یکدیگر صورت گیرد. اولویت اولی بدین معنی خواهد بود که باید پس از انقلاب قبل از هر چیز نیروهای مولده را آزاد ساخت، یعنی که فرمان استالین و مائو در مورد تشدید مبارزه طبقاتی پس از پیروزی را باید نفی کرد.

تز ششم

یک جامعه سوسیالیستی در حال گذار، اجازه ندارد تولید کلی اجتماعی را تنها در یک شکل از مالکیت بر وسایل تولید- دولتی- سازمان دهد. اشکال مختلف مالکیت- اجتماعی، خصوصی- هر یک حیطة عملکردی برای خود دارد. کافیسست که جامعه تنها «سطوح فرماندهی اقتصاد» را زیر سلطه خود داشته و مالکیت دولتی دارای یک موضع کلیدی و از نظر اقتصادی سنگین‌تری باشد.

تذ هفتم

پس از جدایی دولت و حزب، آنگاه بایستی که حزب مجدداً به وظیفه اصلی خود بازگردد: رهبری معنوی جامعه با پیش‌بینی وظایف نوین جامعه، تربیت و تعلیم کادرها و اعضای خود به الگوی برجسته اجتماع، مبارزه علیه نابسامانی‌های اجتماعی و روندهای منفی که پی‌آمد سیاست گشایش است. حزب اجازه ندارد برای اعضای خود نردبان ترقی و توزیع‌کننده امتیاز باشد.

تذ هشتم

«مبارزه مابین دو خط»، کشمکش بر سر بهترین استراتژی تکامل سودمند و مثبت است. این مباحثه حیاتی هر چه علنی‌تر و شفاف‌تر صورت گیرد، دمکراتیک‌تر خواهد شد. یعنی اعضای حزب و شهروندان خواهند توانست در آن شرکت جویند، مسایل اجتماعی مهم را درک کنند و در تکامل چشم‌انداز جامعه سهم‌گرددند. هدف، پدیدآوردن انسان‌های فرهیخته و از نظر اجتماعی فعال است.

تذ نهم

سندیکاهای در طی ساختمان یک جامعه سوسیالیستی دارای دو وظیفه اند:

۱. یک طبقه کارگر جوان به خودی خود، بایستی که توسط روشنگری، علم و تجربه به احساس همبستگی و درک وظایف خود به عنوان طبقه برسد.
۲. از منافع زحمتکشان باید در مقابل طرح‌های دولتی و تک‌تک شرکت‌ها دفاع به عمل آید. هردوی این وظایف به هم مربوط است. برای انجام آن‌ها بایستی که سندیکاهای مستقل باشند، نه ابزار دست دولت و یا حزب.

تزدهم

سیستم اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی باید در مقابل شهروندان تفوق خود بر سیستم سرمایه‌داری را به اثبات رساند و می‌تواند، زیرا که به سرمایه‌داری رسیدن و از آن سبقت گرفتن بدین مفهوم نیست که باید کلیه کژراهه‌های آن را نیز تکرار کرد. این برتری و تفوق نباید تنها در کمیت بیش‌تر کلیه اجناس و یا خدمات خلاصه شود، بلکه همین که نیازهای اولیه آن‌طور که در شأن انسان است، ارضا گردید، در کیفیت اجناس و خدمات بازتاب یابد؛ مثلاً اماکن مسکونی اجتماعی بیش‌تر، ریشه‌کن‌سازی بی‌سواد، گشایش دانشگاه‌ها برای کلیه فرزندان قابلیت‌دار کارگران و دهقانان، خطوط نقلیه عمومی بهتر، بیکاری ناچیز، نابرابری اجتماعی حتی‌الامکان بسیار ضعیف، تساوی حقوق زن و مرد در کلیه سطوح، امکان رشد و ترقی فردی برای همه.

تزیازدهم

ادامه کوشش بزرگ سوسیالیستی در جمهوری خلق چین، وزنه‌ای در مقابل تفوق قدرت‌های رهبری‌کننده سرمایه‌داری در صحنه سیاسی است. بدین صورت وجود چین روی‌هم‌رفته به نفع جنبش سوسیالیستی در جهان است. شمایه‌گری به درک مطلب ضرر می‌زند. برعکس، لازم است تا با ترسیم واقعی اوضاع، به حل مشکلات و مسایلی که در ساختمان جامعه سوسیالیستی موجود است، کمک کنیم. برخورد سوسیالیست‌ها با چین کمونیست بایستی با یک همبستگی انتقادی همراه باشد.

تزدوازدهم

مضاف بر دمکراسی سوسیالیستی، لازم است تا فرهنگ روزمره سوسیالیستی نوینی پدید آید که در رابطه با اهداف درازمدت سوسیالیستی قرار داشته باشد، و زندگی روزانه توده‌ها را متأثر سازد. این فرهنگ نو که تنها آرام‌آرام پدید خواهد آمد و توسط توده‌ها جذب خواهد شد، نیاز به شرایط مادی دارد: پیشرفت

اجتماعی - اقتصادی، ارضای هنجارهای اجتماعی حواچ مادى، کاهش ساعات کار، مدرن‌سازی روستاها، سوادآموزی جامع، تعلیم حرفه و صنعت در سطح وسیع. پس از آن بایستی که به محتوا و معنا پرداخت: همکاری سیاسی در اجتماع، پاک‌سازی رفته‌رفته علایم زوال اجتماعی جامعه بورژوازی، برنامه‌های متلون و گوناگون برای اوقات فراغت، وظایف معنوی و اجتماعی به جای افزایش کمی مصرف.

منابع:

فریدریش انگلس (۱۸۹۳)، نامه‌هایی به نیکلای فرانزیچ دانلیسون، مجموع آثار، جلد ۳۹، ص. ۱۴۸ تا ۱۵۰

لیوشائوچی (۱۹۶۸) سؤالات از پرزیدنت لیوشائوچی، ملبورن ص ۱۳۷

یان وای (۲۰۰۸) فرار سرمایه‌داران پکن رویو ۶ مارس ۲۰۰۸

لیو یوانجون (۲۰۰۵) چالش برای سرمایه‌گذاران خارجی در چین بعد از سازمان تجارت جهانی

<http://www.chinatoday.com.cn/chinaheute/2005n/5nn2/5n2n3.htm>

زیرنویس‌ها:

۱. این فاز در اتحاد جماهیر شوروی بخاطر «بی‌حوصلگی» استالین انجام نشد.
۲. در اقتصادهای صنعتی بزرگ ممکن است خواست متناقض کاهش سرعت نیروهای مولده، مطرح گردد.
۳. از سال ۱۹۸۵ دولت برنامه‌هایی را برای کاهش فقر به اجرا گذارد. تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۵ از ۲۵۰ میلیون نفر به ۶۵ میلیون نفر و تا سال ۲۰۰۶ به ۲۵ میلیون نفر کاهش داده شد.
۴. «هرکس که در اجتماعات خصوصی عقیده خود را بیان دارد، اجازه ندارد مورد تنبیه قرار گیرد.» لیوشائوچی در سال ۱۹۶۱
۵. تضادهای اجتماعی به شکل اعتصاب، متینگ، شورش‌های دهقانی ظهور می‌کند. این در کتاب آبی آکادمی چین برای علوم اجتماعی آمده.

مقایسه استراتژی رشد

جامعه هند از سال ۱۹۴۷

جمهوری خلق چین

مشخصات

راه تحول	انقلاب	رفرم
نقطه حرکت	فئودالیسم آسیائی، کاست ها کم رشد یافته	فئودالیسم آسیائی، وجود قوی کاستها
رهبری	حزب کمونیست کارگران و دهقانان	سازمان واحد تقریباً کلیه طبقات
مخارج اجتماعی	جنگ داخلی و انقلاب فرهنگی	قربانیان جنگ طبقاتی دهکده‌ها، «اقتصاد بازار آزاد = سرمایه‌داری»
نقش سازمان برنامه	بسیار قوی	کم نفوذ
بخش کشاورزی	گذار رادیکال بدنبال تقسیم اراضی و کمونهای خلقی که پس از سال ۱۹۸۰ منحل شد	ساختارهای قدیمی تقریباً دست نخورده باقی‌ماند. رفرمهای ارضی تنها در بخشهایی که کمونیستها قوی بودند، کارا بود
تولید کشاورزی	در مراحل شدید رشد یافت	رشد بطئی
رشد صنایع	برنامه ریزی شده و سریع	تأخوردی برنامه ریزی شده، بطئی
انفراستروکتور فنی	عقب افتاده، بازسازی سریع	سیستم ترابری جامع، نیازمند بازسازی
بیمه‌های اجتماعی	دردست ایجاد که بطور جامع از طرف دولت سازماندهی می‌شود	وجود ندارد
سیستم بهداشتی	سیستم گذشته منحل شد، سیستم نوین برای همه (دهقانان و کارگران) دردست ایجاد	وجود ندارد
ترک کشاورزی	در ابتدا شدیداً ترمز شد، بعدها ترغیب گردید	بی برنامه، بطور دائم
شهرسازی	برنامه ریزی شده	پیدایش شدید حلیی آبادها در شهرهای بزرگ
طرح خانواده	پس از مرگ مائو، رفته رفته موفق. هدف: خانواده با یک فرزند	تاکنون ناموفق؛ هدف: خانواده با دو فرزند
سوادآموزی	سریع؛ ۹۵ درصد	آهسته؛ ۶۰ درصد؟
فقرتوده‌ای	محدود؛ ۳۰ میلیون نفر=۲.۳ درصد	عظیم؛ ۲۲۰ میلیون نفر=۲۲ درصد
حداقل معیشت	بطور عام تامین	تامین نیست
اختلاف درآمد	رشدیابنده، کوشش در جهت محدود ساختن	بسیار عظیم

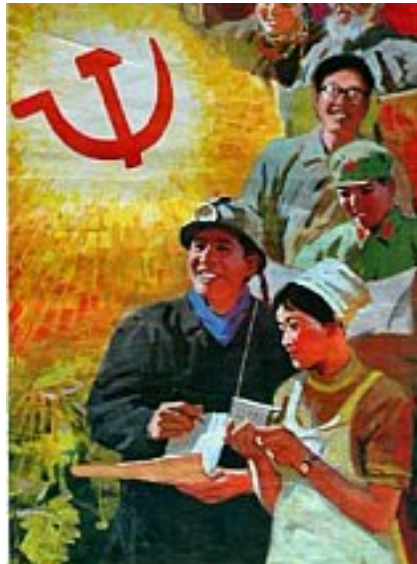
فازهای سیاست کشاورزی

فاز	مشخصات عمومی	اقدامات دولتی	تأثیر
۱۹۳۵ تا ۱۹۵۶ مانو، چوئن لای لیو شائوچی، دنگ تسیائوپینگ	رفرم کشاورزی محتاطانه نسبت به رشد کشاورزی، داده‌های فرهنگی و منطقه‌ای.	نابودی فتودالیسم، کاهش رهن همکاری با بزرگ‌زمینداران «ملی»، که مالکیتشان دست نخورده ماند. تقسیم اراضی با گام‌های کوتاه و اختلافات منطقه‌ای.	پس از ۱۹۴۹ رشد اقتصاد و افزایش مستمر محصولات. کشاورزی
۱۹۵۶ تا ۱۹۶۱ مانو، چوئن لای لیو شائوچی	رفرم ارضی رادیکال، اشتراکی سازی اجباری، عوارض سنگین برای بخش کشاورزی	کلیه کارگاه‌ها در تعاونی‌های دهاتی ادغام شد و در فاز آخر در ۲۶۴۰۰ کمون خلقی. در «جهش بزرگ» (۵۶ تا ۵۸) دهقانهای خرده‌پا موظف بودند در «صنعتی ساختن ده» شرکت کنند. در نتیجه اهمال در کار کشاورزی	کاهش سنگین محصولات کشاورزی (۵۹ تا ۶۰) قحطی عظیم، احتمالاً مرگ ۳۰ میلیون نفر. گشایش مرز هنگ کنگ. بسط سیستم آبیاری
۱۵۸ تا ۱۹۶۴ لیوشائوچی	«مبارزه بین دوخط» خط معتدل لیو پیروز می‌گردد	سیستم کلکتیو حفظ می‌گردد ولی اشتباهات فاحش تصحیح می‌شود	رشد آرام تولیدات کشاورزی چوئن لای
۱۹۶۴ تا اوائل دهه ۷۰ مانو، چوئن لای لین پیائو	رادیکاله شدن مجدد سیاست کشاورزی طی دوران «انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتری»	ارتقا سطح خودکفائی منطقه و ده. رهنمودهای سخت مرکزی بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمی (مثلاً کشت گندم در همه جا)	رشد بطئی و یا رکود تولیدی کشاورزی
دهه ۷۰	تصحیح دوم توسط چوئن لای و گروهش.	تخفیف سیاست کشاورزی رادیکال	
۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴ دنگ تسیائوپینگ هوایائوبانگ	انحلال کلکتیوها و کمونهای خلقی	زمین، ماشین‌آلات سنگین، سیستم آبیاری در مالکیت اشتراکی باقی می‌ماند. خانوارهای دهقانی واحدهای کار و تولید است. هر خانواری مقدار معینی از تولیدات اصلی در اختیار مدیریت دهکده می‌گذارد، مابقی را اجازه دارد آزاد بفروش رساند.	تغییر ساختار مالکیت زمین ۱۹۹۵: ۵ درصد زمین زیر کشت در اختیار دولت و بقیه در اختیار دهقانان و یا شرکت روستائی است
۱۹۸۴ تا ۲۰۰۳ دنگ تسیائوپینگ لی پنگ جیانگ زمین زورونگجی	نیروی محرکه رفرم ارضی فروکش کرد. در جستجوی نیروئی جدید	افزایش قیمت تولید کنندگان، سوسپید قیمت برای مصرف کنندگان اولویت برای شهرنشینان، لغو گام بگام جیره‌بندی مواد غذایی بنا به حجم اشباع هر محصول در بازار. پس از موفقیت رفرم ارضی، آغاز رفرم صنعتی. خصوصی سازی بخشی از شرکتهای دولتی. این رفرم بسیار آرام و با احتیاط اجرا شد.	رکود تولیدات کشاورزی در سطح بالا. تامین مواد غذائی بدون جیره بندی
از ۲۰۰۳	اولویت جدید برای بخش کشاورزی	لغو مالیات روستائی، ۱۰۰ یوان کمک به دهقانان. تعلیم شغلی	روند کوچ منظم روستائیان هوچینتائو به شهر، رشد آرام حجم

ون جیانائو	برای ۶۰ میلیون کارگر کوچنده	شرکت‌ها، ارتقا خلاقیت
	نیروی محرکه جدید برای ارتقا	تولید، ارتقا درآمد بیشتر
	سطح تولید. مدرن‌سازی روستاها	
	افزایش قیمت محصولات کشاورزی	

نگاهی به سیاست داخلی و خارجی حزب کمونیست چین

رولف برتولد



از پایان انقلاب فرهنگی به بعد حزب کمونیست به طور منظم کنگره حزب را ترتیب داد. در طی این کنگره‌ها، استراتژی مدرن‌سازی سوسیالیستی، رفرم‌ها و گشایش نسبت به خارج، تکامل یافت و دقیق‌تر شد و به کمک ترمیم و تصحیح بر پایه سطح شناخت لحظه، بر شرایط مشخص وقت منطبق گردید. هیچ‌یک از این کنگره‌ها ادامه ساده کار گذشته و یا تغییر کامل خط سیاسی نبود. این امر در مورد کنگره ۱۷ هم که از تاریخ ۱۵ تا ۲۱ اکتبر ۲۰۰۷ انجام شد، صادق است.

در گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره مشخص شده بود که در تقریباً ۳۰ سال گذشته، از آغاز سیاست نوین «چهره سوسیالیستی چین» تغییرات تاریخی صورت گرفته است. سیستم «سوسیالیسم نوع چینی» پدید و از کوره آزمایش پیروز بیرون آمد. در گزارش کمیته مرکزی تعریف زیر آمده است:

راه سوسیالیسم از نوع چینی آن به معنی استقرار یک کشور غنی، پر قدرت، دموکراتیک، متمدن، موزون، مدرن و هماهنگ سوسیالیستی به رهبری حزب کمونیست چین است. این سوسیالیسم بر پایه شرایط ملی بنا گردیده است. وظیفه مرکزی، ساختمان اقتصادی کشور است. پایداری به ۴ اصل (۱) و

همچنین به سیاست رفرفرم و گشایش به خارج حفظ خواهد شد. نظم سوسیالیستی تثبیت و تکمیل خواهد گردید. در نظر است یک اقتصاد بازار سوسیالیستی، سیاست دمکراتیک سوسیالیستی، فرهنگ پیشرفته سوسیالیستی، جامعه موزون سوسیالیستی ... بنا گردد. تعیین کننده این است که ما به سوسیالیسم علمی وفادار بمانیم و بنا بر وضعیت چین و عصر کنونی به آن رنگ مشخص چینی القا کنیم.

حزب کمونیست چین بر این عقیده است که تکامل نظم سوسیالیستی، یک روند تاریخی طولانی و بفرنج است. در ۳۰ سال اخیر، اقتصاد چین با سرعتی زیاد و به طور ممتد رشد یافته و اکنون در رابطه با تولید کل اقتصادی، در رتبه چهارم در سطح جهان است. سطح زندگی مردم به طور محسوسی بهبود یافته و موقعیت بین‌المللی چین نیز ارتقا پیدا کرده است. اما، نیروهای مولده کشور در سطح تکاملی پیشرفته‌ای قرار ندارد، قابلیت نوآوری مستقل قوی نیست، و نابرابری در رشد مابین شهر و ده و مابین مناطق مختلف زیاد است. چندی است که به شدت برای ترمیم و تصحیح این مشکل کوشش می‌گردد. راه حل مشکلاتی که با دهقانان، با کشاورزی و با رشد روستاها در رابطه است، نسبتاً مشکل است؛ فشار برای ایجاد شغل و تأمین اجتماعی افزایش می‌یابد. تضاد مابین حیطه محیط زیست و منابع طبیعی با رشد اقتصادی و اجتماعی روز بروز نمایان‌تر می‌گردد. فاصله تولید ناخالص ملی سرانه چین نسبت به کشورهای پیشرفته، هنوز بسیار زیاد است.

در گزارش کمیته مرکزی به ویژه برجسته شده، که لازم است تا وضع داخلی و بین‌المللی، وضعیت مشخص در فاز آغازین سوسیالیسم در چین و همچنین قیود و شروط سده نوین، به طور علمی مورد بررسی قرار گرفته و نتایج لازمه از آن حاصل و به کار گرفته شود.

در مرکز سیاست رشد و تکامل حزب کمونیست چین، انسان، آفرینش جامعه موزون و هماهنگ سوسیالیستی، رابطه صحیح مابین نیروهای مولده و مناسبات تولید و همچنین زیربنا و روبنا قرار دارد. این کار حل تضادهای مختلف اجتماعی و تأمین برابری و عدالت در جامعه را ایجاب می‌کند. ولی ما بایستی که کوشش برای رسیدن به جامعه موزون سوسیالیستی را با صرف نظر کردن از مبارزه طبقاتی اشتباه نگیریم. در برنامه حزب کمونیست چین آمده: «بر مبنای فاکتورهای داخلی و تأثیرات بین‌المللی برای

مدت‌های نسبتاً مدیدی و برای مقدار معینی مبارزه طبقاتی وجود خواهد داشت که می‌تواند تحت شرایط ویژه‌ای تشدید یابد. ولی آن دیگر تضاد اصلی جامعه ما نیست.»

حزب کمونیست چین، به طور عمیق روندهای سترون و اشتباه را در تکامل خویش مورد بررسی قرار داد. حزب علل شکست سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را به طور اساسی تجزیه و تحلیل کرد و از آن به نتایج اصولی دست یافت، که در سیاست کاربردی کنونی متبلور گردیده است.

در فاز پایانی انقلاب فرهنگی، در چین هم این برداشت وجود داشت، که بهتر است راه سوسیالیستی ترک گردد. حزب کمونیست چین در آن زمان به طور روشن تصمیم گرفت راه سوسیالیستی را ادامه دهد.

مدلی برای کشورهای در حال رشد

حزب کمونیست چین بر این عقیده است که با تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹، مرحله سلطه نیمه فئودالی و نیمه مستعمراتی به پایان رسید و ادامه رشد از طریق یک انقلاب دمکراتیک نوین به سوی ایجاد نظم سوسیالیستی آغاز گردیده است. مناسبات قدرت و مالکیت به طور اساسی تغییر یافت. سخن از مرحله آغازین سوسیالیسم گفتن، بدین معنی است که چین بنا بر خصلت خود یک کشور سوسیالیستی است که در آن جامعه سوسیالیستی طی روندی بغرنج و طولانی (که با خطرات و پدیده‌های زیاد و بعضاً زشتی که به دوران گذشته تعلق دارد، اجین است)، بنا می‌گردد. کسی که می‌گوید چین راه سرمایه‌داری را انتخاب کرده، به دام تئوری‌های بورژوازی افتاده، که به طور کل منکر است، که می‌تواند یک جامعه سوسیالیستی موفق ایجاد کرد. در سند فراکسیون حزب دمکرات مسیحی / سوسیال مسیحی آلمان در اکتبر ۲۰۰۷ آمده است که چین «در طی ۲۵ سال گذشته مدلی از رشد و مدرن‌سازی ارائه داشته که تاکنون به نحو بارزی موفق بوده است». چین یک کشور «غیر دمکراتیک و غیر لیبرال است، ... که علاوه بر آن در رقابت با غرب، به یک مدل نظم سیاسی ویژه برای کشورهای دیگر تبدیل می‌گردد (...)

جذب عظیم این مدل، در عین حال از قدرت کشش پرنسپ‌های نظم غربی - لیبرالی می‌کاهد.» دولتمردان

بورژوازی حدس می‌زنند که مدل آن‌ها برای درازمدت در کشورهای در حال رشد موفق نخواهد بود و این کشورها به جست‌وجوی راه‌حل‌های سوسیالیستی خواهند رفت. و در این مسیر تجربیات چین و همین‌طور ویتنام و کوبا نقش خواهد داشت. مسأله سیستم در اینجا به شیوه نوینی مطرح می‌گردد. «دنگ شیائوپینگ» در اوایل دهه ۹۰ توضیح می‌داد: «هنگامی که در نیمه سده آینده (قرن ۲۱) چین واقعاً به پیشرفت نایل گردید، در آن صورت نه تنها راه نوینی برای جهان سوم که سه‌چهارم جمعیت جهان را در خود دارد، خواهد گشود، بلکه خیلی مهم‌تر به بشریت نشان خواهد داد که سوسیالیسم تنها راه قابل عبور بوده و بر سرمایه‌داری تفوق دارد.»

تزلزل‌های ناشی از اقدامات ضدانقلابی سال‌های ۱۹۹۱/۱۹۸۹ (این به کوشش‌های شبیه در چین نیز مربوط می‌شود) برای حزب کمونیست چین مشکلات بزرگی را پدید آورد. اما: این سوسیالیسم نبود که شکست خورد، بلکه نحوه برخورد تئوریک و عملی به ساختمان و تکامل آن. حزب کمونیست چین بر این عقیده نیست که با تلاشی اتحاد جماهیر شوروی و احیای ضدانقلاب، دورانی که با انقلاب اکتبر آغاز گردیده بود، متوقف شد. ما کماکان در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم به سر می‌بریم (البته در مرحله‌ای دیگر).

نقش حزب

به نظر حزب کمونیست چین، دلیل تغییرات در اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق چندجانبه است، لکن دلیل عمده، وضعیت حزب حاکم بود. از این زمان رهبری حزب کمونیست چین مساعی همه‌جانبه‌ای به کار گرفته، که حزب را تقویت کرده و تکامل بخشد تا بتواند وظایف خود را در مقام حزب حاکم مارکسیستی بهتر و به حق‌تر انجام دهد. در گزارش تأکید گردیده: مارکسیسم رشدیابنده چراغ راهنمای حزب است و بایستی بر قانونمندی‌های اعمال قدرت، ساختمان سوسیالیسم و تکامل اجتماعی بشریت، هر روز بهتر از گذشته احاطه داشته باشد. حزب همین‌طور مؤظف است کوشش

کند تا سیاست‌های کاربردی تغییر نیافته نیروهای مخالف برای «غربی ساختن» چین و تقسیم آن بارور نگردد.

پس از این که یک پلنوم ویژه کمیته مرکزی، تکامل حزب به عنوان حزب مارکسیستی حاکم را مورد بررسی قرار داد، در کنگره ۱۷ حزب به طور وسیع در مورد بهبود روابط مابین حزب و توده‌ها، تکامل دموکراسی درون حزبی، کنترل فعالیت مؤسسات رسمی حزب، احیای فعالیت سازمان‌های پایه، مبارزه با ارتشا و بوروکراسی بحث و گفت‌وگو صورت گرفت. تحت این نمود، آیین‌نامه حزبی نیز تدقیق شد.

حزب کمونیست چین با ۷۳ میلیون عضو، بزرگ‌ترین حزب سیاسی جهان است. حزب امسال به استقبال ۸۷مین سالگرد تأسیس خود می‌رود. حزب راه طولانی مبارزات سخت طبقاتی را پشت سر نهاده و با موفقیت از کشور خود علیه حملات نیروهای خارجی دفاع کرده است. حزب کمونیست چین با تکیه به نیروی خود بر اشتباهات سنگینی فایق آمده و راه خروج از بن‌بست را یافته است.

اشکال مالکیت

کنگره حزب وظایف استراتژیکی برای مرحله بعدی رشد را فرموله کرد. به ویژه این مطلب برجسته شد که سیستم اقتصادی اساسی که در آن مالکیت اجتماعی نقش غالب داشته باشد و در آن اشکال مختلف مالکیت در کنار یکدیگر نیز تکامل یابد، حفظ خواهد گردید. مالکیت اجتماعی بایستی که تثبیت گردد و رشد و تکامل پیدا کند، اقتصاد در بخش مالکیت اجتماعی باید مورد پشتیبانی و ترغیب قرار گیرد و مالکیت غیر اجتماعی نیز باید مورد تشویق و هدایت قرار گیرد.

کنگره حزب این هدف را برای خود تعیین کرد که تا سال ۲۰۲۰ در سطح وسیع، جامعه نسبتاً مرفهی را ایجاد کند. تولید ناخالص ملی سرانه در سال ۲۰۲۰ نسبت به سال ۲۰۰۰ را چهار برابر کند، یک سیستم اجتماعی گسترده پدید آورد و فقر را در شهر و ده به طور کامل از میان بردارد.



در آن صورت، چین که کشوری عظیم، با سنن کهن و تاریخی طولانی است و در راه رشد سوسیالیستی قدم برمی‌دارد، کشوری خواهد بود که صنعتی شدنش در سطح وسیع تحقق یافته و قدرت آن نیز به طور چشم‌گیری فزونی گرفته است. چین در رابطه با حجم کلی بازار داخلی خود جزو کشورهای رهبری کننده جهان به شمار خواهد رفت. چین کشوری خواهد بود که سطح رفاه و کیفیت زندگی مردمش همگام با استانداردهای پیشرفته زیست محیطی ارتقا یافته است. چین کشوری خواهد بود که شهروندانش روزبه‌روز بیش‌تر دارای حقوق دمکراتیک خواهند گردید و به مرحله پیشرفته‌تری از تمدن خواهند رسید و به همین دلیل توقعات معنوی مردم آن نیز ارتقا خواهد یافت. جامعه چین متحرک‌تر، باثبات‌تر و همبسته‌تر خواهد بود. چین کشوری خواهد بود که خود را نسبت به خارج خواهد گشود و کشش و جاذبه عظیم‌تری را به وجود خواهد آورد و سهم بزرگ‌تری را در تاریخ تمدن بشری ایفا خواهد کرد.

دستیابی به اهدافی که تا سال ۲۰۲۰ در نظر گرفته شده، گام دیگری در فاز آغازین سوسیالیسم است، که برای آن باید از نظر تاریخی مدت زمان نسبتاً طولانی را در نظر گرفت. همین امر نتیجه پندگیری از شکست سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورها است که احزابشان فکر می‌کردند، فاز والاتری از تکامل اجتماعی، در مدت زمانی - از نظر تاریخی - نسبتاً کوتاه مقدور خواهد بود.

در نشست اخیر کنگره ملی خلق در ماه مارس ۲۰۰۸ وظایف سال ۲۰۰۸ مورد بررسی قرار گرفته و تعیین شد. تولید ناخالص ملی بایستی که ۸ درصد افزایش یابد. (سال ۲۰۰۷، ۱۱.۴٪). در شهرها لازم است

که ۱۰ میلیون شغل جدید به وجود آید. حجم کل سرمایه‌گذاری توسط دولت مرکزی در پروژه‌های تکاملی لازم است که به ۱۵۲.۱ میلیارد یوان برسد. برای کشاورزی، کشاورزان و مناطق روستایی ۵۶۲.۵ میلیارد یوان و برای علم و تکنولوژی ۱۱۳.۴ میلیارد یوان در نظر گرفته شده است. به زودی برنامه رفم بهداری و بهزیستی ارایه خواهد شد. مؤسسات کهنه شده تولید کننده الکتريسته، فولاد، سیمان، و تولید کاغذ تعطیل خواهد شد. سرمایه‌گذاری‌های خارجی در پروژه‌های انرژی‌خوار و نافی زیست‌محیطی محدود گشته و یا ممنوع خواهد گردید. در سال ۲۰۰۸ فرهنگ رایگان در چارچوب آموزش اجباری (تا کلاس ۹) جامه عمل خواهد پوشید، بدین صورت که برای محصلان مناطق روستایی از پاییز سال جاری هیچ نوع شهریه و یا عوارضی گرفته نخواهد شد.

در کنگره، توسعه و تعمیم دموکراسی سوسیالیستی مورد توجه ویژه قرار گرفت. دموکراسی خلق به عنوان جوهر حیاتی سوسیالیسم اعلام گردید. ولی تعمیق رفم ساختارهای سیاسی نیاز به جهت‌گیری مشخص و نقش رهبری کننده حزب دارد. حاکمیت خلق و حکومت بر پایه قانون هر دو اجزای یک سیستم واحدند. یک سیستم چندحزبی بورژوازی و یا بورژوازی پارلمانی با چشم‌انداز تکامل سوسیالیستی چین قرابتی ندارد. تکامل دموکراسی در پایه مورد توجه ویژه قرار گرفت. حزب کمونیست چین بر طبقه کارگر تکیه می‌کند. سیستم کنفرانس نمایندگان کارخانجات بخش مهمی از اداره دموکراتیک کارخانجات است و لازم است که توسعه و تکامل بیابد.

در هر سند رسمی حزب کمونیست چین تاکنون بخشی به مسأله تایوان اختصاص دارد و به همین صورت هم در گزارش به کنگره هفدهم. در رابطه با این مسأله، مشکلات حساس و مهم داخلی و خارجی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. و در عین حال این حساس‌ترین مسأله در رابطه مابین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین است، زیرا ایالات متحده آمریکا همواره کوشش می‌کند تا از طریق طرح مسأله تایوان، چین را زیر فشار قرار دهد.

جمهوری خلق چین خواستار وحدت مسالمت‌آمیز دو کشور بر پایه پرنسیب «یک کشور، دو سیستم» و مخالف شدید هر نوع «استقلال» تایوان است. «بگذار که بر پایه پرنسیب - یک چین - در مورد پایان

رسمی اختلافات به گفت‌وگو بنشینیم و چارچوبی برای یک تکامل صلح‌آمیز مابین دو کشور در دو طرف تنگه تایوان بیابیم و فاز نوینی از تکامل صلح‌آمیز را آغاز کنیم».

شکست «Democratic Progressive Party» در انتخابات ۱۳ ژانویه ۲۰۰۸ دست رد انتخاب‌کنندگان به سینه تجزیه‌طلبان و نهایتاً شکست سیاست تایوان ایالات متحده آمریکا بود.

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

در مورد برخی از جوانب مسایل سیاست خارجی:

کنگره حزب کوشش در جهت تثبیت صلح و ادامه رشد و تکامل را کماکان در مرکز توجه سیاست خارجی حزب قرار داد. چین مخالف مساعی استیلاگرانه و اعمال خشونت است. عدم توازن اقتصاد جهانی تشدید می‌یابد و شکاف مابین شمال و جنوب عمیق‌تر می‌شود. چین خواستار صلحی مستمر و شکوفایی مشترک در یک جهان موزون و هماهنگ است.

از جهانی‌سازی، به عنوان جهانی‌سازی اقتصادی نام برده می‌شود، زیرا که جهانی‌سازی سیاسی به معنای استقرار سلطه جهانی ایالات متحده آمریکا است.

جمهوری خلق چین مدافع اجرای اصول سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. اینجا لازم است که تعریف این سیاست را که توسط «چوئن‌لای و نهرو» در سال ۱۹۵۵ ارایه شد، تکرار کنیم: احترام متقابل به استقلال و تمامیت ارضی یکدیگر، عدم تجاوز به یکدیگر، عدم دخالت متقابل در مسایل داخلی یکدیگر، تساوی حقوق، منافع مشترک، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز.

طبیعتاً در گزارش کمیته مرکزی به کنگره هفدهم حزب، همبستگی و همکاری با کشورهای در حال رشد، تعمیق مناسبات دوستانه و کمک‌رسانی در چارچوب مقدرات و همین‌طور دفاع از خواست‌های به حق کشورهای در حال رشد و منافع مشترک با آنها مورد تأکید قرار گرفته است.

وجه بین‌المللی جمهوری خلق چین در دوره اخیر به طور ملموسی رشد یافته است. سیاست جمهوری خلق چین عامل محکمی در مقابل کوشش‌های هژمونی‌طلبانه امپریالیسم گردیده و الگو و بدیل اجتماعی

نوبنی در مقابل کشورهای جهان سوم ارایه می‌دارد. نگرانی محافل امپریالیستی در ایالات متحده آمریکا در رابطه با تکامل چین حول دو محور می‌گردد: اول این که، کشور چین که در آینده نه بسیار دور دارای بزرگ‌ترین اقتصاد ملی جهان خواهد بود، چه پی‌آمدهایی را برای آن‌ها خواهد داشت؛ دوم، چه خواهد شد اگر کشورهای جهان سوم دیگر به دنبال راه رشد سرمایه‌داری نرفته، بلکه برعکس در روند تکاملی کشورهای سوسیالیستی آلترناتیو جدیدی برای خود بیابند؟

چین این‌طور برآورد می‌کند که جنبش سوسیالیستی بین‌المللی پس از احیای سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی به شدت تضعیف و مواضع سرمایه‌داری به شدت تقویت گردید. ولی چین با جمعیتی قریب یک‌پنجم جمعیت کره زمین از پا در نیامد و برعکس با موفقیت‌های چشم‌گیر خود قادر است تفوق سوسیالیسم بر سرمایه‌داری را به اثبات رساند. به همین دلیل غرب سیاست‌های استراتژیکی خود را برای «غربی کردن» چین شدت می‌بخشد و کوشش می‌کند رهبری حزب کمونیست چین و نظم سوسیالیستی جامعه چین را سرنگون سازد.

پس از کودتای ضدانقلابی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، سیستم سوسیالیستی کاملاً اضمحلال نیافت. چین، ویتنام، کوبا و دیگر کشورها به راه سوسیالیستی که انتخاب کرده بودند، وفادار ماندند و منطبق بر شرایط ویژه کشورهای خود، دست به اجرای رفرم‌هایی زدند و به اندازه‌های مختلف تکامل سوسیالیستی را به جلو بردند. این کشورها آن‌طور که گفته می‌شود، کشورهای «با جهت‌گیری سوسیالیستی» نیستند، بلکه کشورهای سوسیالیستی هستند که در آن‌ها جامعه سوسیالیستی هنوز در فاز آغازین خود است.

خصلت دوران

دوران امروزی کماکان دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. مسأله اصلی فاز جاری، صلح و تکامل است و نه پیروزی هر چه سریع‌تر سوسیالیسم در بسیاری از کشورها.

با تلاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیستم دوقطبی که پس از پایان جنگ دوم جهانی مستقر گردیده بود از میان رفت. ساختار جهانی نوینی هنوز جایگزین آن نگردیده، ولی گرایش به سوی جهانی چندقطبی به چشم می‌خورد. ایالات متحده آمریکا امروز تنها ابرقدرت به جای مانده است. ولی خلق‌ها روبه‌روز بیش‌تر علیه سلطه‌طلبی و سیاست اعمال زور قیام می‌کنند. کشورهای در حال رشد به دفاع از استقلال ملی و حق حیات ملی خود پرداخته و اکنون به نیروی اصلی علیه سلطه‌طلبی مبدل گردیده‌اند.

چین بزرگ‌ترین کشور سوسیالیستی در حال رشد است و روبه‌روز نقش مهم‌تری در روند تکامل چندقطبی شدن جهان ایفا می‌کند. ولی علیه سلطه‌طلبی ایالات متحده آمریکا بودن به معنی تقابل با ایالات متحده آمریکا نیست و روابط با ایالات متحده آمریکا را تکامل بخشیدن و بهتر کردن، با آنچه گفته شد در تضاد قرار ندارد.

جهانی‌سازی اقتصادی به نوعی گرایش عینی تبدیل گردیده است. اما از آنجایی که توسط سرمایه‌داری تعیین گشته و به پیش برده می‌شود، در تقسیم منافع ناشی از آن، نابرابری‌های عظیمی پدید می‌آید: در حالی که کشورهای پیشرفته غربی از جهانی‌سازی حداکثر سود را برای خود به کنار می‌گذارند، اغلب کشورهای در حال رشد کماکان در فقر و عقب‌ماندگی باقی می‌مانند.

حاکمیت دولت ملی

جهانی‌سازی تحت شرایط وجود کشورهای ملی صورت می‌گیرد، ولی عبارت حاکمیت نتوانست پایدار بماند. منافع ملی کشورها کماکان اصول تعیین‌کننده و اصلی در کلیه اقدامات کشورهاست:

- قدرت‌های اصلی امپریالیستی حاکمیت خود را به کنار نگذاشته‌اند.
- مسأله حاکمیت دولتی برای مدت نسبتاً طولانی نقطه تجلی مبارزه مابین شمال و جنوب خواهد

ماند.

• بادر نظر گرفتن تشدید جریان بین‌المللی سرمایه، ناآرامی‌های بین‌المللی مالی و تناوب بحران‌ها که در اثر جهانی‌سازی پدید آمده است، انظار عمومی بین‌المللی از، از دست دادن کنترل وضع هراسناک است.

به همین دلیل رفقای چینی تکیه می‌کنند که کشورهای سوسیالیستی بایستی در روند شراکت در جهانی‌سازی اقتصاد، پیگیرانه بر مواضع اساسی تضمین حاکمیت دولتی و منافع ملی پافشاری کنند. برای شراکت در روند جهانی‌سازی، لازم است که قواعدی مشخص و نه فله‌ای رعایت گردد. چین به ساختار سوسیالیستی اقتصاد بازار رسیده است، لکن سیستم اقتصادی آن اساساً با کشورهای سرمایه‌داری متفاوت است. خصلت طبقاتی نظم سرمایه‌داری، نظم اقتصادی با مالکیت خصوصی به عنوان جزء اصلی آن، زیر پا گذاردن اصول برابری و نفع متقابل، تاراج و ارباب کشورها و ملل ضعیف‌تر را باعث می‌شود. با این وضع باید مبارزه کرد.

تغییرات در اروپا، باعث تجدیدنظر آمریکا در استراتژی جهانی خود می‌گردد، که دیگر به طور عمده به سمت و سوی اروپا نیست. در غرب ناتو دامنه نفوذ خود را تا کنار دیوارهای روسیه توسعه بخشیده و در شرق پیمان امنیتی با ژاپن تشدید شده است. ایالات متحده آمریکا در جنوب آسیا مواضع خود را تغییر داده و اساس روابط استراتژیکی خود با هندوستان را از نو بنا گذارده. از نظر استراتژی نظامی، ایالات متحده آمریکا خواهان آن است که جهت‌گیری روسیه مورد پسند ایالات متحده آمریکا باشد و نفوذ چین نیز محدود گردد. تضاد و تنش مابین ایالات متحده آمریکا و چین غیرقابل اجتناب است ولی نباید الزاماً به درگیری همه‌جانبه بیانجامد.

طبق برآوردهای چین فاکتورهای بی‌ثباتی در جهان و فاکتورهای نظامی در روابط بین‌المللی افزایش خواهند یافت.

بنابر نظر رفقای چینی، قرن بیستم، قرنی بود که طی آن تئوری سوسیالیستی به نظام سوسیالیستی انجامید. در این قرن سوسیالیسم موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آورد، ولی ضربه‌های جدی نیز متحمل شد. سرمایه‌داری بهشت روی زمین نیست، ولی به زودی هم از پای در نخواهد آمد. سوسیالیسم برخلاف آنچه

که نیروهای ضد کمونیسم بین‌المللی خواهانند، به سرعت به انتها نخواهد رسید، ولی قادر هم نیست که به سرعت پیروز شود. هر دو نظم اجتماعی، سوسیالیسم و سرمایه‌داری در طی یک مرحله نسبتاً طولانی تاریخی در جوار یکدیگر وجود خواهند داشت.

به همین دلیل سوسیالیسم چینی در سده جدید در مقابل دو مسأله استراتژیکی قرار خواهد داشت:

اول: ساختمان اقتصادی در درون کشور بایستی ادامه یابد و ساختار سوسیالیسم با موفقیت دنبال شود تا برتری و تفوق سوسیالیسم بر سرمایه‌داری به اثبات رسد و زمینه «تحول مسالمت‌آمیز» غربی به کلی خشک گردد.

دوم: از نظر بین‌المللی بایستی که روابط درگیری‌ها و همکاری‌ها با کشورهای سرمایه‌داری، به ویژه با کشورهای پیشرفته به طور همه‌جانبه مورد بررسی قرار گرفته و تصمیمات صحیح اتخاذ شود. سوسیالیسم بایستی که قادر باشد از سرمایه‌داری برای ساختمان سوسیالیسم استفاده کند.

گرچه که تضاد مابین سرمایه‌داری و سوسیالیسم تضاد اساسی است، ولی این تضاد در حال حاضر تضاد اصلی در جهان نیست، زیرا که وضعیت جهان در کل خود به طور عمده از آن متأثر نبوده و زیر فشار غالب آن قرار ندارد.

نباید به ابرقدرت اجازه داد در مورد مسایل بین‌المللی دستور دهد و اعمال خشونت نماید و زیر نقاب به اصطلاح حقوق بشر در مسایل داخلی کشورهای دیگر دخالت کند و یا حتا استقلال و حاکمیت کشورهای دیگر را نقض کند و نظم اجتماعی و جهان‌بینی خود را به دیگران تحمیل سازد.

چندقطبی شدن

وظیفه اصلی، حمایت از چندقطبی شدن است. چین بر این عقیده است که کلیه کشورها، صرف‌نظر از آن‌که کوچک یا بزرگ، قوی یا ضعیف، غنی و یا فقیر باشند، به عنوان اعضای برابر حقوق جامعه بین‌المللی بایستی در کلیه مسایل بین‌المللی سهم باشند.

چین دارای یک استراتژی امنیتی بفرنج است که امنیت سیستم مالی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و علمی - فنی را در برمی گیرد.

پس از تغییرات در سال‌های ۱۹۹۱/۱۹۸۹ در روابط بین‌المللی حزب کمونیست چین برخی تصحیحات صورت گرفت مثل:

- تکامل روابط بین‌المللی حزب کمونیست چین بدون در نظر گرفتن هم‌خوانی ایدئولوژیکی.
- تغییر خط ایجاد رابطه، تنها با احزاب کمونیست و تکامل روابط کلی با احزاب مختلف
- اساس روابط با احزاب خارجی پرنسیب‌های زیر است: استقلال و آزادی، تساوی حقوق کامل، احترام متقابل، عدم دخالت متقابل در مسایل داخلی یکدیگر
- تعیین درجه نزدیکی، نه بر مبنای هویت و یا اختلاف در جهان‌بینی و یا نظم اجتماعی. خودداری از پلمیک ایدئولوژیکی.

سیاست خارجی چین، سیاست مستقل و آزاد حفظ صلح است. پرنسیب‌های رسمی آن این‌طور فرموله شده:

۱. چین برخورد خود به مسایل بین‌المللی را مستقلانه تعیین می‌کند، با کشورهای دیگر پیمان‌های اقتصادی و یا نظامی نمی‌بندد. چین در مسابقه تسلیحاتی شرکت نمی‌کند و مخالف سلطه‌طلبی و سیاست‌های خشونت‌آمیز است.
۲. هدف سیاست خارجی جمهوری خلق چین تضمین و تثبیت صلح جهانی و ایجاد محیط بین‌المللی صلح‌آمیز برای ساختمان کشور است.
۳. چین مایل است بر مبنای ۵ اصل همزیستی مسالمت‌آمیز روابط خود را با کلیه کشورها توسعه بخشد. چین هیچ‌گاه سیستم اجتماعی و ایدئولوژی خود را به کشورهای دیگر تحمیل نخواهد کرد.
۴. کوشش برای همبستگی و همکاری با دیگر کشورهای در حال رشد و روابط خوب همسایگی با کشورهای مجاور از پرنسیب‌های اساسی سیاست خارجی چین است.

۵. چین هوادار یک سیاست نوین اقتصادی و سیاسی بین‌المللی است که بر پایه ۵ پرنسیب فوق و دیگر هنجارهای شناخته شده بین‌المللی بنا گردیده باشد.

خواسته‌های اساسی در جهت روابط و تماس‌های بین‌المللی عبارت است از:

- به رسمیت شناختن وجود یک چین - عدم رابطه رسمی با تایوان، عدم پشتیبانی از «دو چین»، «یک چین و یک تایوان»
- به رسمیت شناختن مناطق خودمختار تبت و کسینگ‌یانگ به عنوان بخشی از کشور چین.
- عدم دخالت در مسایل داخلی چین (قیمومیت در مورد «حقوق بشر»، تقویت و پشتیبانی «مخالفین»، پشتیبانی نیروهای تجزیه طلب، درخواست تغییر نظم درونی و مناسبات مالکیت و غیره).

جامعه موزون، کارمزدی و مبارزات طبقاتی

کسین هوا جیان



پروفسور دکتر *Xinhua Jian* اقتصاددان است و در دانشگاه «ووهان» در ایالت «هوبایی» به تدریس

اشتغال دارد.

در کتاب مانیفست حزب کمونیست که کارل مارکس و فریدریش انگلس مشترکاً آن را خلق کردند، آن‌ها اشاره کرده‌اند که «تاریخ کلیه جوامع بشری تاکنون، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده» است. چین در آغاز سده جدید این هدف را برای خود انتخاب کرده تا جامعه‌ای سوسیالیستی و موزون بنا کند. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا در سوسیالیسم و یا یک جامعه موزون «industrial relations» وجود خواهد داشت؟ (عبارت انگلیسی که معمولاً به «روابط کاری» ترجمه می‌گردد و منظورش رابطه مابین «کارفرما و کارگر» و یا «مدیریت و سندیکا» در شرکت‌های سرمایه‌داری است؛ نقد مترجم) اگر جواب مثبت است، این روابط چگونه اند؟ مسأله طبقه و مبارزات طبقاتی چگونه خواهد بود و این مبارزات چه اشکالی به خود می‌گیرد؟ آیا جامعه‌ای که در آن طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارد، می‌تواند اصولاً هماهنگ و موزون گردد؟ آیا طرح یک «جامعه موزون» و تئوری مبارزات طبقاتی در تضاد با یکدیگر

قرار ندارد و اولی نافی دومی نیست؟ در اینجا این مشکلات تئوریک و عملی پراهمیت مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ این مسایل تعیین خواهد کرد که آیا در چین یک جامعه سوسیالیستی موزون پدید خواهد آمد یا خیر؟

اول. زمینه اولیه طرح یک «جامعه موزون»

در دنیای امروز، صلح و تکامل موضوعاتی است که مورد توجه در بیش تر کشورهاست. در دورانی که بقای بشریت توسط جنگ هسته‌ای به مخاطره افتاده است، جنگی که در طی آن سلاح‌هایی به کار خواهد رفت که تعداد و قدرت تخریبشان آن قدر است که بتواند بشریت را چندین بار نابود سازد، نه کشورهای سوسیالیستی و نه کشورهای سرمایه‌داری، آرزوی تجربه جنگ جهانی دیگری را ندارند. حقیقتاً همه کشورهای مختلف به دنبال یک تکامل سالم بین‌المللی هستند که گرایش کلی آن به سوی صلح، تکامل و همکاری متوجه است. این امر، زمینه بین‌المللی آن ایده‌ای شد که برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی موزون مطرح گردید.

کشور با وجود رشد سریع، دچار مشکلات اجتماعی متعددی است: شکاف عظیم و رشدیابنده درآمدها مابین فقرا و اغنیا؛ تقسیم و توزیع غیرعادلانه دست‌آوردهای تکامل؛ تأمین ناکافی امکانات دولتی؛ دسترسی ناکافی به تأمین بهداشتی، اماکن مسکونی، فرهنگ و کار؛ مشکلات عظیم در امنیت محیط کار و امنیت عمومی؛ کمبود منابع و آلودگی زیست محیطی جدی، کمبود حقوق دموکراتیک و مدنیت؛ فقدان غیرقابل قبول اعتماد و سقوط هنجارهای اخلاقی؛ ارتشاء گسترده و غیره. تحت این شرایط، چین این وظیفه بزرگ را برای خود در نظر گرفته تا یک جامعه سوسیالیستی موزون ایجاد کند. هماهنگی اجتماعی شرط اساسی سوسیالیسم، شرط تعیین‌کننده برای اجرای رفرم، رشد و ثبات و نیروی محرکه اصلی برای مدرن‌سازی یک جامعه مرفه در سطح نسبتاً بالا است و نیاز مبرم توده‌های وسیع مردم می‌باشد.

دوم. ارزش و مفهوم یک «جامعه موزون»

در طرح «جامعه موزون» (He Xie She Hui) «He» به معنای ثبات و آرامش است و «Xie» یعنی تنظیم. در امکان دیگری برای تعبیر، «He» به معنای این است که هر کس چیزی برای خوردن داشته باشد و «Xie» یعنی این که هر کس حق ابراز آزادانه عقیده خود را داشته باشد. به نظر من یک جامعه موزون، جامعه‌ای است که برابری، دمکراسی، رفاه، خلاقیت بالا و رشد مستمر را تضمین کند. این جامعه از یک طرف هماهنگی روابط بین انسان‌ها و از طرف دیگر هماهنگی مابین انسان و طبیعت را در خود نهفته است.

جنبه اول بدین مفهوم است که هر شهروندی در عین آن که به دنبال کار خود است، با دیگران نیز روابط بسیار خوبی دارد. لازمه اساسی، رابطه هماهنگ و موزون بین انسانی، رشد دمکراسی، مدنیت، عدالت، صداقت، دوستی و تحرک است که عدم وجود آن‌ها الزاماً به تنش مابین انسان‌ها خواهد کشید که به نوبه خود خالق نابرابری، عدم صداقت، بی‌ثباتی و هم‌چنین تضادهای شدید، اپوزیسیون قوی، درگیری‌های خشن و وضعیت کلی ناآرام خواهد بود.

هماهنگی مابین انسان و طبیعت نیز دارای دو جنبه است: هماهنگی مابین انسان و منابع و مابین انسان و محیط زیست. اولی جامعه‌ای را در برمی‌گیرد که با منابع خود بسیار صرفه‌جویانه عمل می‌کند و دومی جامعه‌ایست با سیاست‌های مثبت زیست محیطی. هر دو نمایانگر وضعیتی است که در حالی که منابع با خلاقیت بالا در دست استخراج است در عین حال محیط زیست نیز مورد حفاظت قرار می‌گیرد و توسط مردم بهبود می‌یابد، به طوریکه از این طریق رشد مستمر اقتصاد تقویت می‌گردد.

عدم هماهنگی مابین انسان و طبیعت از یک طرف باعث کمبود و استفاده ناقص از منابع، اسراف و نابودی، آلودگی محیط زیست و عدم تعادل زیست محیطی می‌شود که استقرار یک جامعه موزون و هماهنگ را غیرممکن می‌سازد. یک چنین جامعه‌ای هم در استفاده از منابع خود اسراف می‌کند و هم محیط زیست خویش را از بین می‌برد.

آیا این طرح کلی، هماهنگی مابین انسان و اجتماع را نیز در بر می‌گیرد؟ به نظر من این نیز جنبه‌ای از هماهنگی در روابط بین انسانی و یا رابطه یک انسان با یک انسان دیگر است و جنبه دیگر هماهنگی مابین افراد می‌باشد. دلیل آن این است که لغت «انسان» تنها به معنی فرد نیست، بلکه انسان در مقام تیره و نوع و این که یک جامعه که از گروه بزرگ و مشخصی تشکیل شده، روابط کلی بین انسانی را متجلی می‌سازد.

تصور ایجاد یک جامعه سوسیالیستی موزون، درک از تکامل اجتماعی، هدف، نیروی محرکه و نحوه تکامل را کاملاً متحول کرد: از فلسفه مبارزه طبقاتی به هماهنگی روابط بین‌انسانی؛ از تصور «انسان می‌تواند بر طبیعت چیره شود» به هماهنگی مابین انسان و طبیعت، از مخالفت انسانی با انسانی دیگر و مابین انسان و طبیعت به تنظیم و هماهنگی مابین مردم، منابع، اقتصاد و تکامل اجتماعی.

در جوامع اولیه هیچ نوع ظلم و ستم و هیچ حاکم و فرمانروایی موجود نبود. پدید آمدن مالکیت خصوصی، منجر به ایجاد حکومت شد که در آن اقلیتی کوچک بر اکثریتی عظیم در جامعه حکم‌فرمایی می‌کرد. این وضع در جوامع دمکراتیک و مدنی و همین‌طور در جوامع سوسیالیستی که اکثریت بر اقلیت حاکم بود، برعکس شد. ولی هدف یک جامعه موزون و هماهنگ بازگشت به وضعیت اولیه است، البته در سطحی بسیار بالاتر که در آن حکام و ظلم و ستم از میان برداشته شده باشد.

سوم. مناسبات کارمزدی در یک جامعه موزون

کارمزدی و روابط کاری «Industrial Relations» در اقتصاد بازار سوسیالیستی در مراحل اولیه سوسیالیسم، به دلیل وجود شرکت‌های خصوصی و همین‌طور بخش‌های غیردولتی اقتصاد، پدیده لازمی خواهد بود. بنا بر آمار اداره آمار چین برای صنعت و تجارت در سال ۲۰۰۵ بیش از ۴۳۰۱ میلیون شرکت خصوصی با ۴۷۱۴۱ میلیون کارگر و کارمند وجود داشته است. البته نمی‌توان تنها بر پایه این ارقام بزرگ نتیجه گرفت که کشور به دوران گذشته، با دو طبقه کاملاً متضاد، یعنی «بورژوازی» و «پرولتاریا» بازگشته است؛ زیرا در کشوری که هنوز اقتصاد دولتی نقش غالب را ایفا می‌کند، که از نظر حقوقی به

تمامی خلق تعلق دارد، کارگران شرکت‌های خصوصی عمیقاً پرولتاریا نیستند، بلکه صاحبان و بهره‌مندان اقتصاد دولتی می‌باشند و علاوه بر آن بخش خصوصی اقتصاد در چارچوب سیستم حقوقی سوسیالیستی فعالیت می‌کند و تحت رهبری دولت سوسیالیستی به عنوان بخش مهمی از سیستم اقتصادی سوسیالیستی خدمت می‌کند. ولی حداقل بایستی درک گردد که هر دو طرف قضیه در رابطه با وضع منافعشان به شدت با یکدیگر اختلاف دارند و حتا دو قشر اجتماعی را تشکیل می‌دهند که تا اندازه‌ای با یکدیگر در نزاعند. بنا بر ارقام اداره آمار دولتی چین مثلاً از آغاز رفرم‌ها و سیاست گشایش، بخش مردها از تولید ناخالص ملی از ۱۷ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۱ درصد در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ نزول پیدا کرد که همگام با افزایش درآمدهای ناشی از ثروت بود. در اینجا می‌توان منافع متضاد هر دو گروه را به خوبی دید. روابط آنها از یک طرف تشکیل شده از روابط کاری «Industrial Relations»، یعنی بدین صورت که یک طرف، طرف دیگر را به کار می‌گمارد و از این طریق وی را استثمار می‌کند و بدین صورت تضاد منافع آنها را متجلی می‌سازد؛ از طرف دیگر می‌توان هر دو طرف را طوری با هم هماهنگ کرد، که باعث نوعی رابطه گردد، که بخش خصوصی اقتصاد به دولت سوسیالیستی مالیات بپردازد، محصولات و خدمات ارائه کند تا نیاز بازار را ارضا نماید و اشتغال به وجود آورد و توسعه بخشد، امری که تأثیر مطلوبی بر کارگران شرکت‌های خصوصی خواهد داشت.

در حال حاضر تعقیب کورکورانه کسب حداکثر سود توسط صاحبان شرکت‌های خصوصی، ادارات و مأمورین ناپیگیر و کندذهن و همچنین یک سیاست غیرخلاق، باعث کاهش مزد غیرقابل قبول، به تعویق افتادن خودسرانه مزدها، فقدان امنیت لازم در محیط کار، ساعات کار بسیار طولانی، شدت زیاد کار و سوانح کاری مستمر می‌انجامد. حقوق و منافع مندرج در قانون و حتا حق حیات در اینجا تضمین نیست. این یکی از دلایلی است که چرا دولت فعلی هم و کوشش خود را متوجه ایجاد یک جامعه موزون نموده است. تا وقتی که کشور هنوز در مرحله اولیه سوسیالیسم قرار دارد و هنوز اقتصاد بازار اعمال می‌گردد، روابط کارمزدی و همین‌طور تنش مابین مالکین و شاغلین شرکت‌های خصوصی از بین نخواهد رفت، حتا اگر جامعه موزون شکل‌های اولیه خود را یافته باشد. ولی با این حال یک جامعه موزون را می‌توان با احتیاط

طوری تنظیم کرد که توقعات و منافع به حق هر دو طرف قضیه تأمین گردد، تضادهای آنها ملایم‌تر گشته و تخفیف یابد تا مقاومت زیاد، تنش و تقابل را به دنبال نداشته باشد.

چهارم. نزدیکی آنتاگونیسم‌های «جامعه موزون» و «مبارزه طبقاتی»

آیا «جامعه موزون» و «مبارزه طبقاتی» در تضاد آشتی‌ناپذیر با یکدیگر قرار دارند؟ آیا می‌توان از لزوم و درستی ایجاد یک جامعه موزون سخن گفت، و هم‌زمان با آن تئوری طبقه و مبارزه طبقاتی را تبلیغ کرد؟ در رابطه با تئوری خروشیچف در مورد همزیستی مسالمت‌آمیز، رقابت و گذار صلح‌آمیز و یا همین‌طور تصورات وی در مورد حزب، دولت و تمامی خلق، وضعیت «جامعه موزون» چگونه خواهد بود؟ طرح و نقشه «جامعه موزون» چه اختلافی با «مصالح طبقاتی» و یا «از بین رفتن مبارزات طبقاتی» دارد؟ همه این‌ها سؤالاتی است با اهمیت تئوریک والا، که بایستی جواب داده شود، تا تفاهم لازم برای آنچه که اصلاً جامعه موزون نام دارد، به وجود آید تا روزی این تئوری باشکوه جامعه عمل بیوشد.

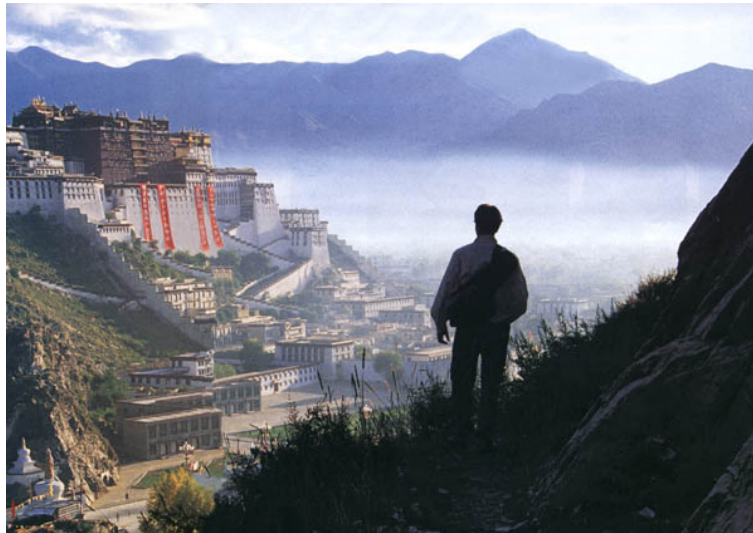
به نظر من ادراک ظاهراً منطقی از این‌که، مبارزات طبقاتی عمدتاً بر پایه سرکوب مسلحانه استوار است و جامعه موزون بر تنظیم و هماهنگی صلح‌آمیز و این‌که در جامعه واقعاً موزون نباید نه تضاد منافع شدید و نه مبارزه طبقاتی پرشدت وجود داشته باشد، عملاً گمراه‌کننده است. جامعه موزون، جامعه‌ای نیست که فارغ از هر نوع تضاد، تنش، طبقات و یا اقشار اجتماعی و مبارزه باشد، بلکه برعکس. آن تنها آخرین هدف جامعه است تا تضادها و تفاوت‌ها مابین مناطق شهری و روستایی، مابین صنایع و کشاورزی، مابین کار فکری و کاریدی را از میان بردارد و از آن طریق رابطه‌ای موزون مابین انسان‌ها در بین خود و مابین انسان و طبیعت به وجود آورد. در شرایط کنونی، معیار اصلی که «جامعه موزون» را از «جامعه غیرموزون» متمایز می‌کند، این نیست که آیا تضاد، تنش، طبقات و یا اقشار اجتماعی و مبارزه وجود دارد، بلکه خیلی بیش‌تر از آن در نحوه برخورد به مشکلات، اشکال مبارزاتی و این‌که آیا تقابل و تضاد را می‌توان کاهش داد و سرانجام نابود ساخت، خواهد بود. تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی همیشه نباید اشکال سرکوب مسلحانه به خود بگیرد و بر سر مرگ و زندگی باشد. بطور کلی دو نوع برخورد با

تضادهای طبقاتی، مثل اشکال دیگر تضادهای اجتماعی ممکن است: یکی برخورد خشن و قهرآمیز و دیگری رهبری صلح‌آمیز. اشکال مناسب این نوع برخوردها از یک طرف برای مبارزه طبقاتی، مبارزات مسلحانه است و از طرف دیگر رفرم و تنظیم. یک چنین ابزار مسالمت‌آمیز و صلح‌آمیزی که هم ساده‌تر هست، هم مخارج کم‌تری هزینه می‌کند و حتا شاید از مبارزه مسلحانه هم کاراتر باشد، هیچ‌گاه توسط مارکسیسم مردود اعلام نگردیده، حتا آن‌ها را در زمانی که اهمیت مبارزات مسلحانه و انقلابات قهرآمیز در طی دورانی که این انقلابات توسط طبقات حاکمه بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای سرکوب می‌گردد، را مورد تأکید قرار می‌دهد. در جامعه سوسیالیستی تضاد اصلی به خودی خود آنتاگونیستی نیست. حتا یک تضاد آنتاگونیستی می‌تواند به کمک گرایشات ضدآنتاگونیستی از میان برداشته شود و حتماً نباید مبارزات شدید، جبر، ارتش و نابودی را به همراه داشته باشد. به همین دلیل لازم است که یک جامعه موزون، تحت حفاظت سیستم سوسیالیستی و حاکمیت خلق عمدتاً با ابزار صلح‌آمیز (از جمله رفرم، تنظیم و هماهنگ‌سازی، بهبود مؤسسات، دموکراسی و مدنیت) استقرار یابد. این جامعه لازم است که به طور مناسب با مشکلات تضادها، تنش‌ها، طبقات و مبارزات برخورد کند، محلل تضادها گردد و هماهنگی اجتماعی به وجود آورد. این متجلی گرایشات دوران ما، هم‌چنین طبیعت تضاد در یک جامعه سوسیالیستی است و از پیش شرط‌های اساسی سوسیالیسم می‌باشد. تئوری‌های طبقات و مبارزات طبقاتی با هدف استقرار یک جامعه موزون مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. ولی تمرکز را از روی مبارزات مسلحانه به سمت و سوی رفرم و هماهنگی و تنظیم هدایت می‌کند، تا ساده‌نگری و برخورد بیش از حد یک‌طرفه به مشکلات طبقاتی و مبارزات طبقاتی در گذشته مجدداً تکرار نگردد.

روی هم‌رفته جامعه موزونی را که چین می‌خواهد بنا کند، هم با جامعه‌ای که خروشچف مورد نظر داشت و هم با استدلال‌های اشتباهی که در بالا ذکر شد، تفاوت خواهد داشت. در حالی که این دو امر اخیر به معنی نفی تضاد، طبقات، اقشار اجتماعی و مبارزات طبقاتی است، جامعه موزونی که در اینجا مورد بحث قرار دارد، نافی آن‌ها نیست.

اعتراضات و تجزیه طلبی در تبت

باری سوتمان



اعتراضات اخیر در لهاسا و نقاط دیگر تبت سازماندهی شد تا دولت چین را پیش از آغاز بازی‌های المپیک در مقصد دردناکی بیافکند. این مسأله را اخیراً کنگره جوانان تبت (TYC)، مهم‌ترین سازمان تبتی در مهاجرت، که خواستار استقلال تبت می‌باشد و برای دستیابی به این هدف استفاده از زور و خشونت را نیز مشروع اعلام کرده، اعلام داشت. رییس این سازمان، Tsewang Rigzin روز ۱۵ مارس طی مصاحبه‌ای با شیکاگو تریبیون با اشاره به احتمال سرکوب تظاهرات در تبت توسط مأمورین چینی گفت: «ما مایلیم، هنگامی که آنها در پرتو نورافکن بازی‌های المپیک قرار دارند، آنها را امتحان کنیم. ما مایلیم که آنها چهره واقعی خود را نمایان کنند. به همین دلیل ما این اقدامات را به جلو می‌بریم.» در کنفرانس برای استقلال تبت در ژوئن سال ۲۰۰۷، که در سال ۲۰۰۷ در هندوستان توسط «دوستان تبت» سازماندهی گردید، سخنرانان تأکید کردند که بازی‌های المپیک موقعیت بسیار مناسبی را برای اعتراض تبت فراهم خواهد کرد. در ژانویه ۲۰۰۸ تبعیدیان در هندوستان تشکیلاتی به نام «جنش قیام مردم تبت» تأسیس کردند تا به «یاد» قیام خونین ۱۹۵۹ علیه مأمورین دولت چین «عمل کنند» و خود را بر روی بازی‌های المپیک متمرکز سازند.

چه کسانی در تبت «اعتراض» می‌کنند؟

گروه‌های مختلفی از مردم تبت در تظاهرات لهاسا و در آتش‌سوزی و تاراج دکان‌های غیر تبتی‌ها و در حمله به مهاجرین مثل «هان»‌ها و «هوئی»‌ها که مسلمانان چینی‌تبارند، شرکت داشتند. مدت‌هاست که دیرهای بزرگ که توسط TYC و سایر گروه‌های تبعیدی تقویت می‌شود، تبدیل به مراکز تجزیه‌طلبان گردیده است. بسیاری از این گروه‌ها توسط وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا و یا «بنیاد تأمین مالی جنبش برای دموکراسی» وابسته به کنگره آمریکا از نظر مالی تأمین می‌گردند. راهبان به این شرط دست‌چین می‌شوند که مطیع کامل دالائی‌لاما باشند. هر چند که دالائی‌لاما موضع خود را همواره این طور فرموله می‌کند که وی تنها خواستار خودمختاری بیش‌تری برای تبت است، ولی راهبان وی دقیقاً می‌دانند که وی حاضر نیست اعلام کند که تبت بخش جدایی‌ناپذیری از چین است، چیزی که پیش‌شرط چین برای آغاز مذاکرات رسمی است. از آنجایی که رژیم در تبعید جدایی دین از سیاست را مجاز نمی‌داند، لذا بسیاری از راهبان وفاداری به موضع دالائی‌لاما در مورد عدع قبول مشروعیت حکومت چینی در تبت را از وظایف دینی خود می‌دانند.

گزارشات در باره خشونت به وضوح نشان داد که کاسبان تبتی که رقیب تجار متعلق به ملیت «هان» و «هوئی» می‌باشند با حضور شهروندان غیرتبتی به شدت مخالفند. در کنار راهبان، کاسبان و فروشندگان پیگیرترین فعالین اعتراضات در لهاسا در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ بوده‌اند. این بار هم باز تعداد زیادی از دکان‌های «هان» و «هوئی»‌ها به آتش کشیده شد. بسیاری از کسانی که در آتش‌افروزی‌ها، تاراج‌ها و ضرب و شتم شهروندان به دلایل ملی و قومی شرکت داشتند، احتمالاً به خیل شهروندان بیکار جوان تعلق داشتند. شهرها با مهاجرت گروه‌های دهقانی تبتی روبه‌روست که دارای هیچ نوع کیفیت ضرور برای کارهای شهری نیستند. ویدیوهای مختلف از لهاسا نشان می‌دهد که بخش اعظم شورشیان را مردان جوان در سنین بلوغ و یا در حدود ۲۰ سال تشکیل می‌دهند.

وقایع اخیر تبت متمایز از تظاهرات وسیع «جنبش‌های مردمی» در سایر نقاط جهان در دهه گذشته است. این تظاهرات به هیچ‌وجه جنبه غالب و عمیق ضدچینی، آن‌طور که رسانه‌های بین‌المللی مطرح

می‌کنند، ندارد. بزرگ‌ترین رقم تخمینی تبتی‌هایی که در تظاهرات شرکت داشته‌اند، متعلق به Steve Chao رییس دفتر اخبار تلویزیونی کانادا در «بجین» است که آن را ۲۰ هزار نفر اعلام داشته، یعنی از هر ۳۰۰ نفر تبتی، یک نفر. آن را مقایسه کنید مثلاً با تظاهرات در فیلیپین علیه دیکتاتوری مارکوس در سال ۱۹۸۶ که ۳ میلیون نفر، یعنی از هر ۱۹ نفر یک نفر در آن شرکت داشت.

دلایل اقتصادی - اجتماعی تظاهرات

انتقادات تبتی‌ها در مورد این که به آن‌ها در عرصه رقابت با مهاجرین چه در بخش کار و چه تجارت به اندازه کافی کمک نمی‌شود، به جاست. علاوه بر آن آن‌ها به هنگام جست‌وجوی کار از طرف ملیت «هان» مورد تبعیض قرار می‌گیرند، زیرا که صاحبکاران «هان» کارها را عمدتاً یا به بستگان خود و یا به افرادی که از ولایت آن‌ها می‌آیند، می‌سپرنند. چه از نظر فرهنگ و چه سطح زندگی شکاف مابین تبتی‌ها و «هان»‌ها بسیار عمیق است و این اختلاف فاحش بسیار کند کاهش می‌یابد. البته این شرایط و مشکلات مدت‌هاست که وجود دارد، ولی اعتراضات و تاراج‌ها درست امسال صورت گرفت چون بازی‌های المپیک امکانات خوبی را برای تجزیه‌طلبان فراهم می‌کند تا خواسته‌های خود را به پیش برند.

در حقیقت اختلاف فاحشی مابین مشکلات اجتماعی - اقتصادی موجود و شعارهایی که تظاهرات را بدرقه می‌کرد وجود داشت. مثل «استقلال کامل برای تبت» و یا «به امید وحدت تبتی‌های خارج و داخل کشور»، شعارهایی که فقط به طور اتفاقی با شعارهایی که تبعیدیان مطرح می‌کنند، مشابه نیست.

گرچه که تجزیه‌طلبان نخواهند توانست تبت را از طریق یک قیام از چین جدا کنند، لکن تصور می‌کنند که نهایتاً چین مثل اتحاد جماهیر شوروی و یا یوگسلاوی متلاشی خواهد شد. آن‌ها کوشش می‌کنند تا ادعای رهبری خود را قبل از این که این واقعه رخ دهد، اعلام دارند. آلترناتیو دیگری را که آن‌ها در نظر دارند این است که ممکن است ایالات متحده آمریکا همان‌طور که تا به حال هر جا که کشوری به مخالفت با آن پرداخته به تلاشی آن کمک کرده، مثل کوسوو و یا جنوب سودان، وارد صحنه شود. دولت چین نیز از یک چنین روندی، حتا اگر چه بسیار غیرمحمتمل به نظر می‌رسد، هراس دارد و به

همین دلیل برای سرکوب تجزیه‌طلبان از کلیه حقوق خود که با حقوق خلق‌ها هم‌خوان است، استفاده می‌کند.

تجزیه‌طلبان، سوگلی غرب

تجزیه‌طلبان می‌دانند که به طور خودکار از هواداری سیاستمداران و رسانه‌های غربی که چین را رقیب استراتژیکی، اقتصادی و سیاسی خود می‌دانند، برخوردارند. خبرگان غرب با تفاهم، در سطح وسیع چین را به علت سرکوب ناآرامی‌ها محکوم ساختند، ناآرامی‌هایی که این خبرگان در کشورهای خود هیچ‌گاه تحمل نکرده‌اند. آن‌ها خواستار آنند که امکانات واکنش چین محدود گردد. در طی ناآرامی‌ها و یا «قیام» لوس آنجلس در سال ۱۹۹۲ که به تعداد زیادی از شهرهای دیگر نیز سرایت کرد، جورج بوش وقتی که هزاران سرباز را عازم این منطقه می‌کرد گفت: «هیچ نوع پوششی برای قتل، آتش‌سوزی، دزدی و تخریب که مردم لوس آنجلس را تروریزه می‌کند، وجود ندارد... من به شما قول می‌دهم که هر نوع خشونت را به کار خواهم گرفت تا نظم و آرامش را مجدداً برقرار سازم.» در آن زمان نه دولتمردان غرب و نه رسانه‌های بورژوازی به این برخورد اعتراضی نکردند، در حالی که امروز نه رؤسای کشورهای غرب و نه دالائی‌لاما آن شهروندان تبتی را که در حملات و آتش‌سوزی‌های اخیر که صرفاً جنبه نژادی دارد، شرکت داشتند مود تقبیح قرار نداده‌اند.

«خلق‌کشی فرهنگی»؟

خبرگان غرب به هیچ‌وجه تغییرات مثبتی را که دولت مرکزی چین به کمک یاران در زندگی مردم تبت به وجود آورده و حتا دالائی‌لاما نیز بدان‌ها اذعان دارد، نمی‌پذیرند. سیاستمداران و رسانه‌های غرب دائماً این ادعای دالائی‌لاما را نشخوار می‌کنند که در تبت «خلق‌کشی فرهنگی» صورت می‌گیرد، با این که تبعیدیان تبتی و پشتیبانان آن‌ها تاکنون هیچ مدرک معتبری بر له این ادعا ارائه نکرده‌اند که مثلاً استعمال زبان و یا اجرای فرایض دینی ممنوع است و تولیدات فرهنگی و هنری توسط دولت مرکزی چین

نابود می‌گردد. واقعیت این است که ۹۰٪ مردم تبت به زبان مادری خود یعنی زبان تبتی سخن می‌گویند. تبت دارای ۱۵۰ هزار راهب و راهبه است که بزرگ‌ترین رقم از «روحانیت تمام‌وقت» در جهان بودیسم است. دانشمندان غربی رشته‌های ادبیات و اشکال مختلف هنری تبت تأیید می‌کنند که این بخش در حال شکوفایی است.

تضادهای نژادی در تبت در نتیجه عامل جمعیتی، اقتصاد و سیاست مناطق مختلف تبت پدید آمده است. تجزیه‌طلبان و هواداران آنها مدعی اند که سیل چینی‌های متعلق به نژاد «هان» مدت‌هاست که به تبت سرازیر شده و تبت را از طریق دموگرافی به «باتلاق» تبدیل کرده است. اما در واقع امر در طی دهه ۹۰ در صد مردم تبت روی هم‌رفته افزایش یافته و افراد وابسته به ملیت «هان» تنها یک پنجم جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. یک تجزیه و تحلیل موقتی در نیمه اول دهه ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که سهم «هان» در مناطق مرکز غربی (منطقه خودمختار تار) کمی رشد یافته، اما در بخش شرقی تبت هیچ تغییری پیدا نکرده است. نیروهایی که خواستار استقلال تبت هستند، مثل سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۴۹ خواهان تصفیه تبت از مردم متعلق به نژاد هان هستند. دلالتی لاما مکرراً اعلام داشته که نسبت ۱ به ۳ تبتی‌ها به غیرتبتی‌ها را تحمل خواهد کرد، ولی وقتی وی از تفوق کمی نژاد «هان» سخن می‌گوید، وضعیت فعلی را قلب می‌کند. و از آنجا که وی نه تنها عالی‌ترین مقام مذهبی بودائی را داراست، بلکه در عین حال شخص بودا در غالب انسان محسوب می‌گردد، مردم تبت هرچه را که وی در این مورد یا موارد دیگر بگوید، پاس خواهند داشت.

مناطق دهقانی تبت، جایی که سه‌چهارم مردم تبت زندگی می‌کنند، دارای تعداد بسیار کمی مردم غیرتبتی است. بخش عمده مهاجرین «هان» در شهرهای تبت یا فقیر است و یا در مرز فقر می‌زید. آنها مورد سوبسید مستقیم دولت قرار ندارند. البته آنها نیز مثل سایر مردمان تبت مورد سوبسید غیرمستقیم مثل تکامل و توسعه زیرساخت‌ها که شهرها را در بر می‌گیرد، قرار دارند. قریب ۸۵٪ «هان»‌ها که به تبت می‌روند تا به تجارت پردازند، با شکست روبه‌رو می‌گردند. آنها به طور متوسط پس از ۲ تا ۳ سال تبت را ترک می‌کنند. ولی آنهایی که از نظر اقتصادی دوام می‌آورند، برای تجار و فروشندگان محل رقیب محسوب می‌گردند. اما طی تحقیقات جامعی در لهاسا معلوم شد که مردم غیرتبتی پیشگامان نخستین در

بخش‌های تجارت کوچک و متوسط بوده‌اند که بعدها برخی از تبتی‌ها بدان پیوسته و با استفاده از امکانات محلی و شناخت بر محیط موفق از آب درآمدند.

تبتی‌ها فقط انسان‌های درجه دو نیستند؛ در تبت یک قشر متوسط نسبتاً بزرگ وجود دارد که در مراتب دولتی، توریسم، تجارت، تولید خرد و حمل‌ونقل به کار مشغول است. البته تعداد زیادی تبتی بیکار یا کم‌کار هم موجود است، در حالی که در بین «هان»‌ها بیکار یا کم‌کار تقریباً وجود ندارد چون همه آن‌هایی که کار پیدا نمی‌کنند مجدداً تبت را ترک می‌نمایند. بسیاری از «هان»‌های مهاجر برداشت راسیستی نسبت به تبتی‌ها دارند، بدین صورت که آن‌ها را تنبل، کثیف و خشکه‌مذهبی می‌دانند. بسیاری از تبتی‌ها نیز به نوبه خود هان‌ها را پولدار، پول‌پرست و استثمارگر می‌دانند. تبتی‌هایی که مدت‌ها در شهرها زندگی می‌کنند، به نحو مشابهی بخش‌هایی از فرهنگ هان را می‌پذیرند. البته آن‌ها به زور «چینی» نمی‌شوند. اکثر تبتی‌ها یا زبان چینی نمی‌دانند و یا با آن کم‌آشنا هستند. آن‌ها تازه در کلاس‌های بالا به یاد گرفتن این زبان می‌پردازند و مجبورند در بسیاری از مناطق تبت، در دبیرستان‌ها و دانشگاه به زبان چینی ادامه تحصیل دهند. ولی زبان چینی یکی از مهم‌ترین زبان‌های جهان است و هرکس که این زبان را فرا گیرد، دارای شانس موفقیت بیش‌تری خواهد بود، مثل کسانی که با زبان انگلیسی آشنا هستند، بدون آن که انگلیسی زبان مادری آن‌ها باشد.

پی‌آمدهای «اقتصاد بازار»

تکامل «اقتصاد بازار» در تبت تقریباً همان پی‌آمدهایی را داشت که سایر نقاط چین شاهد آن گردید. این پی‌آمد عبارت بود از رشد استثمار، کاهش درآمد، اختلاف سطح رفاه اجتماعی و هم‌چنین رشد سریع ارتشاء. این که این مشکلات زاده «تقسیم کار ملی» است که به ضرر تبتی‌ها تمام می‌شود، غلوی است که توسط تجزیه‌طلبان مطرح می‌گردد تا خصومت ملی تشدید یابد. مثلاً، برعکس آنچه که مکرراً مطرح می‌گردد، تبت به هیچ‌وجه فقیرترین بخش چین نیست. تبت نسبت به بسیاری از مناطق دیگر با اقلیت‌های ملی و حتا نسبت به برخی از مناطق «هان» به علت سوبسیدهای بزرگ دولتی دارای وضعیت بهتری است.

رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور نه تنها در مورد تفاوت‌های تجربی غلو کرده و آن‌ها را بزرگ جلوه می‌دهند، بلکه اساساً روابط ملی در تبت را مورد سؤال قرار می‌دهند: برخلاف مثلاً اسرائیل / فلسطین، تبتی‌ها دارای حقوق مشابه «هان»‌ها هستند و علاوه بر آن در سیاست اقتصادی و اجتماعی از امتیازاتی برخوردارند و نیمی از رهبران عالی‌رتبه «تار» تبت تبارند.

تبت دارای هیچ‌یک از علایم مستعمره بودن و یا در حال اشغال بودن نیست و لذا هیچ رابطه‌ای با خودمختاری ندارد، طرحی که در دهه‌های اخیر به ویژه از طرف ایالات متحده آمریکا مورد سوءاستفاده قرار گرفته تا تکه‌تکه شدن کشورها و جدایی خلق‌ها از یکدیگر تقویت گردد. توافق مابین دولت چین و خبرگان تبتی مهاجر پیش‌شرط از میان برداشتن مشکلات مردم تبت است. بدون کسب توافق، سیاست ملی هر موضوع دیگری را در سایه قرار خواهد داد، مثل تایوان و یا کوسوو که اختلافات ملی توسط «شرکت‌ها و بازرگانان سیاسی - ملی» دامن زده می‌شود که کوشش می‌کنند برای جلب پشتیبانی مردم از یکدیگر سبقت بگیرند.

ناآرامی‌ها در تبت تاکنون هیچ کمکی به بحث و مذاکره برای نیل به توافق سیاسی مابین دولت چین و مهاجرین نکرد. با وجود این، راه دیگری جز توافق وجود ندارد تا شرایط زندگی مردم تبت به طور محسوسی بهبود یابد. برای آن بخش از نیروهای تبتی که خواستار استقلال اند، شکست یک چنین مذاکراتی شاید درست همان هدفی باشد که آن‌ها با تشدید مخاصمات دنبال می‌کنند. نیروهای تبتی که امر استقلال را به جلو می‌رانند، مانند دیگر تجزیه‌طلبان کوشش می‌کنند تا مانع از هر گونه نحوه برداشت جهان که بر پایه وابستگی ملی استوار نگردیده، شوند و کلیه کوشش‌ها برای حل تضادهای ملی را نافرجام کنند تا بتوانند بسیج انظار عمومی را که برای استقرار پروژه ناسیونالیستی - ملی لازم است ممکن سازند. آن‌ها ادعا کردند که چین به زودی متلاشی خواهد گردید و به دنبال آن ایالات متحده آمریکا دست حافظ خود را از طریق خبرگان تبتی در خدمت مردم ساده تبت بر سر کشور تبت خواهد کشید. انسان باید فجايع و مصیبت‌های انسانی عیدیدی را که به دنبال همین نوع تفکر تاکنون به وقوع پیوسته اند، مد نظر قرار دهد تا

بتواند پی‌آمد سنگین تخیلات تجزیه‌طلبان را که نهایتاً شهروندان ساده تبتی بر دوش خواهند کشید، پیش‌بینی کند.

ملیت‌ها و مسأله ملی در جمهوری خلق چین

اینگو نت‌ویگ



این حقیقت ساده، که چین یک کشور کثیرالمله و نه یک دولت ملی است، با وجود مسأله تبت که ده‌ها سال در رسانه‌های غربی جای مهمی را به خود اختصاص داده است، هنوز به میزان کمی در آگاهی عمومی شهروندان آلمان رخنه کرده است.

چین سرزمین «چینی‌ها» است، که شمار آن‌ها به طور خطرناکی زیاد است، آن‌ها از ذخایر «ما» استفاده می‌کنند، و محیط زیست «ما» را در معرض مخاطره قرار داده اند. این «چینی‌ها» اما، چه کسانی هستند؟ در ای «مورد تعداد کلیشه‌سازی‌های امپریالیستی کم نیست: «خطر زرد» و «مورچه‌های آبی»، در گذشته، و امروز «جاسوسان زرد» (مجله اشپیگل) و «کاپیتالیست‌های دوآتشه».

اینجا جای بحث پیرامون خصایل اساسی نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کنونی در جمهوری خلق چین نیست، اما باید مقدمتاً به آن اشاره شود، که حاکمیت متوالی و پیاپی حزب کمونیست و خواست سوسیالیسم (فار ابتدایی، با ویژگی‌های چینی) از سوی دولت چین، همواره از جانب رسانه‌های غربی دستاویز قرار می‌گیرد تا به تبلیغات ضد کمونیستی به شیوه گذشته دامن زده شود. به طور هم‌زمان، پیشرفت‌های فنی-علمی چین، اصلاحات گسترده و رشد منطبق با آن از موضعی که در ظاهر هوادار حقوق سیاسی-اجتماعی محرومان (کارگران مهاجر، دهقانان، اقلیت‌های قومی) است، مورد انتقاد قرار

می‌گیرد و در شکل یک تهدید نشان داده می‌شود. اسلوب و شیوه برخورد به مشکلات چین در این موارد بسی رسوا و از سر عادت پرهیاهو است.

متأسفانه موضع صائب و کارشناسانه در بخش‌های بزرگی از چپ سیاسی نیز، حداقل آنجا که به مسأله ملی در چین مربوط می‌شود، بسیار ضعیف است. این در گذشته نزدیک در درگیری‌های ماه مارس در لهاسا و سرکوب آن دیده شد، زمانی که مابین توجیه و دفاع - به قرائت حزب کمونیست چین - و تهمت و افترا به زعم «دولت در مهاجرت» تبت - دیگر فضایی برای یک ارزیابی متفاوت باقی نماند.

با واقعیت‌های مشخص آغاز کنیم: چین هرگز از نظر قومی - فرهنگی یک کشور همگن و موزون نبوده است. قبل از حکومت پادشاهی توسط نخستین قیصر «کین، Qin»، یعنی ۲۲۱ سال قبل از میلاد، «شانگ» (۱۷۰۰ تا ۱۱۰۰ سال قبل از میلاد) و ژئو (۱۱۰۰ تا ۲۴۹ سال قبل از میلاد) نه تنها «دودمان»‌های مختلفی را تشکیل می‌دادند، بلکه بی‌تردید جوامع قومی مختلفی را نیز شامل می‌شدند. حد و مرز حکومت‌هایی که برای اصطلاح «سرزمین میانی» (امروزه به نام «امپراتوری مرکز» ترجمه می‌شود) انتخاب شده بود و از آن‌ها کشور آتی چین در دوره زمانی بهاره تا پاییزه (۷۷۰ تا ۴۷۶ سال قبل از میلاد) و هم‌چنین به هنگام امپراتوری‌های متخاصم (۴۷۵ تا ۲۲۱ سال قبل از میلاد) در نظر گرفته شده بود، بخش‌های بزرگ فرهنگی - قومی را نیز در بر می‌گرفت. جالب آن‌که دقیقاً همین «بربر»‌های غربی کشور «کین، Qin» بودند، که چین را متحد ساخته و ملازمات ایجاد یک امپراتوری بزرگ را در آسیای مرکزی فراهم کردند. بدین ترتیب بنیاد تکوین نژدای «چینی‌های - هان» نهاده شد، که پس از آن به نام سلسله هان مشخص می‌شدند (۲۰۶ تا ۲۲۰ سال قبل از میلاد). این سلسله محدوده خود را به زودی تا مناطق آسیای مرکزی و بخش‌های بزرگی از شین‌جیانگ کنونی توسعه داد.

در طی ۲۰۰۰ سال متعاقب آن روندهای تطبیق فرهنگی و جذب و یکسان‌سازی نژدای از یک سو و پروسه‌های تجزیه‌طلبی، هویت‌یابی، تکوین و زایش نژدای از سوی دیگر، کمک کردند تا یک حکومت مرکزی با فرهنگ‌های غیرمتمرکز ایجاد شود، منتها با جامعه‌ای مرسوم به فرهنگ «چینی» و قبل از همه، با زبان و خط چینی در مرکز آن. این جامعه فرهنگی، صدها ملیت را در خود جذب کرد، که هم‌اکنون

آنها را در آثار تاریخی بازمی‌شناسیم، و هم‌زمان بر فرهنگ‌های مجاور و همسایه در حاشیه امپراتوری چین، تأثیر گذارد، فرهنگ‌هایی که خود را به مثابه نمونه یا دستچین شده برای پذیرش این «تمدن» آماده می‌دیدند و یا چنین وانمود می‌کردند. بدین ترتیب حکومت‌ها یا سلسله‌هایی نظیر «وای»‌های شمالی (۵۳۴-۳۸۶) و اسلاف آنها تا سال ۵۸۱، نظیر «نان‌ژائو» (۹۳۷-۶۴۹) و «بوهای» (۹۲۶-۶۹۸)، پنج سلسله (۹۶۰-۹۰۷)، «دالی» (۱۲۵۳-۹۳۸)، «لیائو» (۱۱۲۵-۹۴۷)، «خیخیا» (۱۲۲۷-۱۰۳۲)، «جین» (۱۲۳۴-۱۱۱۵)، «یوآن» (۱۳۶۸-۱۲۷۱) و «کینگ» (۱۹۱۱-۱۶۴۴)، نه «غیر چینی» بودند و نه اساساً «ضد چینی»، آنها، آن‌گونه که همواره در چین‌شناسی متداول و مرسوم ادعا می‌شود، «سلطه‌گران خارجی» هم نبودند، بلکه آنها نمونه‌وار فرآیند روندی بودند که در بالا اشاره شد و به شکل‌گیری دولت مرکزی انجامید و عمیقاً «چینی» بودند. همه آنها در این نقطه اتفاق نظر داشتند، که سلاطین آنها از حاشیه‌های امپراتوری چین برخاسته و بخش‌هایی از مرکز را به چنگ خود درآورده بودند، که در دو مورد آخر، یعنی «یوآن» (مغول‌ها) و «کینگ» (مانجو) در نهایت بر کل چین مسلط شدند.

تعریف نژاد به مثابه یک امر جوهری و یا ریشه‌ای

نباید تعجب کرد، که امروزه نسبت دادن خلق‌های چین در مفهوم ساختار هویت نژادی- ملی آن (مثل «هان»، «تبتی»‌ها، «ایگور»‌ها، «مغول»‌ها) بدون استثنا در اواخر قرن ۱۹ و حتا در ابتدای قرن بیستم، در ستیز با استعمار و تا حدودی به خاطر اضمحلال قدرت مرکزی در خلال دوران جمهوری (۱۹۴۹-۱۹۱۲) به وجود آمد. هم از سوی حکومت جمهوری خلق چین و هم از طرف خود نمایندگان «خلق‌های چین»، چه از سوی منابع رسمی و یا از طرف مخالفان، این الگوی هویت به مثابه یک امر جوهری و ریشه‌ای مطرح می‌گردد. وابستگی به یک «مینژو»ی مشخص (این واژه مترادف خلق، نژاد و ملت به طور هم‌زمان است) به مثابه خصلت طبیعی هر انسان شمرده می‌شود و هر شهروند چینی مؤظف است در هنگام سرشماری‌های مقرر، تعلق خود را به یک «مینژو» مشخص سازد.. تنها موردی، که هر کس آزادانه مجاز به انتخاب آن است، به «هان» تعلق دارد. تنها زمانی می‌توان هر یک از ۵۵ ملیت «رسمی» دیگر را به خود

نسبت داد، که بتوان تعلق نژادی خود را به آن‌ها ثابت نمود. این مقولات تعلق نژادی پس از ایجاد جمهوری خلق چین از سوی دوایر مسؤول در همکاری با نژادشناسان گام به گام طرح و توسعه داده شدند. نزدیک به ۴۰۰ گروه قومی تقاضای به رسمیت شناختن خود را ارایه دادند. این پروسه تازه در اوایل دهه ۸۰ قرن بیستم، هنگامی که با نژاد «جینو» (نزدیک به ۲۱۰۰۰ نفر) آخرین ملیت «رسمی» به ثبت رسید، پایان یافت. لازم به تذکر است که دولت «جمهوری چین» در تایوان نیز طرحی را در جهت به رسمیت شناخته شدن ارایه کرده، که البته روند آن هنوز ناتمام مانده است. تازه در ۲۳ آوریل ۲۰۰۸ «صدیق»ها (حدود ۷۰۰۰ نفر) به عنوان چهاردهمین ملیت به ثبت رسیده اند، که این روند [شناسایی ملی] هم‌چنان ادامه دارد.

این تفکیک نژادی ملیت‌ها در پراتیک سیاسی ناگزیر به یک درک نادرست بعدی می‌انجامد. در حالی که نامتجانس بودن فرهنگی- نژادی جامعه چین برای شهروندان آن در اساس به شکل آگاهی عمومی تظاهر نموده و به امری بدیهی تبدیل شده است، طبقه‌بندی انسان‌ها به ۵۶ مقوله نژادی (اگر تایوان را هم حساب کنیم، با انضمام «هان»ها به ۷۰ ملیت می‌رسد) در نزد اکثر چینی‌ها به این درک غلط میدان می‌دهد، که در داخل این مقوله‌ها نیز برتری (هژمونی) دارند. خود این حقیقت ساده، که ۷۰ ملیت رسمی چین بر اساس معیارهای «انستیتوی زبانشناسی سامر» (نگاه کنید به: www.ethnologue.com) در حال حاضر به ۲۵۳ زبان مختلف تکلم می‌کنند، شاید ابعاد این خطا را نشان دهد. مفهوم چینی‌های نژاد «هان» به همان اندازه تبتی‌ها، یک اختراع و افسانه سیاسی بیش نیست. در اینجا به نظر من، ریشه بزرگ‌ترین اشتباه سیاست چین در مسأله ملی پس از ۱۹۴۹ و بزرگ‌ترین مشکلات به اصطلاح «درگیری‌های قومی» در چین آینده قرار دارد: نخست تفکیک مقوله‌های نژادی، که در پراتیک سیاسی ضروری به نظر می‌رسید، بنای مجازی و غیرواقعی یک هویت را در شکل «نژادی» امکان‌پذیر ساخت، که روزه‌روز ظاهری ناسیونالیستی (در نزد «هان»ها) یا در ارتباط با آن ناسیونالیستی- قومی (نزد اقلیت‌های قومی) به خود می‌گیرد. آیا به عنوان مثال، «بُد-پا»ها، «آمدو-وا»ها و «خام-پا»ها قبل از ۱۹۴۹ خود را به مثابه «یک خلق» احساس می‌کردند؟ قطعاً نه! آن‌ها البته مشترکات خود را در زمینه مذهب بودیسم تبتی داشتند

(لامائیسم)، ولی همین اشتراکات را با مغول‌ها و برخی دیگر گروه‌ها نیز دارا بودند. طبیعی است که گرایشات مدرن پان-تبتی، حتا در دهه‌های قبل از آن نیز وجود داشت، ولی تازه پس از طبقه‌بندی مشترک در مقوله «تبتی»ها بود، که در واقع از آن‌ها تبتی‌ها را خلق کرد.

در قلمرو چین دو مفهوم وجود دارد، که هر دوی آن‌ها معمولاً به معنی «چینی» (اهل چین) ترجمه می‌شوند: «ژونگور»ها یعنی «انسان‌هایی از سرزمین مرکزی»، یا به عبارتی دیگر «شهروندان چین» و «هان‌ژور»ها، یعنی «افراد خلق هان». آخری‌ها چینی‌های «نژادی» هستند، که امروزه ۹۱ درصد جمعیت چین را تشکیل می‌دهند. هیچ‌کس، که چینی صحبت می‌کند، این تصور را به خود راه نمی‌دهد، که این دو مفهوم کاملاً متفاوت را با هم مخلوط کند. برنامه یک حکومت مرکزی چینی با کثرت‌گرایی (پلورالیسم) نژادی، آن‌طور که حزب کمونیست چین طرح می‌کند، بر یک الگوی ساده استوار است: چین یک کشور کثیرالمله است، که از ۵۶ ملیت (مینزو) تشکیل شده است. همه این ملیت‌ها سهم تاریخی و فرهنگی خود را در شکل‌گیری خلق چین (ژونگ‌هوا مینزو، که مضمون «ملت مهد شکوفان» را می‌دهد) ادا کرده‌اند و به همین خاطر هم امروز به آن تعلق دارند. این الگو و سرمشق که مدام در تبلیغات و آموزش مشاهده می‌شود، و هر شهروند چین که به مدرسه می‌رود، با آن رشد کرده و بار می‌آید، از نظر هدف و منظور کاملاً مترقی است. «ملتی»، که هر شهروندی می‌بایست هویت خود را متعلق به آن بداند، نه بر اساس نژاد و نه بر اساس جغرافیا، بلکه در واقع در شکلی هندسی تعریف می‌شود. که «ملت مرکز» نامیده می‌شود. این تعریف هیچ‌کس را به پذیرش سلطه فرهنگ معینی مجبور نمی‌کند. از نظر تئوریک این عامل بر فرهنگ و تربیت سنتی چینی غلبه می‌کند و برای نخستین بار نیز امکانات ایدئولوژیک هم‌زیستی برابر حقوق گروه‌هایی با ساختارهای نژادی متفاوت و بعضاً مخالف را فراهم می‌سازد. در عمل اما، همین تفکیک مقولات نژادی، که کارپایه فعالیت حزب کمونیست بود، احساس خودنمایی برخی از گروه‌ها را به مثابه «ملت» تقویت کرد. برای آن‌ها نقش به اصطلاح تاریخی‌شان در ایجاد «ملت مرکز»، دیگر برای تعیین هویت به اندازه کافی جذاب نبود. به جای آن آن‌ها می‌توانستند از روایت‌های گذشته در مورد استقلال ایالت‌ها استفاده کنند، که در واقع، در گذشته نیز تجربیات خوبی با چینی‌های «هان» نداشتند. این به ویژه

شامل حال تبتی‌ها، ایگورها و مغول‌ها می‌شود، که در دهه‌های گذشته یک «هویت ملی» موازی با «هان»‌ها را شکل بخشیده و توسعه داده بودند. این که جمهوری جوان خلق چین نمی‌بایست در چشم آن‌ها به مثابه «حکومت هان»، بلکه به عنوان حکومت خودشان مشاهده شود، برای بسیاری قابل لمس نبود و تنها کمونیست‌ها آن را درک کرده بودند. کمونیست‌ها در بین آن‌ها حضور داشتند، ولی در آن زمان به هیچ‌وجه اکثریت مردم خود را نمایندگی نمی‌کردند.

حزب کمونیست در ابتدا تئوری لنینی مسأله ملی را پذیرفته و برای چین حق جدایی را به رسمیت شناخته بود. در نوامبر سال ۱۹۳۱ در قطع‌نامه نخستین کنگره شوراهای سراسری چین در باره مسأله اقلیت‌های ملی در چین آمده بود:

«در نتیجه نخستین کنگره شوراهای سراسری نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان اعلام می‌کند، که جمهوری شورایی چین قاطعانه و بدون قید و شرط حق همه اقلیت‌های ملی در تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت می‌شناسد! این بدین معنی است، که در چنین مناطقی، مانند مغولستان، تبت، شین‌جیانگ، یونان، گوئیژهو و دیگر مناطقی که اکثریت جمعیت آنجا ملیتی غیر از «هان» دارد، توده‌های زحمتکش این ملیت‌ها حق دارند، خود تصمیم بگیرند: می‌خواهند از جمهوری شورایی چین خارج شوند و کشور مستقل خود را ایجاد کنند، یا می‌خواهند به اتحاد جمهوری‌های شورایی ملحق شوند، یا یک منطقه خودمختار در جمهوری شورایی چین را تشکیل دهند.» (HINZ، ۱۹۷۳، ص. ۵۰۰)

انصراف از حق جدایی

مائو تسه‌دونگ هم حق جدایی اقلیت‌های ملی را در ژانویه ۱۹۲۹ (مائو، مجموعه آثار، جلد ۳، ص. ۱۳۴) و در دومین کنگره شوراهای سراسری چین در ژانویه ۱۹۳۴ (مائو، مجموعه آثار، جلد ۴، ص. ۶۹۸) صریحاً به رسمیت شناخت. وی تازه در اکتبر ۱۹۳۸، پس از تشکیل دومین جبهه متحد با کومین‌دانگ در جنگ ضد ژاپن، و در ششمین پلنوم چهارمین کمیته مرکزی برای نخستین بار فقط از حق خودمختاری در یک حکومت مرکزی چین سخن گفت: «جبهه متحد ملی ضد ژاپنی ما فقط از همه احزاب و گروه‌های

صنفاً و همه طبقات در کشور تشکیل نمی‌شود؛ این جبهه همه ملیت‌های کشور را نیز در برمی‌گیرد. به مثابه پاسخی در برابر دسیسه‌های دشمن، که در صدد ایجاد شکاف بین اقلیت‌های ملی در سرزمین ماست- تلاشی که پیش از این بدان اقدام شده، و در آینده هم بدان اقدام خواهد شد- سیزدهمین وظیفه در حال حاضر عبارت از آن است که همه ملیت‌ها را با هم متحد ساخته و در مقابل راهزنان ژاپنی مشترکاً به مقاومت پرداخت. برای این منظور ما باید به این نکات توجه کنیم. اولاً، به مغول‌ها، هویی‌ها، تبتی‌ها، میائوها، یائوها، بی‌ها، فان‌ها و همه دیگر ملیت‌ها حقوق مساوی با هان‌ها داده شود. منطبق با قانون اساسی مقاومت مشترک در مقابل ژاپن، آن‌ها از این حق مشترک برخوردارند که خود به امورشان رسیدگی کنند، و با هان‌ها به اتحاد برسند تا یک کشور متحد را مستقر سازند.» (مائو، مجموعه آثار، جلد ۶، ص.

(۳۰۶)

این تغییر جهت مطمئناً در وهله نخست به همکاری با کومین‌دانگ چیانگ کای- چک ربط دارد. حزب ملی به هیچ‌وجه حق جدایی را نمی‌پذیرفت. حزب کمونیست در این فاصله تجربیات بیش‌تری را نیز در همکاری با اقلیت‌های ملی، به ویژه در مارش طولانی خود، کسب کرده و در عین حال بدین شناخت رسیده بود، که امکان جلب آن‌ها وجود دارد. پس از پایان جنگ جهانی دوم و در طی جنگ داخلی تا تشکیل جمهوری خلق، پیمان با اتحاد جماهیر شوروی و آغاز جنگ سرد چنان تأثیر عظیمی بر سیاست داخلی داشت، که احیا و حفظ یکپارچگی چین به شکلی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. طبیعتاً این شامل اتحاد دوباره با تبت نیز می‌گردید، که در عمل بین سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۰ مستقل بود، ولی از سوی همه بازیگران سیاسی، از جمله ایالات متحده آمریکا، به عنوان بخشی از چین دیده می‌شد.

بعدها انصراف از حق جدایی بر اساس توجه به شرایط ویژه چین استدلال می‌شد، شرایطی که تا حد معینی نسبت به روسیه یا اتحاد شوروی متفاوت بود. چین برخلاف روسیه، طی بیش از ۳۰۰۰ سال به عنوان کشوری کثیرالمله رشد کرده بود. و برخلاف روسیه، خلق غالب در زمان استقرار جمهوری خلق، ۹۴ درصد (امروزه ۹۱ درصد) کل جمعیت را تشکیل می‌داد. تقریباً تمامی اقلیت‌های ملی در مناطق تجمع خود طی قرون متمادی با هان‌ها می‌زیستند. برخلاف روسیه، تقریباً همه ملیت‌های دیگر «عقب مانده‌تر» از

هان‌ها بودند، و اکثر آن‌ها در مراحل رشد ماقبل سرمایه‌داری به سر می‌بردند. در خلال انقلاب چین تسخیر قدرت نه از جانب شهرها، بلکه از سوی روستاها صورت گرفت. در مبارزه مشترک، هان‌ها و اقلیت‌های ملی پیمان «هم‌رزمی» بستند. (HEBERER، ۱۹۸۲، ص. ۱۴) این دلایل درست است، حتا اگر «عقب‌ماندگی» بالاجبار به عدم پذیرش استقلال از حکومت منجر می‌گردید و حتا اگر در نظر بگیریم، که پیمان «هم‌رزمی» انقلابی تنها شامل برخی از ملیت‌ها می‌شد و تعداد کمونیست‌ها در میان بسیاری از اقلیت‌ها به مراتب قلیل بود. مهم‌ترین دلیل در واقع ساختار جمعیتی بود. حتا یک شین‌جیانگ مستقل یا مناطق داخلی مغولستان، و هر کدام در اتحاد با برتری سیاسی ایگورها یا مغول‌ها، خود به ایجاد کشورهای چندملیتی دیگری می‌انجامید. گروه‌های بزرگ جمعیتی- در مناطق داخلی مغولستان حتا اکثریتی بزرگ- جدایی از چین را مردود شمرده و در مقابل حاکمیت ایگورها یا مغول‌ها قد علم می‌کردند. در استان‌هایی چون یونان یا گویژهو، که در آن‌ها بیش از ۲۰ خلق مختلف مشترکاً با هان‌ها زندگی می‌کنند و نقشه مناطق اشاعه ملی همانند یک پتوی چهل‌تکه است، جدایی کاملاً بی‌معنی به نظر می‌رسید. فقط و فقط منطقه خودمختار کنونی تبت با جمعیت منحصراً تبتی آن واجد پیش‌شرط‌های جدایی ملی بود. ولی در سال‌های ۱۹۴۹/۱۹۵۰ در مقابل آن تنها مقتضیات دفاع از میهن مطرح نبود. تجزیه چین، به ویژه جدایی تبت، شین‌جیانگ و تایوان در قرون ۱۹ و ۲۰ از اهداف قدرت‌های امپریالیستی بود (قبل از همه انگلستان، روسیه، ژاپن و بعدها ایالات متحده)، که با شدت هرچه تمام‌تر در تعقیب آن بودند. چین در واقع در قرن ۱۹ به دلیل شکست‌های نظامی و قراردادهای ناعادلانه مناطق وسیعی را، بیش از همه به روسیه و ژاپن، از دست داد. مشروعیت رهبری حزب کمونیست چین تا حد زیادی در گرو این مسأله بود، که منافع ملی چین را تشخیص داده و سیاست ضداستعماری خود را به واقع تا پیروزی قطعی پیش برد. چشم‌پوشی از انضمام مجدد تبت نه تنها یک جبهه تهاجمی جدید را در جنگ سرد به چین ارزانی می‌داشت، بلکه باعث خدشه‌دار شدن چهره و اعتماد حزب نزد طبقات و اقشاری می‌گردید (بورژوازی ملی و روشنفکران)، که به عنوان متحدین جبهه‌ای غیرقابل اجتناب بودند.

حقوق ویژه اقلیت‌ها

در نتیجه یک سیستم ملی از مناطق خودمختار به وجود آمد و در قانون اساسی تحکیم شد. برای نخستین بار همهٔ خلق‌های چین از نظر قانونی به برابری کامل حقوق و تساوی بسیاری دیگر از حقوق ویژه، قبل از هر چیز در عرصهٔ فرهنگی و آموزشی، دست یافتند. از جمله حق استفاده از زبان و خط مادری، حفظ و اشاعهٔ آداب و رسوم خاص، تأمین سنن مذهبی و بسیاری امور دیگر. پنج منطقهٔ خودمختار (مغولستان داخلی، شین جیانگ، نینگ‌خیا، گوانگ‌خی و تبت) در سطوح استانی، ۳۰ ناحیهٔ خودمختار، ۱۲۰ حوزهٔ خودمختار و بیش از ۱۰۰۰ عدد به اصطلاح «قصبه ملی» ایجاد شدند، که در مجموع ۶۰ درصد مساحت چین را تحت پوشش می‌گرفتند. طبق قانون اساسی، فرمانداران، شهرداران و رؤسای این مناطق باید از وابستگان به اقلیت‌های ملی ساکن آنجاها باشند. با وجود تغییرات در ساختار جمعیتی به این اصل هم‌چنان عمل می‌شود. فرماندار مغولستان داخلی همیشه یک مغول است، به رغم آن‌که در این بین مغول‌ها در آنجا نزدیک به ۱۷ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. در ناحیهٔ خودمختار اوروکن، یعنی مهم‌ترین منطقهٔ سنتی سکناي اوروکن‌ها، تناسب جمعیتی آن‌ها کم‌تر از یک درصد است. ساختار مهاجرتی بغرنج گروه‌های قومی در چین باعث می‌شود تا واحدهای اداری خودمختار در سطوح مختلف اغلب در هم ادغام شوند، یا آن‌که خودمختاری منطقه‌ای برای ملیت‌های متعدد در قلمروهای یکسان تضمین گردد. به عنوان مثال، «حوزهٔ ملی دانانگوی ازبک‌ها» در «بخش خودمختار قزاق موری» واقع شده است. موری از سوی دیگر به «ناحیهٔ خودمختار شانگ‌جی هویی» تعلق دارد که در «منطقهٔ خودمختار شین‌جیانگ در ایگور» قرار گرفته است. در استان یونان، در جنوب غربی چین «حوزهٔ خودمختار شوآنگ‌جینگ اهالی لاهو، وا، بلانگ و دای» وجود دارد، که در اینجا فقط برای نمونه در مورد مناطقی از آن‌ها یاد می‌شود، که واحدهای اداری خودمختار در آنجاها با دقت و وسواس توازن و تعادل میان ملیت‌های متعدد را برقرار سازند.

پراتیک سیاست ملی در چین از سال ۱۹۴۹ تا به امروز همواره دستخوش نوسانات و مصایب مشابهی بوده است، که مهر خود را نیز بر تاریخ سیاسی عام جمهوری خلق چین می‌زنند. بیش از همه از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ (کارزار ضد راست و جهش بزرگ) و از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ (انقلاب فرهنگی و سال‌های پس از

آن)، مبارزات سیاسی و تحولات اجتماعی رادیکال مشخصاً در مناطق ملی جدایی بخش‌های وسیعی از مردم را از حزب در پی داشتند. به جای انتقاد از خود به خاطر «شوینیسیم بزرگ هان» که تا امروز هم در سطح وسیعی هنوز رواج دارد، کادرهای چینی اهل هان بیش‌تر به مبارزه علیه «ناسیونالیسم محلی» واقعی و ظاهری مشغول بودند. بسیاری از کادرهای مجرب متعلق به اقلیت‌های ملی، که به دشواری جذب شده بودند، مرعوب گردیده و تحت آزار و تعقیب سیاسی قرار گرفتند، بعضاً به زندان افتاده و یا حتا به قتل رسیدند. این جنبش‌های سیاسی از سوی بخش‌های وسیعی از جوامع قومی به مثابه مسأله‌ای که صرفاً به چینی‌های نژاد هان مربوط می‌شود، و به عنوان کارزاری اجباری در جهت یکسان‌سازی نژادی، درک شد. حقوق قانونی اقلیت‌ها در این دوره فقط بر روی کاغذ اعتبار داشت. اگرچه در پایان دهه ۷۰ و آغاز دهه ۸۰ یک تغییر جهت رادیکال به وقوع پیوست و حزب امروز می‌تواند به یک دوره تقریباً ۳۰ ساله از سیاست ملی ثابت و پایدار نظاره کند، و در تلاش است تا از عهده انجام وظایف تئوریک خود برآید، باید اعتراف کرد، که آن اعتمادی که در زمانی به بازی گرفته شد، هنوز کاملاً جلب نشده است. البته برای نسل‌های جوان، دیگر گذشته‌ها نقش چندانی بازی نمی‌کند، ولی گذشته در روایات خانوادگی به حیات خود ادامه داده و سهمی از آگاهی اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد. نسل جوان امروزه میزان مشارکت خود را در عرصه توسعه اقتصادی، و در رفاه نوین کافی نمی‌داند. آن‌ها از یک سو با سیاست حزب مواجه هستند، سیاستی که از حقوق ملیت‌ها حمایت می‌کند و از جوانب مختلف امتیازات ویژه‌ای به آن‌ها اعطا می‌دارد، فرهنگ و آموزش را تأمین کرده و به مذهب آن‌ها احترام می‌گذارد و از دیگر سو یک جامعه اکثریتی از چینی‌های هان را در مقابل چشم دارد که نخوت، برتری‌طلبی و شوینیسیم نسبت به اقلیت‌های ملی تا به امروز در آن عمیقاً ریشه دوانیده و گسترش یافته است. تبعیضات نژادی روزانه به همان میزان که تأثیر حزب کمونیست در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی کاهش می‌یابد، رو به رشد است. افزون بر این، می‌توان از رشک و غبطه آشکار چینی‌های هان، که حقوق ویژه اقلیت‌ها را ناعادلانه می‌بینند، یاد کرد. به ویژه حق داشتن دو یا و حتا چند فرزند، یا برخورداری از حق تقدم در امتحانات

گزینش دانشگاه‌ها با کسب حداقل نمره، موجب این برداشت نزد هان‌ها می‌شود، که دولت در واقع با اقلیت‌های ملی رفتار بیش از اندازه خوبی دارد.

این شرایط، در پیوند با تفکیک نژادی که شرح آن داده شد، بالاجبار به آنجا ختم می‌شود، که گروه‌های صنفی و بخش‌های از نظر نژادی تعریف شده در جامعه چین به وجود بیایند و تقویت شوند و تناقضات و اختلافات سیاسی-اقتصادی به طور سیستماتیک «خصلت نژادی» به خود بگیرند. در مقابل، نباید مسکوت گذاشته شود که امروزه اغلب اقلیت‌های نژادی کوچک این تصور را (ملیت‌های گوناگون مشترکاً خلق چین را تشکیل می‌دهند) در باطن پذیرفته اند، و اغلب با غرور از سهم ویژه خود در تاریخ چین یاد می‌کنند. این را نزد بسیاری از خلق‌های بزرگ دیگر (نظیر ژوآنگ، یی، بای، میائو، یائو) می‌توان مشاهده کرد، و حتا نزد تبتی‌ها، ایگورها و مغول‌ها هم در این بین یک بخش رو به رشد از جمعیت وجود دارد، که آماده و قادر است، خود را با جمهوری خلق چین و یا حتا هویت خود را با آن سازگار دانسته و تعلق خود را به «خلق چین» به عنوان یک فرصت و غنیمت ببیند. به هیچ‌وجه معلوم نیست، که کدام‌یک از دو گرایش نامبرده غالب گردد. در نهایت سیاست ملی حزب کمونیست آن را تعیین خواهد کرد. متأسفانه در حال حاضر این تصور، که حزب شناخت جامعی از همه ابعاد مسأله داشته باشد، حاصل نمی‌گردد.